۷۷۷۶۴
۴۰۸۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مکاتبات علامی
مؤلف عبدالصمد بن افضل
موضوع
شماره قفسه ۲۵۶۸
شماره ثبت کتاب
۷۸۰۸۱
۲۵۶۱
بازرسی شد
خطی - فهرست شد - ۲۵۶۸
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۲۵۶۸

الملک لله الاحد الدارین
والمستعار عند محمود حسین عفی عنه

محمود حسین

۵۶۸
۷۸۰۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون نیایش مر داوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ غیب بکسوت حیات پوشانیده و تیره درونان گمراهی ضلالت را بچراغ هدایت

بر راه آورده نامش بی‌نیازان گفتم زبانی بی‌خردیست وصفش مردان گفتم زبانی خرد کاست فالحمد جنابش گه دانم گفتن

زلف ثنایش گفتم زبانی خردیست و جهان جهان نماز مرشح صفات بود که سرفراز انجمن خرد و یقین بود فروغ ایجاد او نور دین بخشید

و ثنا از نعت موفق و کمالات پروانه جهان جهان آرای فرو گردانیده آن سرور کاینات و آن فخر بشر جبرئیل امین زو راه

و بستر خاک کف پای سر بدیده هم خاشاک رخش زر شکند بر دانشوران و شیخوار رسید و زر نگاهان بالینه

بر شنیدند که چون از نو قلم روزگار و غیرگی زمانهٔ ناهنجار واقعهٔ شهادت داور زنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نورد

شاهراه علم و یقین قطب عالم عامل و علامهٔ عصر عارف کامل و فیلسوف زمان آصف عهد و افلاطون زمن شیخ ابوالفضل قدس سره

خاقان ... زبان و زبان ... تیغ قضا زندگانی گرانی برگزیده آفاق گشت عالم در نیم جهان ... نمود

و ثنا بی‌نهایت در بر اهل معنی تنگ آمده نسبت ابوالفضل از وفاتش دیده بر نم شد سکندر جنگ حضرت بخت کالا ... زمان خان

مفاوضات آن مجد نشین چاربالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل بدایع کمال است پراکنده افتاده بود مسکین عبدالصمد

ولد افضل محمد را که در والا دید آن ارسطو فطرت سکندر منش ... رابطهٔ همشیرزادگی نسبت فرزندی داشتم و منظور نظر

تربیت او بودم این کلاه فرهنگ و دستار بزرگی ... اوست اسناد و محمود نشستم در فراهم آوردن آن کمر سعی بر بستم

و در انتظام آن نظم بیک نشستم اگرچه من هیچ ناشناس ... پایه که ... گلستان و درم و بهشت

بگل خیره را آرایش ... و خورشید ... کنم لیکن این بر ده گمان خیال ... افکار

از کمال فصاحت و بلاغت ... طاقت ... ندیدم خواستم که جهان آنها را بر طالبان این فن جلوه گر سازم و این عروس زیبا

حجره ... یگانگی نموده بمردان معنی وانمایم لاجرم بهزار تکاپوی و جستجوی فقره فقره از هر جا بهم رسانده و بنوشتن آن

در رشتهٔ نگارش ... دیده ... تماشای عرائس معقولیت جلای او بخشیدم ... هر یک ... در سه دفتر

نگارش ... تقسیم مکاتیبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی بملوک ایران و توران و امرای عالیشان ...

سنج گردانیده اند دوم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین ... نگارش نموده اند سیم

در منشآت و جوابها و نثرهای دیگر و بعضی مطالب و مقاصد که در حیز عبارت درآورده اند ... انتظام داده

و فواید بهره اندوختم و تاریخ اتمام این گونه ... جلوه گر ختم ... سرفراز ...

این نسخه که علم ... یکی ... طبع ... نیک ... انجام گرفت تاریخ مکاتبات علامی شد

سبحان الله این چه نازنینان بوستان اقبالی اند که بر منصهٔ شهود جلوه‌گر آراسته‌اند و در لطف و خوبی به پایهٔ والا بلند نظری یابند که از نظاره

اینها دلهٔ که خلوتکدهٔ پردگیان قدس‌اند جبرائیل نورانیه پوشانند و چنین بیان که تا بدین کمالی دماغ دانش از رفعت جمال نشاط بر تو تمکین بسایند

رنگینی همواره این نوبادهای گلشن دانش و نونهالان چمن بینش به ریحان نهال افضال پرورش یافته‌اند و سرسبزی نهاد و بالیدگی جلوه‌گر گردند

خطاب کیهان خدیو حق پژوه لشکرگاهی کوه شکوه تیر سپهر ظل الهی گوهر معدن شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه

او دولت سپهدار ملک آرای سیادت ... سعادت سرمدی که عالم کون را به چندین شئون و فنون که عبارت از صور علمیه است

به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانهٔ بطون به بارگاه ظهور آورده و طرایف انام به نگاه در تهذیب فرمان روایی به معنی که قدسی قدیمی انبیا و رسل

علیهم الصلوة والسلام اند در وقت ارادی منخرط سلک انتظام و التیام بخشیده و گاه در خلوت جلال از آرایش صورت که در ساحت بارگاه

جبروت اند آسوده ... نظام کارگاه ظاهر برای آرایش و دوام ... بینش به پرورش ... قافله سالار شاهراه مقصود کرده

سالکان راه معنی و ... از ناموس ملت و پاس اختلاف بدر را بملک اعتقاد و اتحاد او ... مسعود الغیبت و

محمود العاقبت خلوتخانهٔ نقاش فطرت ... عالم تایید ... و ... زمین روزگار بزرگان والا نژاد که ... حالت

از شور ... و ... زمین ... علمای معرفت آن ... از ... مختلف ... سلطنت

دولت ... آبادی عالم صورت ... در هنگام ... زمانه ... نزهت آباد

کابل مشاهده و مطالعهٔ ... صفوت و صفا ... کارنامهٔ نگارستان یکتا ... نوره

خلف ... رواج ... از ... شکفته ... ریاحین ... مشام ... تازه گردد

و دماغ فردوس

و دماغ فردوس نشان ... از نسیم بشارت بی‌اندازه پذیرفت ریاض محبت و قرابت قدیمی از سبزی و تازگی گشت و ریاض خلوص

و فاق ... استحکام یافت ... که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمهٔ زبانی ... در دل مشتاق فطرت

... توانند بود و ... ظاهر برای ... عدیم البدل توانند شمرد و آنکه رقم پذیر خامهٔ مودت شمار گردید

که در تو ... صلح و تصفیهٔ ... وفاق از جانبین اهتمام تمام رود و ... باشند بر منظر استحکام جلوه نموده

که امری شریف‌تر در عالم کون ... تعلق ... و ... انتظام سلسلهٔ کاینات بآن منوط و مربوط است

هرگاه این معنی در طبقهٔ سلاطین که ... بارگاه ... ظهور آید هر آینه ... برکات ... حسنات ... خواهد بود

الوف ... صنوف ... در ... امن ... آرام خواهند یافت در اظهار مراسم ... لوازم مصادقت

بالبته ... که تمکین ... ما از ... خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته ... نوع

همواره ... ارتباط ... و هرگاه ... آنوالا قدر ... بیش از پیش ... همت ما

این ... لازم باید کرد ... در این ایام حاکم ... نظر ... معرفت ... آشنایی دارد

بارگاه سلطنت ... استعانت نموده ... نیز ... که در کابل

... کشمیر ... ملاحظه ... نموده ... باجابت مقرون

... ماوره ... جاگیر داده ... نیز ... در ... بزرگی ... مرحمت

زمره ... آنکه ... ایام ... بلاد ... تفویض ... نمود ... آنکه

منسوبات دیرینه اندیشیده قصد نمایند و نیز خلل عظیم در بنیاد ولایت آن والا شکوه و ممالک محروسه راه یابد و دیگر نیز یکی از اولاد شاه
بدطینت در کوهستان بدخشان سر شورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت با وی همدستند
هر چند بر دفع این فرقه استعداد تمام توجه ننموده بودیم تا آنکه آوازه دستبرد او بار شد از آنجا که با سخن [illegible] جهت والا
نخستین حرف صلح در میان آمده بود و دل فیمابین می‌خواهد که صورت این سانحه چنان معنی گردید که شاهزادگان بزرگ کوهی ایزد یکتا باشد
فی الواقع اگر مخفی این سخنان دلاویز که خامه دوستانه نامه‌نگار ازین نمی‌شد معوقت می‌شد و ازین چه بهتر و الا جای معقول باید داشت تا در آن
بزم گفتن آراسته شود و دلهای مبانی و غیری مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی به نتایج [illegible] و اطوار نهج روشن گردد
به نتایج بار رسید که چون از رنگ طینت بوده ما هر در معامله حجاب دوستی آویزش سخن ساخته تا شکیب خلاف منافی دوستی باشد کرده
ماشاء الله که در خلوت سرای دل نتابد به هنگام زبان ظهور یابد و آنچه اطوار نفیر و تحریر بوده عمل بر خلاف آن زود باشد
آن صحو آن سنگ را این دریا بخوش آمده بود و چنان بخاطر رسید که بعضی از اخلاف اگر تهنیت و ما تا زبان زده بازمانده آیند
و آنچه در تحریر رفته بود که به نسبت شاهرخ میرزا دهان غبار در خاطر است موجب تامل شد چرا که در بواطن قدری فرزند روا نیست و الا شکوه
که مطلع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار اکفار میراث انطباع و مستقر نمی‌پذیرد از سایر طبقات چگونه قرار گیرد
علی الخصوص که نشان آن فرزند سالها نامداده باشد چرا که زلال صفا از صفو متغیر گردد و در اواخر کار که مورد تقصیرات زیادی و الا
شده بود مکافات آن گذشته با دیگر شد چون نباه بانجا نزار آوری و لغو آن ندامت از ناصیه حال او ظهور یافته در
گذرانیده آنکه ایمای رفته بود که التجا نمود شاهرخ میرزا و فرزند محمد حکیم میرزا به این ترکستان دولت از آثار محبت نقاوه

اول کسی که این فرزند از فتح مرقوم
انتقه از ... آن و ... در
دانی بر ... ۳

مراد از ... که ... آنها نیز
... ۳

جلوه ۳

محمد حکیم میرزا برادر میرزا سلیمان والی
کابل بوده ... جند
... اکبر ...

و دودمان مجد و علا از چگونه ورود این منشور با خاص رسید با تمامه انجاب آن تعلق و نموط آمده و آنکه مقتضای وحدت یگانگی تفصیل فتوحات رقم زده بودند
خاطر انگار شده بود و آنچه از نتایج حسن نیت آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه معلوم مولانا حسینی نگاشته کلک وفا سلک بود
فرزند عزیز بموجب خرد سالی خود بخشش جنیند که نه در خور ایشان نموده از دل نگرانیه در دل که مبادا اغبار بر دامن محبت نشسته باشد
و در ین قدر از آن تفصیل رفته بود دماغ [illegible] از ره در آشنایی راه و در وقت [illegible] مضمون معلوم شد و خاطر از تفرقه گزین از
سنوح این تأسف داشت رابطه قدیم با ضوابط محبت جدید بدانگونه نظام و التیام یافته است که اگر بالفرض چیزی از آن واقع غبار ملال
بر دامن صفا و نشیند فرزندی را باید بر حقیقی تا گونه ای با شیخ صفا آن والا و الا گاه اگر باید دلداری نیز اجتماعی نظهور آید
چه دوستی سعادت‌مند فرزند دیگر رضای پدر و هم او بوده باشد و در نگاه این سر رشته تکاپوی نماید تا خاطر علایق و شرف
مواثیق که بذریعه ایلچیان کار و زمره بعد از قرار یافته در خاطر قبول افتد تا ملتمس نیست در آیین اسلام و دین کرام
از برای ارتقای ارکان دوستی و تکمیل مبانی حقیقت که خاطر فتوحات [illegible] سرات واقع و کافی نیست و آنکه مرقوم بود که
بعضی از شیخها با آمدن احمد علی اتالیق موقوف بر وضوع بوده تحقیقت بعد کرده اوجها گذرانیده شیخ شریف رسیده باشد
که بعد از حقیقت این امر با کز پرسش بکند تحمل درگاه و قدیم اگر او بمحفل قدسی رسیده بسیار لایق معاشر و نیز مخصوص تحقیقات از زبان راست
معلوم آن والا گوهر شد برادرزاده که [illegible] بیان شد باشد از مکان قوه بفعل آورند و هر گونه معاونت و مظاهرت که
لازم شان دوستی باشد بخاطر حقیقت طراز رسید اطلاع نمایند که در مراسم مشکور دوام ظهور آید و الحمد که از عنفوان
طلوع صبح اورنگ فرمانروای تا حال که سنه عاشره است از قرن ثانی دو اول آنکه صبح اقبال این مبداء است تا بحال آن بمقتضای همت

جرگه ... احمد علی اتالیق

گروه و ... انتظار ... کرده

حرمی

چون احمد علی اتالیق از ... اکبر شاه ...
گروه ... رسید ...
... ۳

تا اساس این خانه مشید درگاه الهی است که از افق خود منظور نظر رحمت است همواره از نظام والتیام متحکم گردیده و در زمین ایمن گردد از سعادت

بر تو مملکت وسیع هندوستان که بر چندین فرمان روائی و الاشکوه فرمانروائی بود در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما در آمد

انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال مشکله تا رک سیلکبار و دشتهای بر زمین آتش بیا و در ره راه مخالفت را سپرده

و درستی نیت ما راه ارادت و اطاعت سلوک میدارند و طوایف انام با یکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالف اطوار رو

بیدار شده چون سخن والا و برو خاتم درستی نیت و درستی گفتار و حسن اعمال ما تا بانجا کشید تا گزیده گر بدین از نعم الهی

ایزدی و ستایش وی داور بیهمتا و در تقدیم رسیده بزم کمینه شدند و آمد و میکردند بر ورت میر انور که اطاعت پذیر انوار قدسی است

و عجب تمانده که در جولا در رده موکب والا بسبب انکه فتح ان ولایت افتاده بود داکر به نخستین نظر بسپردن شکار ما که میبود ولایت

کشمیر که از ابن زمان قدیم سلاطین روزگار در ان سرزمین که در استحکام و استقامت سیم و عدیم اند و در نزهت و لطافت

ضرب المثل نظار گیان است و شهرت در آن نیز از کوه ها بلند بود که همواره میدانند و حکام آن دیار به اساس تقدیم متحنه

سماوی بها در گیر و کین مغازیان شهامت اندیش در اندک زمینی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند اگرچه حکام آنجا

در جنگ و جدال تقصیر نکردند اما نیت و توسل و توفیق ما بود و عجز و جبر مقوما شده و ماند در آن سرزمین جواب این که از

جنود الهی جویند نشکر بر و رزکار را بجا آورده و نیز چون بسیر شکار کابل و گلگشت آن عرصه نزهت آرا با نوروز طبیعی نیت تا آن

کوهستان کشمیر و نیت بسیر بخهه و نیز در آن نگارستان صنع الهی که جبرت بین نظاره کرده از راه پگلی رو متوجه گردید

جبال دو هزار گریوه و مغاکی که بیست که فکار از تماشا سیر در و ها ملکت جابی عبور از آن طرق که بدو شوار رسیده بهر جریده بهرنم

البته

رسیده شد و نیز از نکونات خاطر از دو ریت زن بود که عالم تهنیت را که غره مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است

بر زیر دستان آن مرز و بوم راه ملکداری سپرد نخستین نصایح هوش افزا نموده و مکان شاه راه و نابرد ارای رهنون گرد

ز زمانه مساعدت نمی کرد نعمت خوش نشانده بر سر باشند اولا به که ملکی است وسیع و ولایت است آباد و مملکی از دادگر

فرمان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش درو دیده و در بیان و گوش شنو آمد که تاریخ و وستان و بطن افسانه آنکه رشته

باده خورد که باین رشته بو نیمه که گیسو نشکر شاد بار آید و امیر فرستادیم تا قریب دو سال بهادر شان اخلاص منداز هر گونه

و تیره و اهتمام مموده در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدال کردند چون عملی نیت نتیجه پذیر شد فتح نشانه به بود و همه جا

و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل آن گروه سعادت پژوه گشت دانا نگاه آن سرزمین قدیم است که کار معامله شناسان گوناگون

گروه حاکم آنجا را به شکست بر نهاد و چون در نهاد ادبار سعادت و بود و نیز نهاد و بجان ادبار و دولت از و در آمد و تا آن

و سیع و قلاع آن دیار به داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ کرده بود و بعد از آنکه بحدی مشرف شد از ناحیه احوال او

نقوش سعادت جبین وا گرفته باز افغانستان که بجنگ عظیم بسته آمده بود و با دیگر مرتبه نمودیم و نیز از مفتوحات تسخیر صوبه اندیشیدن

و نتایج افغانان و هوش بستر نشیمن بیرون نهاده ز مور و ملخ بیشتر بوده در جبال صعبه سوار و بکوه تیره که مساکن آن قوم بوده

متوجه و قبل راه ادبار و نکوهش شدند از آن نیز بعضی عنایات و مرحمت شامل شد بسیار نیت که بزرگی جلقه اطاعت و انقیاد بگوش کشیدند

و گروهی از قطاع الطریق که بتجارتش عادت و انحراف در زوایای آنها جهیده بود و با جلال و فیلان کوه نشینی شدند و اسباب بجبال سلطنت

در گیسته انبو و فترت افتاده و نیز از نکونات باطن مختلف شیوه اصلاح و انقطاع پلو قوم بد نهاد و بوده که بنوعی در خوف و رجا و احکام

اقامت مانده بر بالای ... [illegible] راه ... گرفتند و بعنایة ... تعلقات نام ... بدستور دل پسند نقش بست و هر گونه صورت دلپذیر که سنح خیال

ضمیر مخفی بود خوشتر از ... بر منصه ظهور جلوه نما شد و از برکات ... آنکه رایات ... بجانب ... سلطان مظفر حسین گجراتی

با جمعی از ... [illegible] ... آمده ... گرفتار ... جمیع ... گردن ... آمدند ... غارت ... مراد

بر روی شان کشیدند و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آورش ... خود گشت و ... معطل ... بود که خاطر

بر کشتن آدمی ... ملاحظه تمام ... عالم ... بود که چون در پیشگاه نظر ... آوردند ... ماندند ... انتقام

مبارز ... [illegible] ... سایر ... سوار ... بساحل دریای عمان ... در تصرف در آمد و نیز برادر ... الملک

برادر نظام الملک که ... [illegible] ... روزگار ... با نجا ... که ... آن بلاد ...

... [illegible] ... و چون ... رعایای ... رسید ... امرای

ولایت خاندیس ... حکم ... برهان الملک ... حکومت ... [illegible] ... تا ...

مرد ... [illegible] ... استقلال ... از آنجا که ... استیصال ... نمودن ...

فرزند ... دو خاندان ... سلسله ... شد ... تا ... ایزدی ... از ... گرگی

... [illegible] ... و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد ... که ... هندوستان

دیگر ... در تصرف در آورده ... آن ... بلاد ... ولایت ... تعلق یافت

نسبت ... نموده ... هزار ... یافته ... در آمد و چون ... ایزدی ... دکنستان

عظیم و دراز

عظیم و دراز ... برای ... خاطر آن عظمت دستگاه ... نموده ... اعلان ... نگارد که چون مولانا حسینی جلالت

استعمال یافت ... نزدیکی ... سلطنت ... شده که بر ... دارند ... آغاز

از ... [illegible] ... کشمیر ... نموده ... مخالفت ... موکب اقبال

با جمعی ... [illegible] ... قدرت ایزدی ... کشوده بود که ...

با دو بار ... طریق ... شده ... غارت ... قطع ... آیند ... از ...

حقیقت ... طوفان ... یافته ... سر ... رو ... موکب اقبال نزد

... [illegible] ... فیض ... نموده ... ایلچی ...

و چون رایات همایون ... مولانا حسینی رسید که ... در گذشت ... تا ... گذشت

تا ... الاولیاء و العظام و خلاصة الاصفیاء و الکرام خواجه اشرف که از ... این دودمان والا

... [illegible] ... حقیقت ... گردید ... رو ... وسایل ... فیض

یافته بود گرد ... جلایل ... تربیت ... آنکه ... حدیقه ... کنند

اوزبک رابطه ... محبت ... کلام ... ایام ... اقسام ...

... [illegible] ... سلطنت ... شوکت ... بارگاه ...

نصف ... [illegible] ... انوار ... آگاهی ... ارکان

شجاعت و حشمت موسس مبانی دولت و عظمت مسند نشین محفل فر و اقبال صدر آرای بارگاه جاه و جلال الفائز من مبادی

الفطرة بمعالی الهمم المختص بمیامن الفوز بجلایل النعم گوهر افزای نگین و تیغ عدالت تاج آنکه تیغ بیدریغ از

آیینه امید بگسترد [illegible] هر چه بر دریا و خاک کام نهنگ [illegible] از کان مجسته شنید

بالدوام و قوام دولت موسسه بحسن الانتظام مندرج و مندمج بود و نتیجات و جهت سابقه بود تاکید

و قواعد قدرت بمیمنت تمهید رفته بود بظهور پیوست موجبات صفای خاطر و منشور انجلای باطن و ظاهر شد مبانی نکویی و یگانگی را استحکام

و قوائم دوستی و یکتایی انتظام گرفت پرتو تنویر انوار و خاطر ضیا گستر کرد [illegible] آفتاب عالم قدسی [illegible]

بی تدبیر و فکر و محتجب ماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ [illegible] تا حال که مبادی قرن [illegible] است [illegible] توفیق ازلی و معاضدت

[illegible] و در خاطر ایزد پرست [illegible] جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمان روایی و جهت کشورگشایی تقدیم مراسم [illegible]

و اقدام بر لوازم آن [illegible] است نه جمع اموال و منال کردن و در حظوظ فانیه مستلذ بودن [illegible] لهذا در طی سلوک [illegible]

این نیازمند درگاه الهی [illegible] دشمن و دوست و خویش و بیگانه نیز از مدارات و مواسات و معاطفت [illegible] امری دیگر نبوده و همواره

در ترفیه احوال و آسودگی اوضاع عموم خلایق و جمهور انام معروف [illegible] بلند مطالب [illegible] معطوف [illegible]

شاهد است و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تصرف ممالک هندوستان [illegible] ربع مسکون [illegible] سواد اعظم [illegible]

تسخیر گردیده [illegible]

امری دیگر منظور نگشته [illegible] دولت و اقبال [illegible]

معطوف [illegible]

معطوف و مصروف و در نیت صحیح و نفرت باطنی [illegible] استقبال نمود هر گاه شیمه قویمه و سجیه مرضیه ما با سایر عباد الله مبنی بر

آن سلطنت و دستگاه که از عهده تایید [illegible] درگاه کبریای الهی [illegible] ربط آشنایی جانبین و ضوابط محبت

[illegible] و تمکن است و قرابت قریب سابقه منضم نسبت لاحقه شده باشد بر هوشمند [illegible] ظاهر است که [illegible]

التیام محبت و ولا کافی است فکیف که [illegible] جمع شده باشد [illegible] دوستی و یگانگی منظور نظر حق بین حقیقت [illegible]

پیداست که از مبادی [illegible] برکات این [illegible] و موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد

اینجا که در [illegible] موانع ارسال رسل و رسایل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل دوربین سر موی [illegible]

ناکردن ترجیح برسخن کردن دارد لیکن اغماض از آن [illegible] در رنگ قطع [illegible] کلام [illegible] مقام نا ملایم [illegible]

[illegible] اکتفا نمود و [illegible] قیل ان الله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله و الرسول معا من لسان [illegible]

[illegible] الحمد لله که از بدو [illegible] جمیع ایجاد و تکوین [illegible] سلطنت [illegible] همواره مطمح نظر [illegible]

و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک و الدین توأمان ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت

روز افزون [illegible] دین [illegible] قاطع [illegible] نیات [illegible]

چون جوامع همم سلاطین عدالت [illegible] نشینان [illegible]

[illegible]

و انتظام این ممالک وسیعه [illegible]

این نیازمند درگاه الهی بعد از سرانجام مهام این ممالک و فراغ کلی دست داده و اماکنه و محالی که از زمان طلوع نیر اسلام الی الآن [illegible]

حوادث و خیول سلاطین کشورگشایی و ملمعات سیوف خواقین [illegible] روای [illegible] نگردیده بود و مساکن و مواطن اهل ایمان شده

کنایس و معابد اهل کفر و ضلالت مساجد [illegible] و عبادت ارباب [illegible] گردید الحمد لله [illegible]

انتظام و التیام یافت و مهمات [illegible] سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سروران و گردنکشان [illegible]

انقیاد و انقیاد گزیده و اهل عساکر نصرت ماثر [illegible]

الملک [illegible] توجه [illegible]

[illegible]

فراغ حاصل شود [illegible]

برزایر [illegible]

متوجه شده [illegible]

از عروه وثقی [illegible]

که یکی از فرزندان [illegible]

بدانجا [illegible]

انگاشته نظر بر ضعف [illegible]

ان بستگانه

از بستگان [illegible]

علی الخصوص [illegible]

عراق [illegible]

[illegible]

در زمانی که [illegible]

[illegible] محمع البحرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زمان که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب تقضیه فرزندت [illegible] در فرزده کلک محبت نگار شده بود و مستوفی خاطر الفت گزین افتاد و الی کرشمه [illegible]

وجود لسینه بها از رنگ [illegible] فطرت و بدیع صافی [illegible] چندین امور لایق گردیده بود که هر کدام از آنها بالانفراد دستمایه [illegible]

او با مجد رسد [illegible] او بواسطه [illegible] گونه بیان از لوازم اتحاد در رسم محبت و ما [illegible] نمود و نیا [illegible]

[illegible] قطع نظر از مواد محبت و قرابت که [illegible] و آن رفعت و دستگاه و ترقی شده از روی [illegible]

[illegible] آمده و بانشا مجد بزرگوار بود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه همت او [illegible] سلوک نمود [illegible]

از [illegible] و الهام [illegible] بوده الحال [illegible] از نوم غفلت بیدار [illegible] و اتحاد و [illegible]

و [illegible] نمو [illegible] معتقد [illegible] و [illegible] نیم [illegible] نظر میگرد و ما [illegible] رسم [illegible] عظمت

آن [illegible] اقدام [illegible] استحکام قواعد [illegible] و حکم [illegible] خواه

کار آگاه حکیم [illegible] گفتار [illegible] قرب بوده [illegible]

[illegible] استحکام [illegible] بواسطه دیگری [illegible]

همین اسلوب [illegible] گویا [illegible] بواسطه [illegible] بوده [illegible] واقع [illegible] دستگاه [illegible]

[illegible] ما [illegible] که از [illegible] اعتقاد [illegible] این و [illegible] مقرر کرده بودیم [illegible]

[illegible] در [illegible] محمد علی [illegible]

باید که [illegible] همواره [illegible] ارسال رسل و رسایل و اتحاد [illegible] مسلوک باشد و از [illegible]

طلب [illegible]

طلایه [illegible] و [illegible] بری [illegible] که [illegible] با شوق [illegible] تمام [illegible]

ناتوی

اگرچه [illegible] در نظر [illegible] لیکن در نظر [illegible] و بازی آنها [illegible] شوق [illegible]

در باب [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] آگاه است [illegible] احیانا [illegible]

توجه [illegible] و [illegible] ظاهری [illegible] ایف [illegible] محبت و

مودت [illegible] سلسل [illegible] والسلام والاکرام

[illegible] شد [illegible] ستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کار نامه نگارستان و [illegible]

سرا [illegible] نگار [illegible] گوهر [illegible]

چهره [illegible] شهریار [illegible] سپهبد [illegible] دلاوری و دلیری [illegible]

شیر [illegible] کشور [illegible] گستری [illegible] فرازنده [illegible]

در [illegible] گردون [illegible] گنبد نیلگون [illegible] عالم [illegible]

کرسی [illegible] اقلیم [illegible] سایه [illegible] بر تارک [illegible] گل [illegible] بود و [illegible]

[illegible] نوروز [illegible] گل [illegible] نو [illegible]

[illegible] و سرمایه [illegible] دوستی از سر [illegible] گرفت و [illegible] تازه [illegible]

دوستی و [illegible] یکدلی [illegible] نامه [illegible] نگارش [illegible]

بسیار [illegible]

چون بخت فیروز گروید بیرون از دانش پسندیده و دیده و رستا بودند که گنجور راز خداوندی و آیینه چهره هوشمندی نیست بوشنید نخواهد بود که

درگاه یاخانه در بن سپنج سرای که از نیرو و آن سپنج برتخت کامرانی رسید همین بیش دیده و دانش و منش از اندیشه منش که از اینچه چنانکه گریبان

و شنج لوازنش و کشورگشایی پایه‌ای بجای آوردن و گیرودار پیچ و سرگردن کار در بارت بانی نیست نه گردآوردن گنجهای زر و سیم و آراستن

در شیمه و بانگل ماندن و در خور بنشه‌های ناپایدار و سرفرو بردن در گرداب آرزوهای ناپسند و چنانچه همین بیاید و دشمن و خویش

جز نیکی و نیکی خواهی چیزی دیگر در خاطر نبوده و همواره در پی آن بوده جهانیان از خرد و بزرگ و مهر بابانه با مردم رود نکار از بزرگ

که ای بود خداوند آگاه است که بیک سپاس تن چهار و درنگ چند و رستا و خوشنان کرده تن از بن بوستان که از طرف بدر آیا شنود

رز سر خود خواهی و خودکامی نبوده جز بیش نیکی آرزو و جز خورش خاک ره شد و گذار آن سمتکار یا نشده و از بن نیست

رود و کارهای دشوار را با فرخ آگهی پیش نهاده چهره آرزو دارد و بخت بدی جهانیان پیش رفته هرگاه شنوده فرخنده باد که

خداوند بنشه یا آن والا و دو دانا که از بزرگ باب یا شنگان درگاه خداوندی آنده و با اینها بودند و دستی قدیمی و خویش بزرگ یا

باشند بر هوشمند خوب بیش بودند که یکی از چهار در یگانگی و یکتائی رسیدند هر کا اینجا یگانه شده باشند که چیز یکتا

نخواهد بود و درین یکی پیمانه سر پای آباد و جهانیان و بودند چنانچه خواهد شد و آنکه خدا در برفرستاد و نا ... گرامی و مردم را یاد نمود

از جای از موانع خوبی برفته بود و سنج در پرده گفتار پوشیده و نهان مانده چه دل نگرفته از پنج از دشمنان پدید کرد و سرگرد

چون بربن خواند و دشنت و گفتگوی چندی از سخن سپارنده‌ای پاک و تنها کار زنگ آنها تا پاک و خودی چند از خود و لی خبر عبث پسندیده کرد

درود شوند از رهنمائی رسید با شوند از بیچارگی پسند که از تیرگی در شده گوتاهی در آینده خرج و جوانه گردی از سالا

رود گردن

روزگار آنچنان ناشایسته از پی آن کس اند خود و چه گنجایش از مغیبی درخشنده با شد چه در دروغ بیفروغ این گروهی

اندک ... و روانان درآید به خیال آن والا دودمان که برگزیده درگاه خداوند آنده و در اندیشه و بار یکی بینایی بر همه

بی گمان نشیند و پاینده که کوشش و هوش بر پا سختن ناسزا اندیشه از زمانه و جان و دستی ... پسندیده و اگر چندی از زرانده‌ای

و دور ماند از گاه از شنید از در دل رفته یا گرفته و بر راه ساخته پدید آمده در دروغ بیفروغ است او نمود و خواهند که را ...

دم زده یا کشند و بیرون شوند که گردی بر دامن و دستی نشسته و در پی اینکه کارشان سر بیگانگی از خاندان سپید و سر آزاد

کرانه در دانا و فرستاده فرستنده و نشینان گشاده اینکه آگاه شدند و خدا آگاه است و اگر بدین ستم گران رو زگاری یافته

دورستی آن بود که در زمین سختی و بد فرستاد از نیکویی آن می پرسید باری آنکه گذشت آنچه گذشت اکنون چون بالا از زر و دوستی

خرم و سرسبز شده و دل از بیرون شد که اندیشه از گمان خشم و نیک اینکه خامه هم راز ساز و پوشیده ماند آنچه که از

کتاب دستی بر سنا... آگاه یافته و شنیدها نظم و ثبت و اشارت در باب کشف و تحقیق اعتبار یافته و با جمله باتفاق اهل علم و کمل

آنست که همه در موجبات نیز به مرتبت و رفعت مرتبت و نام گرامی از نیکو مثال اقبال بخشیده و توقیع و نقشبند هم بر کشید

خدا آگاه است

تفضیلات برتری است و کوه برشب چراغ عقل که شناسا خداوندی باشد و در دست رس دورتا کار کاه از خویش یاد با زیور است و با اتفاق ارباب

عقل و زر ایجاد و کوه بر نشاط بادشاهان بزرگ نشیند و شهنشاهان و الا نژاد و از همه در منش برتر و دارند و در کشوری تا چدار

و نیکی از دو راز بیش پسندیدار نیز جهت برتری جز برگاه که در کار رفتار از خویش هرگز نمی فرو از راه احتیاج و سندآد دارد و دانش

هر آنکه این طایفه علیا بر نیند و کام معرفت خواهند بود اکنون که در آن خانه منش و دستگاه مولانا و مرز آنجا که سر آمد و در

نامدار و یگانه استاد و شهره روزگار و از اجله اکابر علمای دین و اعاظم اصحاب یقین است هر چند پادشاهان و ارباب ...

می باید ادا نموده است جایگیر خرد و در زمین و در آن نقش خدا از زمین آن عطف و دستگاه خواهد رسید ... آفات جاه و اندکی باد ... خواهد

بر فطرت معاصرین ... در یکتا لازم است که این یاقوت ... و فیروزه خاتم کبریا را معطل نگذارند همواره به سیاک معاش ...

استغنا و استعداد و از روطلبند مخصوصا و از قیمت صحبت با خواجه های سیاه دل و کارهای تیره درون که از برای ... جاه و زر

در خود و وجود پرستی چشم بر کالبد در دوخته اند و فرمان آنچه ... و دستگاه خدا و رسانند و پیغمبر او است ...

گردانیده به رنگ دیگر وا می نمایند و مجملات نصوص ... تاویلات و تسویلات نموده می خواهند که در فرمانبرداری و کارگذاری ...

و از این رهگذر دل ... همواره در تحصیل مرضات الهی ... چون اختلاف بسیار در هر باب ...

و علل طلب دلایل و براهین می نماید و همواره در ... مسائل دین و تنقیح ... مسلمات عقاید سلف ...

اقاویل خلف و تفحص موارد خلاف و تحقیق مورد وقوع خلاف و منشا اختلافی که در این یک هزار سال میان علمای امت ...

... مبسوط بر تفاصیل آن مشتمل ... می نماید و در مبادی احوال ... باعث ... رونق ...

نادانان که ... در لباس ... اعتبار تمام پیدا کرده بودند ... شود و موجب ... آمدن ...

و اعتبار گرفتن آنجا که ... طایفه ... بودند ... نادانان و دانایان ...

... شده و ترقی کرده ... از امرای بنگاله که ...

تعین بودند ... فطرتی ... در خانه ...

برای نمایانند

برای نمایانند در خانه ... می شوند ... سعادتمندان ... دعوی ...

با ... خود در گرد ... خاص و عام شدند ... و گروهی ... روزگار خود ...

... دست ... که ... و در برابر ... عظمت ...

... که در ... تایید ... در ... درگاه الهی ...

بر سبیل احتمال ... گوید برای ... اشغال ... باشند و فقط ... چون ... همت ...

تحصیل ... مذکوره ... اتفاق ... در ... خاطر راه نمی یافت ... بر ... الوجود ...

دست طعن کوتاه ... خلاف نشده ... و حضرت ... نباشند سایر ...

رزدان چه اندیشه و از ... باشد الحمدلله والمنه که ... خدا و پیغمبر او ...

... گواه ... بیگانه ... صادق ... قدم ... و چون ... سلاطین ...

آنست که در ... خلایق ... که خلق خدا از ... بوده ...

الهی ... خود فارغ البال باشند ... رعایا و عامه برایا که بدایع و ودایع الهی اند

... زمین ... آورده که جاهای ... دشوار ... از چندین ...

و ... انجام آن ... که با ... شد ... در روی ... خدا ... دید ... آورد ...

... گرفت ... کارهای ... خیر ... شد ... انجام ...

سروران زادگروه [illegible] کمربندگی بر میان جان بسته و کوشش [illegible] بر دریا در کوشش و فروتنی کشیده با نکو فیروزی انجام

در آمدند و این همه مردم کوتاه [illegible] با هم پیوند دست داده و ما نیز [illegible] بر زمین خاکساری و تاریکی امیدوار آمده بدرگاه

خداوندگاری نهال بوستان آرزو [illegible] بخشیده اند و دوش سرسبز و شاداب [illegible] و من بیش نهال خاطر آن بود که چون

این کار دوبار رسانا و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در جزیره دریا شور در آمده سر شوریده انگریز برادوده اند و سنگ

و دریا نوردی پیشه گرفته شده [illegible] آزار بسیار برسانند و شورش نموده آن راه از خاک

پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که بعضی [illegible] بجای عقیده و اخلاص پیش آمده برای خوبی او مهربان کرده اند

بخاطر خوبی چنان می رسد که یکی از فرزندان کامکار [illegible] بدین جانب [illegible] فرمائیم قطع نظر از آنکه از سر دوستی و محبت انگریز دارد

رعایت خاندان [illegible] همت لازم است علی الخصوص که [illegible] سابقه در میان باشد و تا خاطر از این رهگذر جمع شود

بجای دیگر نکنیم و الا اگر سلطان روم [illegible] بزرگوار [illegible] نظیر [illegible] ضعف و والی عراق اند فرستادگان

انواع فرستاده اند و مسموع می شود که والی عراق سلطان علی قلی میرزا [illegible] بجهت طلب کمک بانجا نیز فرستاده اند بخاطر جهانبان

[illegible] عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام [illegible] دوران [illegible] که چون

آئین یگانگی و یکدلی با آن والا دودمان [illegible] بجهت تجدید مراسم محبت و لوازم [illegible] فرستادن مکتوب محبت اسلوب

سیادت و بنیاد سعادت و دستگاه [illegible] استحکام [illegible] می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده [illegible] آن والا دودمان نیز از آنجا از راه

آمده [illegible] زمین [illegible] بدیدار [illegible] گرامی [illegible] کام [illegible] شنیده [illegible] پرده [illegible] چهره یگانگی گردند [illegible]

خداوندی

خداوندی [illegible] که در دل ما جای گرفته [illegible] گفته شود و از آنچه از دوربینی خدا [illegible] در دل آن والا دودمان

برقرار [illegible] باشد [illegible] شنیده آید [illegible] خوشنودی و فرخنده [illegible] دو برگزیده خداوند [illegible] آمده زبان را از گفت [illegible] بند

دل [illegible] با هم بگوئید و چون [illegible] سرفراز کرده های خداوند [illegible] دیگر [illegible]

دل [illegible] می خواهد [illegible] هر یکی [illegible] خداوند [illegible] باشند آن دیگری

دو [illegible] او خواهد [illegible] یکدیگر [illegible] والای [illegible] یکدلی و اتفاق [illegible]

در باره [illegible] کمک اهل عراق و خراسان [illegible] صلاح [illegible] خواهد آمد و دیگر آنچه از فرزند [illegible]

[illegible]

سر او [illegible] هر کدام [illegible]

و چه [illegible] والا دودمان [illegible]

[illegible] اندیشه ها که به [illegible] خود [illegible]

و اکنون چون [illegible]

و از کارهای [illegible]

[illegible]

کار [illegible] حکیم [illegible]

[illegible]

اکنون بر سر سال رفته ایم چون در ملازمت ما او را نسبتی متحقق گشت [illegible] به واسطه دیگر به موقف عرض [illegible] اگر در مجلس [illegible]

همین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه فیمابین بی واسطه خواهد بود [illegible] واقعه غفران پناه رضوان [illegible] دستگاه [illegible]

سیادت مآب نقابت نصاب [illegible] که از اعاظم سادات [illegible] و اجلاء نقبای این دیار است مقرر کرده بودیم و به واسطه بعضی امور در حیز

افتاده بود [illegible] حکمت [illegible] فرستاده ایم و انموذجی از سوغات و هدایا [illegible]

ارسال نموده ایم [illegible] از طرفین طریق ارسال رسل و رسایل [illegible]

تحف مسلوک باشد و دیگر از فرستادن کبوتر [illegible] پرواز [illegible] شوق [illegible]

اگر چه [illegible] بازی [illegible] از ذوق [illegible]

بدیده [illegible] بازی [illegible] چهره [illegible] زینت [illegible] امید [illegible] همواره [illegible]

خوش [illegible] کام [illegible] باشند چون قلم [illegible] ختم شد [illegible] والسلام   شاه [illegible] نوشته شد

ستایش [illegible] کبریا [illegible] جلال [illegible] جمیع [illegible] عقول [illegible]

آینه [illegible] جمیع [illegible]

که از زبان [illegible]

از تنگنای [illegible] رسل [illegible]

علیهم التحیة والسلام [illegible]

[illegible]

هدایت [illegible] و شرح [illegible] احوال و مکارم اخلاق [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تازه کرده آید لیکن چون [illegible] ملاحظه میکند [illegible]

[illegible] این [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکمت علمی و عملی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلاطین ممالک

[illegible] هفت اقلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت قاهره [illegible]

[illegible]

[illegible]

قلعه نشینان و زمین داران شمولا و استقلالا در ظل اطاعت و انقیاد در آمدند و در التیام صدود اختلاف قلوب طبقات انام

مساعی جمیله مبذول داشته و میامن توفیقات غیبیه انجه در سلک تمنیات نهفته گرین مبتغاء بروجه اتم پرتو ظهور داد و اکنون که صورت مستقر

رایات منصوره شده مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طرز دانان رابطه عزیز روانه شود و درین اثنا همین جند سایح شد

که افغان انتهاز فرصت استیلای عموم رعایا و کافه سکنه ولایت وابسته کشمیر از ایادی فتنه تسلط او باش بود با وجود صعوبت مسالک

و دوری طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و دوری کوه و مغاک که عبور بوا که اوهام از ادراک مشاق آن عاجز

و با تنسیق آن عروه وثقی توفیقات الهیه و استمداد ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین لشکر فتح اثر عساکر

و چندین هزار خار از نیش جانگداز قطع ستیز ابتراب اثر بیش می شدند و در قطع اشجار و قلع اشجار مدلول نمودند و توسیع طرق

کوشیدند چنانچه در اندک وقتی آن ولایت وسیع دلکشا که مفتوح شد و عموم رعایا از کوه بمقام استظلال نمودند چون آن مرتبت آباد

مستند است از عنایات ایزدی بجانب غوری نیز در تکل زمین رسیده جهت لشکر کشیده آمده با تکوهستان تیسیر کرده در نیراه

و در منزل که راه بیت در جبال صعب تنه علوفه عرصه کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد و تتمه فرقه افغانان سرتیز قطاع

سواد و کوه و در تیراه جنگ سنگ راه مرده تورانیه بوده اند و تا در بیم بلا نهاده و دیگر جمعی از طوایف بی‌شمار

این اشیا شوند نیز طریق استظهار و ردی و اد و دست وحل دیر بود بعد از تیسیر و وقع باتکر بر حضرت شاه عالم پناه ملک زمان الله

احوال ایشان و سیرت مرجع انتبا یافته که بعضی از سپاه ضروره و ریاست تا در بتوالی که ملک حشم عساکر منصور رسید مرسوم شد که آن جنگل ارد و ردی یادرکین نهاد

و استماع این خبر خاطر نگران ردی باطمینان آورده در باطن حقیقت تابیش خدمت او را فیوضات رسیده شاه تا زمین مرکز فتوحات شده

در این هنگام

در این هنگام مناجات بعرض رسید که بسر کوکب دولت اعدای که معلوم باشد تو قوع آمد لیکن چون ایشان قلعه قندهار در تسخیر بود و میرزایان انجا

معاونت و معاضدت آن دودمان عالی مکان بتکاسل و تقاعد می نمودند و در مواقع حوادث و مکاره که مقتضای استطلاع عیار جوهر وفا و وفاق است

و یگانگی بظهور رسانیده اند و نیز جانب محبت و ارتفاع ماکه مواطن موجبات نازو نعمت توسل شان بتقدیم نرسانیده خطو مواعد ما

که اول قلعه قندهار را بتصرف خود سپارم و میرزایان از گذشته و لیمن روز افزون شاد خورسند باشند و از بلاهای زمان سیر ایام مادم که اجابت

از آنجایی اعتقاد و عطش و طاهر بن طلمزم شوند در عقوبت افواج قاهره با این منقح بود و هر گونه امداد که مرکوز خاطر ان فرقه

بجای آورند لیکن چون میرزایان قلعه را از تصرف آن خانه دوران تسلیم جندی نکرده استعفا را نمود و در سعادتمند چون منظور نظر

کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط است بنا بر آن از این اراده منحرف گشت و درین اثنا رستم میرزا و در حد سعادت و صلواتیان که

رتبه زیادتر از قندهار بود با فتح کمال یافت و مظفر حسین میرزا مشمول الطاف در روابط ما شنیده و الده و برکلان خود وطد با نجابت

خوی اهل دار و مهابت از او بعساکر خورشید رسیده و قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت که طلبید با شاه خواهند نمود و چون درین

و کیفیت مرتبت اتفاق و طهر سعد تقدم بر خلاف صلح اختیار از بهر اتفاق است علی العموم خیمه طلب باکران مسادی ملک خصم بعهد شوند

همواره خلاف وفای عهد را بر اتفاق شدید بسته منظور نشسته و طبقات از نو و عماد اتفاق در نظر اعلام امداد العموم خلایق که نیست نموده ایم

نیت علیا که مقتضای علو همت در تسخیر آن بعید اطراف ممالک مادیه که نظر طوق بد گشت و در مثلا که ممالک خراسان مخیم عساکر عز و جلال که نمبر آن عازم

که بر عمال ممالک عالیه بجانب ماورا النهر که ملک موروثی بت اتفاق افتد تا هم آن بلاد و در تصرف اولیای دولت قاهره در آید و هم

از آن ملاذ و ملادی اعادت بنور نظر زوال امداد مهم شد در ین اثنا بجوار رخ توالی آنجناب که باباالله در گاه عالم بدانان و اتی

مکاتبات محبت طراز که مذکر آیین سابق و مشید عهود مودت و ولا [illegible] باشند بوساطت ایلچیان کاردان [illegible] سلسله صلح و صلاح و [illegible] محبت و وداد

چون در یک زمان با [illegible] در صلح [illegible] ناموس اکبر غیرت غزا [illegible] اعظم عقل مقتضای [illegible] و ناسنجیده [illegible] اغماض از [illegible] اندیشه

باز داده شده و غرض [illegible] آنکه [illegible] از ورود [illegible] اعتبار [illegible] در رگ [illegible] در [illegible] موجب اطمینان تام گردد نمیشود

و قرار داد خاطر دولت [illegible] آن [illegible] نماید [illegible] آنکه خاطر [illegible] متوجه هر گونه مطالب و مقاصد [illegible] طرفین

تا چنین مراسلات [illegible] مسلوک [illegible] حقایق احوال [illegible] ابلاغ نمایند [illegible] از روز [illegible] کاردیده عاقبت بین [illegible] کم شد

از آن تاریخ [illegible] اصلاح [illegible] در نظام ملک و انتظام احوال [illegible] باید [illegible] سرانجام و مآل اندیشی بکار باید برد

در [illegible] ارباب [illegible] خاطر [illegible] نباید [illegible] بردباری [illegible] اقدام [illegible]

و بندگان [illegible] ارباب [illegible] بر [illegible] زنگ [illegible] باید شد و در

قتل [illegible] احتیاط تمام [illegible] باید [illegible] دشمنان خود [illegible] دور شد

[illegible] دشمنان [illegible] در [illegible] مردم

[illegible] و مستقل [illegible] گردد [illegible]

[illegible] منظور [illegible] در [illegible] شامل [illegible]

[illegible] صلح کل [illegible] باید [illegible] الامور

در [illegible] سلاطین [illegible] لازم است که [illegible]

اوزین

او زین این گروه [illegible] نظام [illegible] با [illegible] آدم [illegible] نمایند [illegible] و در کار که

گذر [illegible] باید [illegible] دیده [illegible] در کار دین و مذهب [illegible] باقی [illegible] باید [illegible] از

[illegible] باقی [illegible] اگر [illegible] و اگر در [illegible] و قطای

رفته [illegible] بیچاره [illegible] فعل [illegible] نه جای [illegible] که [illegible] ازان

[illegible] و در [illegible] که در هنگام [illegible] و استقلال [illegible] دوستان

[illegible] روایی [illegible] در [illegible] روایی است

تحمل [illegible] و [illegible] که [illegible] ماند که [illegible] از

[illegible] و تا [illegible] بود [illegible] در [illegible] انتها

در ولایت [illegible] و [illegible] از [illegible] بودیم که [illegible] خبر

رسید با بشارة [illegible] شدیم [illegible] و که [illegible] که

[illegible] همراه این [illegible] بود [illegible] اگر [illegible] وحید [illegible] قدوم

[illegible] حاکم [illegible] و [illegible] بانگر

[illegible] از [illegible] و [illegible] توقف [illegible] امور

[illegible] حاکم [illegible] آینده

از انواع فیض و فتح و ظفر بر وجود اقدس که در گرفته باز با مرحمت فرموده ایم و سلالة الکرام فلان معتمد ضیاء الملک را فرستادیم و چندی از مقربان

و کلام ضرورت اقتباس نتایج آن از تفویض یافت که در وقت بر ای طلوع اطلاع نماید و نیز تحقیق احوال ایرانیان از قرار واقع فهمیده معروض دارد

و بر حقیقت سوقات متفرقات این دیار تحویل خواهد بود بنام ایشان و چون مواد آن آثار در دو ضیافت خانه موجود نیست بر خلاف ایام گذشته تسلی فرمایند

و رسل و رسایل که ملاقات و فتح و علامت معنویات است همواره از شمایل مجلس شمار کند و تمیز آن اتفاقات و خاندان اصطفاء و ارتقاء و اعلام

اجتماع و تبعه از مکاره و مکاید اغراض آن محفوظ و مصون فرستد تا باید که غلات الغیب موید شده وابسته بوابی کامل شود

ریزد و هفتاد را به صد سال شد و آفرین که در ستگاه عالم به فروغ آن روم نیز برای نور گردانید و این شکر جهان گشائی و انواع

و نیاز و دست و ولا شکوه و رسم گرامی فرموده آئین آگاه دولت جاوید بخت آن تو اند بود که شناسائی بهجت جشنهای ایالت نشده بود

بدرگاه داوران اجمال نماینده و مکنونات اندیشه و تبیینه کرده و رسایل گذارده از ایشان نهفته و بر آمد کارهای ایشان را آنکه جراغ قدر و فتح

افزون مقتدر باندازه آن رو دستی و خیر سگالی بجا آورند و بار و جلب مودت از آن اتفاقات و دوستی عز و علا و اتحاد و خاندان قیصر و قبله

که چون نظر بفور عنایات ایزدی که در باره این خاندان بلند عظیم گوهر بایست نموده و طریق سلاطین روزگار داور تنگ و شکسته زمان

مقصود و تکمیل شده همواره بار سال رسل و رسایل تحفه برای خاطر مقدس میگردند باید که آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چنین

بیشتر از بیم طریق و رسالت کشایند و از آن که در این شوند مخصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر و در حوزه ایشان فرود آید و ولایت را در

فتح و درود و دولت بیاراسته مخصوص گرداند و یکتائی کشود و از نفایس هند و دستان که مجمع هفت اقلیم است هر چه خوش آیند آنجا باشد

و ماده استظهار سیرگشته و انشاء اعتبار چون بهار شکفته بر این سر آن سازند و در این هنگام که عرصه ملک کشمیر بر دولت گیتی ستان شد و فتح

اثر فرادوستی

اشرف اقدس رسانیدند که موسمی زمان فرو نشاند و فرمان مقامات و فتح و شوکت شاهی محمد بن رسالت رسالت فرستاده بودند با عنایت بدیع الفطرت

استماع نموده شد چون در بیولا او موافق شده و از راه حجاز بدرگاه معلی آمد بواژنش کرده روانه فرموده ایم تا جلالی

عاطفت ما و لشیمن آن قرة العین سلطنت گردانند و جنان بر پیشگاه باطن قدسی مواطن بر تو میدهد که یکی از طرز دانان تعقل

با انحصار گری غلط و حضرت فرمانیم بجز معلومیت آن در وجود دو ثبات اجلال آنها موقوف ابلاغ رسانند و از آنجا که توقف بر امور ازمان

شمع افروز دیده و دل و همواره چون ای سوانح اقالیم بوده از زبان ثنیده و انس افزا دوستان خواهیم که تا ثبت گردانند تقطیع جمع

در و شاید از قضاء آن نافیت متعلق شده تا بتفصیل نموده که ملک اخضای گردانند که زمان فرمای کمر و ما اگر اکنون دارد

با اشتباه و لطف بنده بلی از بوجهات ورزیده تا ملکی اندوخته و تجربه کارها و جنگ جوانان ذوق فتوت که امروز در ملک ولایت

گرم دارند و جنگ و حرب کمین انداز تا در کارها ریز و روزی و صفتهای خواب بخشیدن کدام فائده و شهرت بر روی آن داده و

بر خی از سخنان و الا و نیز بر این که گذارش نماید معتمد الخواص ابراهیم بیگ فرستادیم و فقط عاشیر که در ولایت و زبان آنجا ها

و باید که فی فلان باز گشت و در دو ولایت ه میشه خطای کنند زیاده بر ولاء السلام بر تر قیاده و مکه معظمه منوره صانهما الله

من وقایع الآفات و الافاق نوشته شد الحمد لله و کفی و السلام علی محمد المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی مرتضی

چون بمکاتب تو بخاطر اشرف اقدس معروض یافت که طوایف انام از خواص و عوام و کافه برایا و سایر رعایا که و دایع

منسوب اند بعلیا و روحانی و منظر را البیان بوده و در ادای مراسم عبادات و لوازم آداب و اطاعت نمایند و بوجه فراوان بوده و ارتباط و تعهد

اینای روزگار به ما خلق الله مخصوصا بر عجز و فقر و درازنگرد و خلایق تفقد میسور و بوسیله جمیله ما از عواید نعم او

نقشی آن مفوض نیاشده محفوظ و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن خیر البقاع علی الخصوص زمره منتسبان [illegible] خانقاه

موقوف مقدس که محل ورود جنود ملائکه و غایت مقصد و مقصود و مسند نشینان متکئین فیها علی الارائک است مشمول فیوض عواطف باشند

علی الخصوص دریافته که هر سال بعضی از ملازمان درگاه خلایق پناه که بر بعضی خلق منقطع بوده باشند تحریر احتیاج یاد برات از انعامات از

نقود و اجناس بقدر تفاوت درجات و تمایز طبقات بغیر سالانه باشیم مرحمت و مرسوم [illegible] و [illegible] توسیعاتی بعضی یک [illegible] قدم از جانب

بیرون نهاده طریق نیکی [illegible] بوده بودند باعث تفرقه خاطر عطایا [illegible] گشته بنا بر آن [illegible] مرقوم و دفع فیه [illegible] و تحلیف [illegible] از ممالک [illegible]

مناجات کامل شده بودیم تا بتایید الهی و توفیق نامتناهی [illegible] بسیار و اقبال ایشان تا کامل صبر و وقوع شده روزی چند کامل [illegible]

[illegible] گشته الحمد لله که تا در [illegible] با [illegible] کرده [illegible] که بحیثیت باطل و قبیح [illegible] کرده بود و بکتم [illegible]

[illegible] و مرسوم [illegible] محمد حکیم [illegible] نموده کامل [illegible] در راعیا و مراسم [illegible]

جمیل نماید و در ترفیه احوال عباد الله و نهایت جد و جهد بجای آورده و از انجاز جمعیت و نعمه و در المملکة العالیه لا مور مستقر [illegible] شده

بواسطه کوتی [illegible] این طایفه باغیه در سال [illegible] از [illegible] خوانین [illegible] و دقایق [illegible] تقصیر [illegible] و دیگر

شیخ [illegible] و محمد و [illegible] الملک و حکیم الملک [illegible] اسوایی [illegible] که در [illegible] مرقوم [illegible] بود در سول [illegible] و که [illegible] و عظام و تقصات کرام

[illegible] و دیگری [illegible] احدی [illegible] والکتمان رسانند باید که تفصیل آن مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم [illegible] باشند [illegible]

[illegible] لحظه نموده شود و چون حکم [illegible] بود که بعضی از [illegible] که در [illegible] و مبلغ [illegible] مبلغ

صرف آن کرده [illegible] خواهند نمود [illegible] و در آن مبلغ واقع نشده و دیگر [illegible] که بعضی [illegible] نسبت

کما لا اکثر [illegible]

کما لا اکثر شیخ معین الدین محمد [illegible] شیرازی [illegible] و عداوت و [illegible] کرده در مقام ایذا و آزار [illegible] بوده

و در [illegible] که [illegible] بودند که در رساله که بنام [illegible] شیخ [illegible] و [illegible] بود و بعضی سخنان که موافق شرع [illegible] و مطابق [illegible]

مندرج بود و منفی باشد که آن [illegible] افترا و بهتان و عین کذب [illegible] بود و [illegible] بالله من شرور [illegible] اللهم [illegible] از [illegible]

و در [illegible] مخالف [illegible] منقول بوده [illegible] بسمع اشرف اقدس رسید و از آن [illegible] که [illegible] شده [illegible] و تقوی [illegible]

شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و دیگر [illegible] خاطر اقدس [illegible] باید که آن [illegible] و [illegible] شبه [illegible]

و [illegible] از دست ظلم و ستم اهل [illegible] نجات بخشید و [illegible] بعضی [illegible] این افترا [illegible] صریح که [illegible]

نماید [illegible] نموده و در صدد آزار این نوع مردم نشوند باید که امثال این نوع مردم [illegible] از آن [illegible]

[illegible] احوال [illegible] نظام احوال [illegible] و [illegible] در [illegible] البقاع [illegible] باد و [illegible] نموده تا [illegible]

احوال و سوانح ایام [illegible] کرده [illegible] که [illegible] توجه اعلی [illegible] بود [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] بارگاه [illegible] که [illegible] از [illegible] و سلطنت [illegible] از [illegible] انتقال [illegible]

و [illegible] گوهر [illegible] از [illegible] ابداع [illegible] الا [illegible] اختراع او [illegible] نظام عالم [illegible] نظام

[illegible] نقل [illegible] نمود [illegible] و مربوط است منعقد [illegible] بر [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] و [illegible] و [illegible] و افراد کاینات و انواع [illegible] و در [illegible]

معاشر [illegible] که [illegible] و [illegible] اصلح [illegible] و [illegible] که [illegible] از [illegible]

وتجلی از شیوه حکمت و مودت آن اند [illegible] عجیب نیست که درین عالم ثابت شود که هر رشته عالم الا مودت هیچ چیزی بر قلب فانی [illegible] و هیچ امری [illegible]

لایق تر چه مدار اصلاح عالم و نظام کون [illegible] بر تو و تالف نهاده اند و در هر دلی که آفتاب محبت پرتو اندازد و [illegible]

و عالم روح روشن شود از ظلمت [illegible] پرورد و [illegible] در مجلس سلاطین که صلاح این طایفه صلاح عالم و عالمیان است

و بنا و علی هذا همگی همت عالی نهمت بآن مصروف است که روابط محبت و وداد و ضوابط ارتباط و اتحاد میان [illegible] موکد [illegible]

علیه ملوک که بمزید عنایت الهی [illegible] و اختصاص [illegible] سلطنت [illegible] خلافت [illegible] و تجلیات معنوی [illegible] الفخیم

التعریف و التوصیف که بتوفیق [illegible] نیست و جای [illegible] عهد سلاطین [illegible] موکد [illegible]

تنقیحات [illegible] جانبین و اکمل [illegible] مودت [illegible] تالف [illegible] چون بواسطه [illegible] وقایع [illegible]

مشاهده [illegible] پرورده [illegible] ماند [illegible] رسایل رسل و رسایل [illegible]

و ما بین [illegible] علی التواتر و التوالی ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح [illegible] احوال الطایف

طرفین [illegible] گردد و بر ضمیر منیر واضح خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب عقل و [illegible] اصحاب [illegible] دل [illegible]

[illegible] دنیوی [illegible] معنوی اخروی [illegible] روزگار [illegible] تکمیل این حالات

چه قدر [illegible] جمیله و دوام [illegible] باقدام [illegible] خلاصه [illegible] زبده [illegible] سازند

سریع الزوال [illegible] الانتقال [illegible] معنی [illegible] فنا پذیر [illegible]

باطنیه و روابط و علایق ظاهری [illegible] و با آنکه ممالک [illegible] سلاطین عالیمقدار [illegible]

بمقتضای عقل

بمقتضای عقل و در نظام و التیام این ممالک [illegible] جمیع رعایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود [illegible]

الا المودة که رشته [illegible] الهی و شوق [illegible] مطالب [illegible] است چون اکثر ابنای روزگار [illegible]

و اجداد [illegible] مطالعه [illegible] مشاهده می نماید [illegible] تامل [illegible] نماید آن کس که [illegible]

شرف [illegible] ایجاد [illegible]

مستفیض و مستفید [illegible]

فاطر [illegible] سازند [illegible] کتب [illegible] تورات و انجیل و زبور [illegible] بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر [illegible]

ترجمه [illegible] قرآن [illegible]

قبایل [illegible] العقاید [illegible]

و همواره ابواب [illegible] مفتوح [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible] شهر ربیع الاول [illegible]

حضرت [illegible]

بانجام رسید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنین شنیده آمد که از بسیاری تن در دوختن با گناگون خیش در شبانه شنید لیکن از بستی سخنید در زمینی از بیشه گه بزرگان خدا آگاه

اولیا اند کی از عطایای الهی برای رنج غارت ملک در کاه و هواخواهان دولت دیگر چند تقید خود ما شکر رنه این مو هب الالهی شد

وتا بنیا چراغی در راه تاریک گروانان بادیه ضلالت از فرشتن به راه حقیقت و غلامی را جبری فرماینده از اینجا آنکه در دوازدهم

ماه امرداد الهی سنه شش هفت که عین رشد ادبیت و طغیانیاد و بارش بود بر نهجی که این سال ولایت پنجاب کمتر از آن از دو باران

در چند روز نشانی داده ند بمحفل اقبالی ربانی و الهام بر دلی فرخیده کشمیر بخاطر مهربان گذشت ای اقبال نهضت فرمودیم با وجود آنکه جمیع

اولیای دولت در هوای رضی نبود و آنها که بر زید فقنا بر افصاح فرشتن رخصت سخن کردن در بارگاه اعلی یافته اند نخستند بر روشنی که

سخن پیرایان را حدیث بعرض رسانند نا علامی هوا و فراوانی بال و بارش بعرض رسانیدند چون رهنمای این کار شکر ایزد

بجهت آن را بود بمسامع قبول نفیکار بتاریخ مذکور توجه فرمودیم و از بدایع عجیبه آنکه همین روز دولت از رو نه که رایت اقبال از

نهضت فرموده در بهمان تاریخ کل برگشته بخت مرد آری میرزا یادگار نابکار که در آی میرزا یوسف خان دست بوضعی ازاد با ستن کشمیر

نموده بنی بر زدیده ما به فتنه و فساد شده و از غرایب عظیم آنکه در بهمان روز که نخست از دریای لاهور عبور فرمودیم طبع

زبان گوهر بار ما داد که یکی از بار بهایکاشکال شکل نعلی آنکه بنی برسیده شد که این بیت از کیست و در نهی کدام بکل همه گفته است

۵ کلاه خسروی و تاج شاهی به هر کل کی رسد حاشا و کلا رایات اقبال چند منزل رفته بود که خبر طغیان و شورش آن کل گسسته رسید

و از شنیده که منزلیت ترددی در بین برآمدن از آنست که سزاوار بدکردار داده شکر الهی بجا آورده شود و در بهین کار را انتمام

با به اعلام فرو دو گمراهان بی چاره راه خلاص به بدآمده و از امور عجیبه آنکه در بهنگام که خبر شورش کشمیر برای باب التی

قدوة العارفین

قدوة العارفین سید ایزد محمد بربان ما آمده که او در از زمان لشکر او جمعی فیرایافته به جنبیم آید با خواهند فرستاد و خبر تیز آنکه

فرمودیم که ظهور این توفیق شناخته در برآمدن تیر تو زانی سهیل تاخ خواهد بود در این سبب بزبان مقدس ما آمد والا الزمان رسید

منم آنکه طالع من و الدار الزمان کی آتش چو ستاره یمانی کمر فرمودیم هنگامیکه سهیل یمانی طلوع نماید آن کم ز سیل سر از نشیب اراده خواه شد

بالا را و چون از لولیان رست در سپیل او خطا نیست که چنین تابا استیلا از روی سر بر زنند و نزدیک برآمدن آن ستاره اقبال بعضی

افغانان اخلاصمند آن مکس در مسلک مخالفان منسلک بوده اند با تفاق بعضی ترکمانان حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند دور شدند

آن قدوه و ربع از بار گردن سر کول معبر دتحیات داده و از عطیات الهی آنکه چنان بزبان داده بودیم که آغاز فسادانا گنوی علام

رفتن او کمتر از دو ماه و زیاده از چهل روز مدت نخواهد کشید و چون اهل حکایت گردند چنانکه برسانند نفس او گذشته دوازدهم

امرداد ماه الهی سنه هفت روز آغاز شد و ولتی او بود و درشتی سی و کم شهریور زمان فرود رفتن او بهادیه نیستی رسید

و چون کشمیر مستقر رایات اقبال گشت آغاز انشاد از دشت بود و قریب یکماه برای آسودگی رعایا و آنجا یار توقف واقع شده

اشنا بر زبان الهام ترجمان گذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون فصل گرگ شد باشد از رنگینی گذرد

وقت برف باریدن تا بسیند و ستانیان چرا داخل معسکر اقبال اند بار نیند برف ندیده اند محظوظ و مسرور گردند و هم آسیبی از کثرت برودت

بآن گرم سیر الش نرسد چه گذشت بنگالی و مانند آن که هم پیر که کشمیر دارد و هم جانبی بهند نبار زم لطف پروردگار خویش که چگونه نیست میکند

هنگامیکه ما بلند الهی از یکماه و زین سخن از بنگالی گذشته بود که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در ازده روز و زده و در قلعه برف باریده

و سر و پیبنان اهل فرانگرفت غرم ستایش الهی چگونه توانم ادا کرد بعد از هورد چند بن الطاف الهی بیدار قه اقبال از نزدیکی نوزدهم

دی ماه الهی بامور نزول اجلال واقع شد و چون مهمات آن حدود بعنایت الهی انجام یافته بخاطر اقدس چنان رسید که چون کار قندهاری

هندوستان که خو کرده دیدار نور بخش ما بود ند حقیقت که محروم اند برای خورسندی ایشان ... عالم افروز

چیزی مانده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و کار بخاطر الهام پرور چنان رسید که بعد از فراغ جشن نوروزی ...

مالک کشایی از تمکین بطون منصه ظهور آید که شکرانه این موهبت عظمی بجا آورده ... برای خاطر کرده و

بسالار خانخانان ولد بیرم خان و راجه بیربر نوشته شد ... اعتلای سلطنت و کشور

نقش خاتم ... از آنکه ... سپاه ... شناخت ... معقول ... کارهای طراز

ایمن و اجلال گوهر ... بر خلیفه الهی مجمع الطور ... العرش

کامل کام ... مراتب نور وحدت سرای ... دارالملک ... حقیقت المعمور

خلف الصدق اعظم ... و سلطنه العقد ... فضایل ... مطلع انوار ... عنایت

یار وفادار فرزند بر خوردار ... الدین خانخانان سپه سالار ... سلطنت ... جهانبانی عز

و شرف ... یافته بدانند که درین هنگام ... که ... آماده بوده ... از ...

نقد ... الهام ... رسید که ... تعیین شده بوده ...

تمام ولایت ... در حوزه تصرف در آمده بوده ... در خلال ... لشکر ...

تعاقب ... نمود ... از ... ظاهر شده ... بود

دانایان لشکر رفته در شعاب و عقاب بوقت گردن باد روشنایی شد ... از اطراف ...

اندیشه ... وقت ... راه ... کوه ... افغانان ...

عده ... از ... توقیع ... منشور ... نقاوه

درگاه خلافت ... بادشاهی ... عنایت ...

و اخلاص ... حقیقت ... عاشق الطور

دقیقه گوی ... معنی ... عالم ...

صیقل ... آینه ... انجمن ...

راجه بیربر که ... درین ... بار وجود تعلق ... کمال

و با گفتار ... ظاهری ... تعلقات ... قالب عنصری

در هنگام سلوک ... اعتقاد ... محقق ... جان

حیف ... راه وفا ...

قبله گاه ... سپاهی ... تردد ...

ملازمان ... از ... خاطر اقدس ... دنیا

جلاجل ... عالم ... بلند ... سودا ...

بواسطه بعضی امور نیکه اقتضای طبع مردم بیگانه باشد نکند از آنکه خود متوجه شده نفس آن شرف که بحسن سیرت ایشان دیدیم و از آن عطوفات و مهربانیها

که ما در باب او بجهة ظاهر فرموده بودیم تا در باب ظاهری بعضی عنایت و التفات ظاهر شده که تا کسی در راه ما با خلوص عقیده رفته باشد تا او چه قدر

نخواهیم اگرچه بدیده بصیرت این منظور شده خاطر ما در باب شیخ شده است اما جمهور عوام کالانعام ...ین گره در دل باید که دل کدام

از این واقعه جگرسوز دیده از این حادثه جگرگون نیز این توده خاک کدر نشین و گرد نشین نیست و این تیره مغاک ببر و ارتفع

وجود ما همه بر بدیهی نیست و غوغا و یها یها ... اگرچه ... آن سافر راه عدم در حسن نظر و اخلاص ... بعد از شیخ ابا علی انک ... تقییم

عالم قدم بخفوا فقد ظاهر ... شکستن کالبد خاکیه و پنهان شدن شیخ ... معلوم که در نظر دور بین و خرد حقیقت گزین چه تفاوت

اما نظر بعالم ... نیست که از اقتضای ترکیب عناصر و مواد ... است از عدای ظاهری آن عدیم المثال اثار تالم و تحسر عظیم در شهرستان طبیعت

راه یافته که عنایت ... و بقای آن ... باید ... ببر بعید که نا ... خواه لیکن بدیده بصیرت ... شهود ... که

کتم عدم بوجود آید و از علاوه وجود ... باز بعدم برود و ما را ده مستقل نظام کل ... خورشید ... خورشید ...

بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ... مسلکی قویم و منهجی مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنة نیز راه مصابرت ...

اراده فرموده ... باراده الهی ... نفس ... احدی ... باید ... ازین ... باشند

چون که در قید ... بافته ... که درین وقت ... بایداد ...

که از شربت ... بهره ... که درین زمان که آن ...

محل اقامت ازین سرای ... آن یار ... رفته ... اوقات ...

ملاحظه نماید

ملاحظه نماید که غیبت بودن او در چه درجه خواهد بود ... او ... در سایه لطف ... دولت ... که او و مانده ... ایشان او فرموده ایم

کامگار فی المجلد بعد از وقوع این حادثه ... وقائع عمدة الملک ... با نواع ... و جنود ملائکه ... بخشیده

و ... الیه از روی کمال ... تقصیر ... اندک ... شنیده ... اصل نموده ... در حوزه تفرقه و تشتیت درآورد المنة لله که

از عالم ... بالکل فارغ شده ... و ... العالیة ... بتوجهات ... خواهد ... خاطر

اشرف ... شده بود که ... آن رکن السلطنة ... رسیده و چون از ... ایشان ... وصفا ... بود و از

آن ... ایام ... و ... فی ... صفا و ... بانوار ... که خاطر او ... تفصیل ... بود

پیوسته ... شرف ... و ... رسیده ... که خاطر از ... نوشته

جمع ... و ... و ... تمام ... آن ملک ... نظر ... گذرانند و از زد

خاطر او برآید و ... استغفار ... گناهکار ... نام ... و ... ایشان ...

در ... گرویده ... مطابق ... با ... که بسبب ... خواهد بود و ... آید

خواهد ... خاکم ... گناه ... اگر ... ... ابراهیم

... شیخ ... در ... قبول رسیده و ... درآید ...

... الملک ... باید ... المعلای ... بهشت ...

... او ... و ... مطلق توان ...

نورسیده بود که هرگاه از آن اغصان خلافت منقوصه فتح و کمین شود ... نگاهدارد و با ملازمت فرستند ... فرزند او ولیعهد او

درین ورود نامعلی همچنان نیک اگر ... غفور ... خبر یافتند یکی لفظی از منظوم دورباشند ... خاطر ارشد فرزان مخدوم

و فرزندان و ولیعهد درین منظوم و الاماعز باشند و گوش ... فرمایات ... درین زود ... سعادت

مستقر سریر سلطنت واقع شود و ... قرابت که فرزندان ولیعهد ... معلوم شود که عبد ... خاندان ... نعمت

در میان دیگر ... که خاطر ... دران نگاهدارد ... شود — نواب خانخانان فرزند ارشد افتخار الممالک العظمی

اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره مومن الحضرة الطاهره ذوی الفضایل ... الشمایل المرضیه

الکمالات الصوریه و المعنویه قدوه خوانین عظیم مکان ... رعایت الدین خانخانان ... لطف ... الطاف باد شاهی

شمول ... بوده ... که درین هنگام ... فرخنده ... که ...

داور ... زمان ... اعتدال ... نو ... انواع لطایف ... و پایه

در سال ... هوا ... اعتدال ... بهار ... گلستان ... عالم آرای و جهان افروز

دور ... عناصر ... بهار ... وقت

دلهای ارباب ذوق تازه شده باد بهار ... عالم ... گل ... بلبل ...

نشو و نما داده ... گوش ... دریا ... زمین ... بهشت

... نو ... بهار ... جوانان ... بدید ...

هزار نقش

هزار نقش فرخنده میکند ابداع قوای نامیه در کارخانه تکوین و زبان سبزه نو رس ... حلقه زرق و ریا ... حکایت میکند

زاهد شکفته گل تو نبرده هنوز شده باد ... نامیه ... هنوز ... زبان ... سینه ... نسیم ... هنوز افسرده

از برگ در خشان ... وقت این ترانه هنوز ... برگ داده ... نورسیده که نقش گل ... مقصود ... و

از شاخ ... میوه ... گفته در میوه ... انبساط ... نواهای ... بلبل ... مشغول ... در لباس ... و درانش

در ... وقت که ... رسیده ... مقتضای اعتدال ربیعی ... عالم ... نظر

رافت ... زیاده میگردد و ... در درگاه ... کدام ... قبول ... کدام

که ... نسیم بهار ... نه تنها ... برتر ... خورشید ... و ... حکایت نموده

دماغ عالمیان ... معطر ... پادشاهانه ... آمد و ... آنرا بر

زمانه ... نخست ... گوش ... سپهر ... جهانیان ... سلطنت پناه

عالی ... درگاه ... رسیده ... نظر اشرف ... انواع کبوتر ... در ... ابواب ...

... کبوتران ... سلطان حسین میرزا ... صحبت ... کبوتر ... پرواز ... جوانان

باعث ... منقبت ... ماوراءالنهر ... پرواز ... کبوتر ...

... در باید ... کبوتر ... بهار ... صفت ... در ... باشد

... کبوتر ... پرواز ... کبوتر ... در این باب

نامور ۱۵
منتخب الفضایل الصوریه و الکمالات المعنویه ۱۵
برود ۱۵
بستگاه ۱۵

نسبتهای شایع در شایع کبوتر شده است از زبان میدانند که نقش خانه زینت [illegible] نام [illegible] نقل [illegible] کرده و در فن [illegible]

عبد الله [illegible] و از [illegible] و پالکی کبوتر [illegible] جنگی و فن آن معمور [illegible] معلوم [illegible]

کبوتر بازان [illegible] رسیده و توقف [illegible] تصنیف [illegible] در سوی آن بال [illegible]

و با طاوس [illegible] در فضای آن جلوه گری در آید ❊ هر پری جلوه [illegible] چون مرغ شوق در پرواز

همچو تیر [illegible] دور رو همچو [illegible] زمین [illegible] پرواز [illegible] از فلک [illegible]

در بازی [illegible] اول [illegible] شوق [illegible] کبوتر [illegible] کبوتر خانه [illegible]

نی روزگار [illegible] این کبوتر [illegible] زبان بال [illegible]

جای دولت [illegible] منظور نظر خورشید [illegible]

[illegible] روز [illegible] کبوتر [illegible] ملکوت [illegible]

آن فضای الممالک العظمی [illegible] در این کار بسیار [illegible]

و [illegible] زبان [illegible] کبوتر [illegible]

سالها [illegible] ❊ هر که منظور [illegible] زبان مرغ [illegible]

سالهای که دلهای ارباب شوق [illegible] خاطر [illegible]

تا [illegible] دعای سحری [illegible]

[illegible]

[illegible] شوق [illegible] زندگانی تازه [illegible]

[illegible] عشق [illegible] خانه [illegible]

[illegible] خانه [illegible] اعزاز [illegible]

[illegible] انواع هنر و صفات [illegible]

و دیگر [illegible] خانه [illegible] دولت [illegible]

والاطراف [illegible] عشق التیام [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] عشق [illegible] شده [illegible]

و از [illegible] معشوقی [illegible] معشوقی [illegible]

[illegible] زنان [illegible] زینت [illegible]

[illegible] کبوتر [illegible]

[illegible] کبوتر [illegible] زبان [illegible]

❊ هر که [illegible] مرغ [illegible]

[illegible]

[illegible] کبوتر [illegible]

و برخی از آنها با برگار اتفاق دارند و طایفه با شبیر کج متفق اند و بالجمله هر یک با حال کبوتران فارغ بال آن تمام

نو رسیده بهزار زبان تضرع از آن افتادن اعتقاد الممالک دارند که مادام ما با بنیاد و سایر بشارت و تمام قبایل خود که

کرباستان فلک ارتفاع که با بام درود کاخ رفعت بنیاد آن سرفراز شده و ایم منزه از خود بنیام و شوق ... در پرواز بیابیم

بیرون مانده جانب البغض نکنند و قبایل کبوتران تمام بسته جای نمانند که اگر کسی به شب هیچ سر رفته باشند و عار مانده بکبوتران

بر گرد کعبه پرواز در دارند نویسند و دیگر چون آن اعتقاد الا فرید محتاج بود در رعایت باید که در تنها با کمال اهتمام تقدیم

گران از آن الفنها داده و در بعضی کبوتران ای خوبان و در صحبت خوانده شد و حصول آن ایشان بود از جوانان نو رسیده فقیر خواهیم فرمود و اگر

تا غیری نباید از آنچه آن اعتبار السلطنت در باب خوبی ضیافت کرده تا آن زمان کبوتر باد مرحمت خواهیم فرمود منشور شنا

بحکیم جام در رقعه جالینوس الزمانی ابوالفتح گیلانی برادر او نوشته شد حکمت نظامی آن ...

معارف و معانی ساکن ملک ... و کار و رفیع پرده کشای ... تکمیل ...

دفاع ... افاضل انام ... اکابر کرام جالینوس الزمانی حکیم جام گیلانی ...

مستظهر و ... بوده ...

... درگاه ... پروردگار ...

باطن ... زمین ...

و ... کبوتر ... بر خوردار ...

مشکل ازنجا

مطلب اینست که ... سعی موفور ... کبوتران ... مرحمت خواهیم ... کبوتران نو رسیده مرحمت خواهیم کرد ... اگر کبوتر ... نخواهیم داد

مشکل از اینجا عبور توانند کرد و توجه بشرف تصدیق ... حکم فرموده ایم که چندین هزار سنگ تراشان ... فرهاد فن تنزل

بیرون می ... و در تنگنای کوه ... ره ... قبیل کوه ... فراغ بال ... گذشتند و دیگر

و سراد ... از در ... بفتح ... جابجا و شهر بشهر که ... بودیم چون خاطر از شرف ... و روحانی

و سیر سلوک ... کامرانیه ... رفیع ... عالی ... سایه ...

و بار کابل ... و ... شکار ...

نگار ...

تماشا گردانیده ... روز امرداد ...

پنجشنبه ... شهر شوال ...

و فقیر ...

دل ... سلطنت ...

از ...

و ...

نقد ...

در ...

شبستان ...

قبله دین و دنیای خود چنان سپاری کنند که آن نیز بر وجه اتم و اوفق یافت که به حضور اقدس ... نموده و سفارش آن حکمت را کرده تا

نقل و بس هوشیار بوده و وقتیکه متعارف باشد آگاه دلی و خبرداری در قدم است و باید که از آن هوشمند سعادت پیوند از اهتمام

واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس بود و از روی [illegible] عالم صورت و لیاقت است نماید و نظر مستقیم به طلب [illegible] و فزع آن نیاورد

از تعدی [illegible] به بندی نوشته رضا به قضا داده که همه جا همین شاهراه درست است و تحقیق هر کاری باید [illegible] به هنگام خویش و ماتم

آن تعزیت [illegible] بیش از بیش خورده ایم اکنون رسیدیم [illegible] ما از دوام العطیات [illegible] تقدیم نماید و از اعظم

[illegible] ... پانزده روز ... [illegible] والی مطابق [illegible] سیوم شوال

[illegible] مقامات و حقایق دستگاه علامة الزمانی [illegible] اعظم [illegible] ... بر قدما و

مجموعه جامع شرایف [illegible] جلایل [illegible] مظهر کمالات [illegible] و جواهر

[illegible] مغفور [illegible] فتح الله [illegible] از این [illegible] تجرید تاسف [illegible] تازه بود

و اقع حکیم مغفور [illegible] آن حادثه [illegible] چون [illegible] خاطر اقدس [illegible] اولین [illegible]

در مقام ارتضا و [illegible] در [illegible] واقع هم بکمال [illegible] اقدس [illegible] خاطر [illegible]

متوجه [illegible] که درین نزدیکی [illegible] و [illegible] خواهد شد چون [illegible] استقلال [illegible] مقام شرف گردد

با انواع تلطفات شاهنشاهی [illegible] روز [illegible] شوال [illegible] و نوده [illegible] سال [illegible]

نگارش یافته مقدر شاهنشاهی [illegible] الدین [illegible] شده در هنگامی که خاطر مقدس منظور آن بوده

اوقات

مناقب ... / [illegible] (margin)

او تا خود بهترین ساعات آمده و اجرای دولت ملازمت که ادراک سعادت درست نماید و شمول اقسام الطاف شاهنشاهی محصور و انواع عواطف بدایع

فاقه گردد و خبر رسیده او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده و اهل و عیال و فرزندان او در تبریز ... خوتخوار همراه است

با وقت [illegible] او بنده با اخلاص [illegible] چندین حقوق ... منظور [illegible] شفقت ... متوجه این مطلب [illegible] و شمول او ... ای

رضا شده الله شریفه خوارزم [illegible] اهل الله در همه اطوار خصوصا عبادات [illegible] عبادت و تحقیق

[illegible] انداز و که طلبکار [illegible] با چنین [illegible] بخاطر گذرانیده است و در [illegible] نموده هر چند [illegible] تامل

[illegible] دام [illegible] راه [illegible] که [illegible] مقتدای [illegible] باشند بخاطر هیچ کس از [illegible]

با [illegible] نیز رسیده [illegible] انطباق کرده [illegible] نموده ایم فی الواقع اگر شوق [illegible] بکمال [illegible]

طلبید [illegible] چندین [illegible] این راه و [illegible] مقصود [illegible] بخاطر [illegible] والد

رفته [illegible] و دنیا [illegible] و ... [illegible] خود راه داده و [illegible] خرد

زمان [illegible] ... بوده و در کنج قبول [illegible] چنین امری که [illegible] الهی در رسیده و تا رفعت

حاصل کرده [illegible] وقت بگذشت [illegible] این سفر شده بایستی که اهل و عیال خویش و فرزندان [illegible] همراه نمی برد و فرزند [illegible] میکرد

[illegible] شده بوده [illegible] و از [illegible] متوجه شده و اهل و عیال و فرزندان [illegible] سپرده

اگر تا اکنون از سفر [illegible] که فرزندان [illegible] که در [illegible] و سرانجام [illegible] باشند

[illegible] درگاه [illegible] خاطر [illegible] رسیده و اکر [illegible] شناخت

[illegible] (margin)

این رای زرین به نحو و قرار نمایند با بینش که فرزند نو را مثل به در نگار فرستاده مورد غضب زشتی که چون آن زنده و ملوک آنجا بی تعریف طلبیدن نموده

فرزند شوهر بنده فرستاده در باره هر یکی خود را التماس میکرد و بار دیگر برای ما میگذشت که این خانه را و نشر به عهد رفت و منشی الهام بدانچه

رای جهان آرای تقاضا فرماید هر کدام شوند سخن در آن عز و اعتبار بخشند که هر آینه صورت سخن خواهد نشست و دیده مالش خلاف و فقره گذشت

که هم طریق خیر به گذشت و در آنجا که خدا ماست سخن خواند آنها عالی حضور بمجرد بجا طور شرف مرکوز است و با وجود همین جمال از کمال خاطر

رزاری بیچاره را نیز زمانی میر بیش آنها عمر از بر ضمیر الهام پذیر بیچاره نیست و نمیخواهیم که کرد آورد رفت و غرب گرد و واگر از هر دو آن

عنایت عاطفت ما که دید رفت هرگز این اندیشه بخود راه نیابد و مطعون خاص و عام نشد اکنون هم هیچ نرفته است و هیچ نفتند

عزیز بینش سلام عقب جلیله نماید و در آن تمام فرزند ملک پیر ساز و مجید که از وقت او جانی ورد و که مثال برین خاطر زده او

نهد و فرود از دیار ایرانی کمال صورت و معنی بجا نخست و چون همواره در خاطر اقدس بوده که امیر کار و نشر منشی بر دم فرستاده تمام محبت اسلام

اکنون منظم شده رسم فرستاده شود و منقار این نشر و اعاطفت معنوی خلاصت با همراهی همین شخص که این تحمل دولت عالی برود تعیین فرمائیم

و همگی همت والانهمت مصروف آن است که او در آب و علامت نماید و جهد و نورشان باشند که مبعوث از رسیده ایلچی نشود و جهد نیست با ایس گرد و والقادره بالخیر

والعافیه   دستور العمل حضرت شاهنشاهی به عمال ممالک محروسه در مقصد شناخت هر یک را عنوان نشسته این نشر الا و آن به الهی و دستور

انکار این ز منسوب عاطفت و منشور را فرشاهنشاهی بعد او فقره که منظم شناخت کارگاه سلطنت و کار پرداز بیکار بر که او از فرزند تا استکار ایشان بلند

و نویسان اخلاف منشی و امرا یا تقدیر و سایر منشیان که کوتوالان و عاملان با این روش عمل نموده و ز نظام العمار و قریات ساسیه برگنات و قصبات

و بنا بدبیر بخشد اول الطریق احیان انکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای الهی بجوی باشند و بناه مند درگاه ایزدی بوده وقوف بنظر

شروع در شنا

شروع و درشنا کار کسته و دیگر آنکه علو و رست نباشند که چون از طرف دروغ نشانه سوا کرد نیست و پیوسته با تأمل عادت گذشت به هجوم عالم اقبال

کوی قیام امل به آبرتست و با الجمله در مانده و بود از شطر و سیاست رویه بکار بر دو رشته احتمال از آن زندیه به معنی بد کنی گذشت و شده وحدت

بزرگی که دنیا از نبوت به عزیز دار دو به بندگان سرو شام عالی حضور مقیم برسند و روی نماد کنند و در منظومی که کار خلق خدا ساخته باشند

کرد آن با صورت و صفا منشی گشت حکم اخلاق کرده طرز نیست و نفاذ همه علوم است چون اخلاق آمریان و منشیات و مملکات در دنیا علوم و کیمیای سعادت و مثنوی

مولوی با روم مشغول کنند تا از غایت ترتیب آن مقید آگاه شده و به تنسیق مقالات از باقیات نقد دهند و خلاصه از نسخه بی نیرو و که بهترین عبادات الهی در دنیا تعلق

انجام معاش خلایق است با دیگر و دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی منظور نداشته که اند نسخه تعذیب رسانند و تقصیر و مسکینان و محتاجان

به تفحص تفتیش و مجرم که در غروب دوم و ورقول برخود دستند و زبان بمحو میکنند تغیر نکنند و بعضی گویند نشستن و فواید و التماس تسهیل

تحقیق نماید و تقصیر نموده و جرائم مردم به مقدار استحقاق و باید هر یکی بجای خود و در علو بااین فریض و تشنیع مثل غیر هر یکی نماید

و تحقیق شناسی باید که در این گروه کدام تقصیر پوشیده و کدام تنبیهی است و کدام گناه بر ستیده و بزبان آورده و مرد را در نیست تقصیر کرده

اندک منزل او در حوزه سیاست و زیاد تقصیر بسیار اغماض کرده نیست و منحوس که بعضی و علامت و مقدرتی و منزلی بر نفاق واتست تقریر نخوند

کار را نصیحت کنند و بستن و زدن و بریدن عضوی و کشتن بر تعاقب مدارج عمل نماید و در کشتن دلیری نکنند و تامل فرماید و از آن کار آورده

تر نیک کشته نموده شود که گوید تا توان دید قابل کشتن به در نگاه نرسند و تحقیق از امر و نهی در آورده اگر در نگاه بنشستن از آن مشهور و با

موضع فساد شیاع درآورده و بعد از هم گذرانند و راز نوبت کنند و در تعقیل ریزند تقیید و منزل آن که سلاطین گنا کنند احتراز نماید و منزل ایام

مردم فراخور حال او بشمیر که مظلوم شکایت کنند در باب گرفتن پست و مبتدی اشتغال منوی و هر کسی که بنقل و رسانید تقوی رشته

ز حرف زدن که اینچه نا شایسته بر زبان خود میبندد و زبان نگوید و اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد او را سرزنش نماید که سرزنش سرزنش گفتن است

و کشش کی انگیزد چون آن توفیق داده شده که سخن نگوید عزیز دارد که مردم در گفتن سخن نا بجا بی باک تر اند چون که بد گفتن از او نیز آید

کلمه حق مقدار ندیده و چنین خود بینند که ما چه طور بد ربطی باشیم و آنکه نیک فرا گرفت ملاحظه مند باشیم مبادا در گفتن من حسب سهیم بخندد و من در ...

و نیکی اندیشی کس زبان خود را برای نفع دیگران نگرینند حکم کبر ایشان در دو فوز آنکه در دست باشند که بسیار کار از خود نزاع کوتاه

بی ماند و یکبارگی با بیان بد بنا باشد که ملازم خلق خوش آمد هم مروت است و در بر بسته داد خواه تحقیق خود مقدار وسع اهتمام نماید

بدو بیان میشماند فریاد داد آن نشاید زد و بیان بود و در او و رسانی داد طلب بر ترتیب آمد فرمایش بر بستن تا بحث و محنت

نکند و بیش از دستان خود بدیشان را بر تقدیم تاخیر ننماند و هر که بدی از کسی نقل کند و سزای آن شناختن زود که نماید و نفی بکند که سخن

بغیری بسیار است و درست گوی و نیکی اندیشی که یابد در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهد و آهستگی در هر باب کار کند و ...

ز از آشنایان و ملازمان خود شیر بعرض رسد خود در سوق بر خلاف ممتاز باشند در نا سزا گردانند که در زبان عموم خود رفته که عقلاء است

باز نماید تا که نامی هم بر تقاضای بد زنند و سوگند خورد باشند که سوگند خورد و خود بدروغ گویی متهم و در شناخت است و ...

ز دانش و بینش نام ثابت نکند که شیوه اهل غرض و در راه افزودن ثروت و دست الفت رعایا و تقاوی و از و سال بسال اهتمام نماید که معمار

آزوقه مایه شده باشد و بستار در کار گیرد که زمین قابل زراعت افتاده آباد شود و ارزان در افزون بیش از کامل کوشش کنند و دستور

جدا نکند که همیشه دل خاطر خود گزین خود سازد و با جمله جمیع رعایا و ریزه و گرد و فرد آورد رسید و زور نه هیچ کس ستم بکند

که سپاهی و غیر آن در خانه مردم بی اجازت ایشان فرود نیاید و در کارها بر عقل خود اعتماد نکند و مشورت با دانا زیر از خود ...

نیابد

نیابد هم مشورت داند و در هر باب که بسیار شده که از نادانی راه حق یابد چنانچه گفته اند گاه بود که حکیم روشن رای بر نیاید درست تدبیری

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری و نیز با بسیار کس مشورت نماید که عقل و رست معاملات و داد و عدالت آموخته اند

و زبون روزگار گذرانند و بیش از حد مبادا همین باشد و در امری که اتفاق نیفتد و تر زود از کار فارغ شود که خود را در دعوی کار فرو دهد

همین که برای خشنود باید در ایشان هر کاری که از ملازمان او شود به تقاضای نفوذ او نفوذ باید و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن

اینجا از دیگران فرو شود و تو مقدار که آن توانی کرد و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و عذر خواستن دور از نظر

تقصیر و خوی او باشد از روی بیگناه و تقصیر گاه از عتبه دلیر تر شود و گاه بعزت آوارگی اختیار میکند آدمی باید که

تنبیه او باید کرد و آدمی باید از او هزار گناه باید گذرانید غرض که کار است تا در کمترین مهمات سلطنت و بار هستگی و فهمیدگی

و راه مهمات مردم خدا را بیش وعده آورد بسیار و دیگر و بعد آن را از ایشان برسد و همواره خبر گیرد تا باشد که باد و شاهی درازی

عبادت از آنجا است و بکمال دین خلق خدا متعرض نشود که خردمند در کار و دنیا که فنا پذیر است زینهار خود تکبر نیند و در معامله

باید که داد و بگوید و در جستن زبان متعدی حفظ خواهد کرد اگر خوف با دوست خود باخوف مخالفت و تقرب نکند و اگر حق ثابت

عقلا و آن گزیده است خود چاره نادانی است عمل ترحم و اهمال است نه جای تعرض و انکار و نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه دوست دارد

و خوار و خوردن از اندازه ننگذراند و از مقدار ضرور نکاهد و نکند تا از باب میوه است فراتر نشده و بر تنبه زینت و تجمل

تواند کار روز آن شب نیندازد و در شب بیدار باشد و با مردم شدید العداوت خیانت نباید بود و در شبینه زیندان که نباید داشت اگر

بیش از کسی که این بهم رسد زند و بطرف ساز دکه در نفر الامر فاعل حقیقی ایزد و چون است آئین خرسند خود برای انتظام تجویز فرموده اند

فتنه و هنگامه گرم کنند بیرون از جا به سوسالی خبردار شده و لکن جمعی سوء اعتقاد نکنند که راستی و بی‌طمعی کمیاب است و بعد از آن مراعی خبردار

فتنه کنند که از یکدیگر خبردار نباشند و تفرقه است هر کدام جدا جدا اخبار خود را زبانی مقصود ببرد و جاسوسان شهرت گزینند معزول

از نظر انداز دو و بد ذاتان و شریران شهر را بکوه و راه ندهد اگر چه این جا و برای تنبیه کار ایشان دیگر خوب را ایشان شناسند و از دست

گروهی در درون خود جمعیت متهم دارد که مبادا در لباس دوستی کار دشمنی کنند و از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشد که بوسیله

بر مردم ستم نکنند و از جرایم زنان تادیب نگوید که در لباس دوستی کار دشمنی نکنند خبردار باشد و بازار را ریگ زدید بیاید

بواسطه فروشی مشغول فریب کم و این گروه به کار روز و شب و از اطراف جواب خود خبر گیرد با نشنده و در زمان تقریب کوتاه

لایق و زینت معمور و آباد و در ترویج دادن کمال اهتمام نماید که رفت از شهر و طبقات مردم ضایع نشوند و در تربیت

قدیم قدم همگی دو دار رسانیدن سپاهی بی یراق غافل نباشد و خرج به کم از دخل کند که سرانجام معامله در گرودت و گفته اند هر کرا

رز و دخل او زیاد باشد احمق است و هر که خرج با دخل برابر سازد ضابطه عاقل نیست و احمق هم نیست و طریق اتمام نمیدانند

ملازمت شرط طلب باشد در وعده تخلف نورزد و درست قول باشد خصوصاً با متعهدان و اشغال سلطنت همواره در مشق تیر انداز

اندازی باشد و سپاهیان را در ورزش سپاهگری فرماید و از شکار مشغوف نباشد و به جهت ورزش سپاهگری و نشاط خاطر گاه گاهی

گاه گاهی باج برد از دو یکبار و غلبه بجز از بر جا یا گرفته به نیت گرانی انبار سازد و نقاره وقت طلوع نیر اعظم و روزش عالم

و نیم شب که در معنی آغاز طلوع از انجاست بی توجه باشد و در روز تحویل نیر اعظم از برجی به برجی نیز و قوت وحشت توپ

جهانبانی آگاهی یا فتنه شکر رنجیاز شد و بکسی بد نگاه نکند و کمر را بفضل اوقات منتظر از شرف وی باشد دیگر کوتوالی قانون

تمام شد

نگاهداشته در ترویج آن کوشد و روستا یا نه زمین اندازی بخود راه ندهد که کار کوتوالی جز نیرو در زمیر ملکه از عبادت عظیم

و در انتظام نماید بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال هر شهر و قصبه و ده باتفاق اهل قلم خانها و عمارت آنرا نویسد و ساکنان

خانها محله به محله دفتر نماید و تحقیق نماید که به چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده هر

محله را میر سازد که نیک و بد آن محله بدیدار و شنود و جاسوس هم قرار دهد که وقایع شبانه روزی را از ایشان دریافت کند بهر محله

و مقرر سازد که هر گاه دزدی آید یا آتش افتد یا دیگر امری ناخوش روی دهد همسایه در رسیدن معاونت نماید و همچنین میر محله و

خبردار آن اعانت نمایند و اگر بی غرضی حاضر نشوند گنهکار باشند و خبر همسایه و میر محله و خبردار در محله مسافرت نگذرند

بی ضامن نگذارد و که فرود آید و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سرای ایشان جا دهد و میر محله و خبردار از سرا نیز تفحص نماید

احوال دخل و خرج هر کدام از روی دور بینی دریافته ملاحظه نماید به هر که دخل او کم است و خرج او بسیار بیعلتی به طلب نیست

و نیک ذاتی و خیر اندیشی از دست نهد این کار رشته بیرایه انتظام دارد نسر و پایه و اقد و عرب یا نیک قسم نگیرد

که هر چه خرید و فروخت شود اعلام نمود و به آن شنود و مقرر سازد که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید جریمه بدهد و نام مشتری

بی توقف بشنید و هر چه در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبردار محله داخل شود و دیگر آنکه چند کس قلب محله و کوچه

بمحافظت و چوکی نشستن تعیین نماید و سعی کند که در محله و بازار و کوچه مردم بیگانه نباشند و تفحص نیز نماید و دزد و زرگر و برده

بوالفتی نماید و زری از آنها نگذارد و هر چه از کسی گم شود یا به تاراج رود آنرا باز دهد و الا از عهده آن برآید

خاطر جمعی تحقیق نماید اگر وارث باشد بانها گذارد و دیگر با امین بسپارد و در عهد آنرا به وارث رساند که مقابل حق به جه رسد

در این معامله نیز خیراندیشی و نیکذاتی بکار برده کمبادا چنانچه در بوم روم شایع شده است بظهور آید و نهایت سعی نماید که از نرخ ارزانی

نرخ زیاده نشده و خورده فروشنده و کسنده اسرار با اتفاق حاکم آنجا تنبیه نماید که مردم دیگر عبرت گیرند و اگر گرانی ضرورتی بهم رسد

افزایی نمودن کار برده و تعرض احوال او نماید که در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران غلات را ذخیره نمایند

و بمرور فروشند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم

در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است و عید دیگر نوزدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب است عید دیگر سوم اردی بهشت است

عید دیگر ششم ماه خورداد است عید دیگر سیزدهم آبان ماه است سیزدهم ماه تیر است عید دیگر هفتم ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است

عید دیگر نهم آذر ماه است و در دی ماه هشتم است و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم ماه بهمن است عید دیگر پانزدهم اسفندار است

و عیدهای متعارف نیز بتقدیم رسانیده و شبهای نوروز و دیگر شب شرف بیست چراغها بیفروزند و در اول شب نقاره نوازند

نقاره نوازند و در روزها عید بر سر شهر نقاره نوازند و زنان را بی ضرورت بر اسب سوار نشوند و گذرهای آب و دریا

جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گردانند فرمان مقرر شاهنشاهی آنست که بتوفیق الهی

انتقال گزین و نیت عدالت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی بر ظلال الهی

آنست که جمیع سکنه و رعایا و سایر خلایق که بدایع و ودایع ایزدی اند در ظل مرحمت کبریا

در کمال فراغت و آسوده خاطر بوده در وظایف شکرگذاری مواهب ایزدی اقدام نموده سعادت دارین حاصل نمایند

که روز بروز معمور تر از پیشتر گشته بمواطبت فعل خیر مشغول بوده و از ایذای خلایق و جور و ظلم اجتناب نمایند

این شاه

این شاه بر ملک قبول شرف رسیده و در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده داد و داد گستری بمیان آورده

رسیده منظور نظر تربیت و ترقی گشته مدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا یافته و چون استحقاق و خدمتکاری و نسبت

و بجا بساط عمدة الملک رکن السلطنة العالیه مؤتمن الدولة البهیه مستوفی الممالک الخاقانیه مقرب الحضرة السلطانیه و افراد

کامل الاعتماد مورد العنایات و الاحسان نظام الدین شهنشاه که مراحم و الطاف اقدس در پرورده نظرهای خاص الخاص است

ملازمت تا این مقام هر چند سعی بدو تفویض نموده ایم و هر چند که بر رفع خاطر اشرف در رفع بوده بتقدیم رسانیده از نفس راستی و درستی

بسبب کارگزاری و رشد مهمات در جمیع امور تفویض عنایت و کمال التفات حاکم فرموده ایم که حکومت و وزارت و امور دیوان را در رتق و فتق و ضبط و بسط

تمامی کار و بار ملکی و مالی و معاملات آنکه خالصه ممالک محروسه و کل بی مشارکت غیر از مهام خالصجات و مهمات جاگیر داران و دیوانیان تمام

و استقلال بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشند که در معموری آن بلاد و دیار کوشیده و نیز زیادتی و حاصل و تعمیر و نشو و نما و ارتفاع و ترفیه

سپاهی و رعیت و قلوب سکنه و رعایا و خواطر رعایا و قلع و قمع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت ضعفا و تنبیه ظلمه و تادیب مظلومان

مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان و امرا و نامداران و ارباب مناصب موافق که از جانب او در درگاه والا

مواجب و حاصل ملک قصور و اهمال نمیشود باید که امرای عظام و سایر جاگیرداران و گروهها و زمینداران و مقدمه عمدة الملک مشار الیه

مشار الیه را باستقلال و از رای صلاح و صواب دید او که هر آینه موافق حساب و مطابق قانون و رای اینست تخلف نوزند و هر کار که

قلمی نماید حکم آن را نافذ دانسته تا خیر و اهمال جایز نشمرند و عمل و دیوان زنند و نیز حکم جهانگیر بر شرف نفاذ پیوسته در سپاه و تعیین و تبدیل

عمدة الملک عمل نکنند و مهمات جاگیرداران نیز داده به درگاه معلی عرضه داشت نمایند تا دیگری از فرامین قضا جریان بجا آورده

و استحکام رابطهٔ عالم آرای این امور عظیمه که مر مسلک و منتج رتبت و تمکین و مرجع شئون و قوانین پادشاهی و اوامر و احکام جهانداری

اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت ثابت قدم بوده و در رتبت و اعتلای آن دولت ابد پیوند التیام لازم دانند و خاطر انجام

متوجه احوال سعادت قرین خود و رشته جمعیت [illegible] رونق گوناگون و عنایات روزافزون [illegible] چون کوکب انجم [illegible] شان [illegible]

نزدیکی به تسخیر و کمی [illegible] جهه [illegible] سالک مسلک انقلاب بوده و در تقدیم [illegible] گشاده اند و تیز قدر عنایت پادشاهی

نزسته در لوازم آنکه اهتمام نداشته باید که آن رکن السلطنت بزودی با فوج به رفته سرانجام لشکر بنوعی نماید که موقت تحسین و آفرین گردد

چون رایات اقبال [illegible] آن رکن السلطنت [illegible] با جمیع جاگیرداران [illegible] که بیشتر

رفته [illegible] آن ملک [illegible] رعیت [illegible]

عقیدت [illegible] انظار [illegible]

نهضت نموده فرمان حضرت شاهنشاهی جهان مطاع عالم مطیع در باب تسخیر [illegible] متصدیان مهمات ملک و استقبال کار

کل و جزو ممالک محروسه [illegible] که درین هنگام سعادت و انتظام [illegible] از قرن تا قرن

انتسام بهار دولت و اقبال [illegible] نخست صبح جلال [illegible]

و تنظیم [illegible] سلطنت ابد پیوند [illegible]

و تقدیر پرور [illegible] عنایات [illegible]

و از [illegible]

مدار علیه

مدار علیه نظام عساکر [illegible] اقبال که جاری [illegible] احوال و خاقان عقاید و احوال خلایق اندیاع [illegible]

و جهان [illegible] که اگر [illegible] احوال [illegible] والی [illegible]

و جواهر [illegible] آنکه [illegible] مصالح [illegible] از مبادی احوال [illegible] استقلال [illegible]

خاطر [illegible] ملازمت [illegible] و مراسم ترتیب [illegible] فرزندان

معنوی و بدایع و ودایع خداوندی [illegible] بوده و الحمد لله که [illegible] ممالک محروسه [illegible]

و [illegible] اقلیم [illegible] و تکمله [illegible]

که [illegible] و [illegible] و انواع [illegible]

جز [illegible] و ظروف [illegible] و دیگر [illegible] انام و املاک

ما [illegible] و [illegible] و زکوة [illegible]

[illegible] کارخانه سلطنت [illegible] امور معمول [illegible] بوده که

[illegible] و اکنون که [illegible]

پادشاهی [illegible] ممالک [illegible]

موفور و گنجینه معموره [illegible] ممالک [illegible] باید که فرزندان کامکار و امرای نامدار متصدیان

مهمات و احکام بلاد و جاگیرداران [illegible] و ممالک [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] بگونه [illegible] اجرای [illegible]

امروز هم الاتباع فرزند نکو ارند [illegible] زمان شاهنشاهی برای [illegible]

[illegible]

فتح و اقبال [illegible] مقدر [illegible] اقبال بوده [illegible] عالیات [illegible] اتفاق [illegible]

و تسخیر ولایت کشمیر [illegible] باطن [illegible]

[illegible]

درین اثنا [illegible] عالم پناه [illegible] و عرایض [illegible] متواتر [illegible] بدرگاه عالم پناه رسیدند

چون مطمح نظر بلند [illegible] و [illegible] ممالک [illegible] مرکز

نزول اجلال فرموده بودیم [illegible] افغانان کوه نشین کوتاه [illegible] شده که اکثری [illegible] در کوه [illegible] از

قندهار [illegible] سلطنت [illegible] که [illegible] و جلال کبریای الهی [illegible] گشته در سمرقند [illegible]

[illegible] و چون ازین [illegible] خاطر اشرف بالکل [illegible] شده [illegible] درین [illegible] که [illegible] بلند [illegible]

و حقایق [illegible] السلطنت [illegible] فرمائیم [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] چون [illegible] شاهزاده کامگار برخوردار

واقف [illegible] عظمی و اجلال [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] باشد و هر [illegible] از امور [illegible]

کامگار رساند که سفارت [illegible] فرموده [illegible] اخلاص

در همه ابواب [illegible] درین هنگام [illegible] درگاه [illegible]

و عقیدت دیگران [illegible] باید که [illegible] گونه [illegible]

صاحب السداد و الرشاد [illegible]

جوان بخت

چون [illegible] دولت روز افزون [illegible] در مراسم [illegible] اهتمام [illegible] خاطر [illegible] شیده

[illegible] که [illegible] عالم [illegible] از [illegible] دیار و ولایت [illegible] اخلاص [illegible] مطلوب [illegible]

[illegible] اخلاص و عقیدت [illegible]

[illegible] گردد [illegible] عقیدت [illegible] العظمی

الخلافة الکبری [illegible] العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنة العلیه [illegible]

[illegible] الاخلاص [illegible] باشد [illegible]

[illegible] السلطنة [illegible]

زبده [illegible] ارباب علم و حکمت [illegible] جامع کمالات [illegible]

[illegible] عرفان [illegible] بنا بر [illegible]

در سلک [illegible] اخلاص [illegible] گشته [illegible]

[illegible] جمیع بزرگ [illegible] عالم گرده [illegible]

[illegible] شده [illegible] اشرف اقدس [illegible]

[illegible] الاقتدار [illegible]

[illegible] که [illegible]

تا تحقیق درجات اخلاص و حقیقت عقیدت این معتقد آن رفیع الدرجات نتیجه بعرض رساند چنانچه از آثار افادت و افاضت ابواب حکمت و معرفت

منقول جادی بای فروع و اصول عمده فضلای درگاه زبده مقربان بارگاه مقرب الحضرت سلطانی اعتمادالدوله اقا فتح الله ملک الشعرا

ابوالفیض فیضی که در ظلال عنایات تربیت یافته و هرگز از بارگاه تجویز دوری ننموده بود و به رموز دانش و حکمت تمامی دوربینی او

و مراتب اخلاص فیضی و مدارج اعتقاد شناسایی او بحضرت ظهور تمام دارد و مراتب اعتقاد او در باب اخلاص مستدام کم از عنایات

خاطر نشان گشته آن خیرخواه سعادت انتساب بجلایل توجهات بادشاهی بکارم عنایات ناقص بادشاهی و فوق آنچه سخن انکار از طرف

باتمام رساند و سایر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقایق ارادت و خیرخواهی او بعضی از آن سخن خود موقوف صحیح معروض دارد

فیض خیراندیش سخن حقایق بنیان است از آنچه در و رفقا صنعت منشور بی تدبیر است از حد از آن کلمات قدسی نشان که زبانی باشد

مقبول و به شیخ انس اصغا نموده و مراتب انتقال خیراندیشی و مدارج اخلاق خانقاهی بعقل دور اندیش فیض و رای افتتاح اهتمام

نماید که احکام و کمین کلام عالی خصوص حکومت پناه آثار اخبار منظور انظار خاقانی منظور الطاف سلطانی برهان نظام الملک

این درگاه از لوازم نیک خفیه و قواعد حق شناسی و جمیع مراتب داکمل نظر و رساند سخن کوتاه زندگانی تا عاقبت از علما

و عقیدت انحراف نورزند و جمیع اتباع انقیاد حقیقت کبریت و رعایت ادب و ادای حلاوت آن دیار خواهد بود که کلاه

بحکام و کمین درگاه گیتی پناه نرسید و درین مدت بخاطر اشرف رسید که احکام و کمین بنسبت ایشان و لیکن از آنجا که عنایت بادشاهی

قلعه خیرخواه با نهایت اختلاط تمام آنرا از علاوه عنایات آن هواخواه حقیقی دانسته جهت نشو و نما در کارها که بتزاید بر الطاف

همراه انعام پناه مذکور بسر منزل ایشان باید که در سرانجام و سامان تجاهل بزرگی و ورود ساکنان درگاه معلی مکانات لازم دارند و شفقت

انهاء مافی الضمیر

انهاء مافی الضمیر نموده هر مطلبی و مهمی که باشد به وسیله افاضت بموی الیه معروض درگاه معلی دارد که از آنجا که مکان قدسی است

درباب آن خلاصه خلافت هواخواه مرکوز باطن قدسی است هر وقت معروض قبول و انجاح مقرون خواهد بود و موجب مزید عنایت

که با اخلاص شعار دارالسلطنه ملک معمور و شمشیر بر سو و دو رسید عراقی رهوار و یک قطار شتر و از جهت اخلاص ضمیر اندیش فرستاده ام

باید که از جمیع وجوه خاطر خود جمع داشته توجه باطن اقدس شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد آمال خود داند و چون

در تربیت و ترقی فیه مستعد طوایف انام سیما طبقه ارباب علم و حکمت میبود و آن مردم حکمت و معرفت نیست از فضایل کسب حالینوس الزمانی حکیم

و غیرا و عمرا حضرت وقت انجاح کننده بالکل بدرگاه معلی رسیده که ملک نشان علیه حکمت تشوند بعضی کارها که حقیقت آن بر دوره ... او

که از روشنایی خاطر اشرف اقدس خواهد بود خاطر ملکوت ناظر متوجه حصول آن گاه و در آن خود ازین جهت دار خاطر عنایت نکوکار

از صواب دید موی الیه تخلف نورزند و تا حضرت شاهنشاهی به برکات نظام الملک مسند نشین احمد نگر نزول نشینند حکومت آنجا را

عقیدت و دستگاه عمده عظم احکام زبده ایام اجداد انام آن سلوه مخصوص درگاه نقاوه خواص خیرخواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سلطانی

بهبود عنایات بمنوال مطرح توجهات منعم کامل الاعتقاد وافر الاعتبار برهان نظام الملک بجلایل مکارم شاهنشاهی بجز وصل مراتب ظلال انوار مفتخر و مباهی

بداند که جون آن سلوک دستگاه از قدیم طوایف آن نواب بدرگاه گیتی پناه که موطن حکیم مناصب باز و نعیم و علما و مستعد طیف اقلیم است

مرکوز ضمیر الهام پذیر مملکت که ولایت دکن باز نفوذ آید و ظهور آن امر جلیل موقوف سعادت وقت بوده الله الحمد انظور تنمکی

مناط میمنت و نجیبان کرم میسر بمزید توجه اقدس مشرف یافته عمده الامجد نظام الملک برهان الملک بر رسیده و بسعادت خلعت سرفراز گشته

امور شایسته از بسیط ظهور آن موروز مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی بیند و آثار توجهات ظل ظلال این بارگاه خیر خواه بمنزل دولت باید داند

بمقتضای جوابر اخلاص حقیقی که از فرط عقیدت [illegible] اوست [illegible] اقدس [illegible] این [illegible] عظمی [illegible] بجا [illegible] احوال [illegible]

آنکه [illegible] معروض [illegible] باشند و وکلای او علی الدوام [illegible] بجا [illegible] بوده [illegible] عنایت پادشاهی [illegible]

و همیشه حضور [illegible] در اظهار آثار اخلاص و حقیقی که سرمایه دولت [illegible] و [illegible] بجا [illegible]

بهنگام که [illegible] نظام [illegible] جهانبانی [illegible] و تغییر [illegible] شده شاهزاده کامکار [illegible]

و اجلال [illegible] التیام [illegible] و [illegible] العقد سعادت [illegible] شاهزاده [illegible]

روی [illegible] سعادت [illegible] پادشاهی [illegible] لوازم اخلاص [illegible] بتقدیم رسانند [illegible] اخلاص [illegible] فرستادن [illegible]

آورد و هرگاه در امری از امور احتیاج باعداد و کومک شود [illegible] شاهزاده کامکار [illegible] بحضور اشرف [illegible]

که چون [illegible] ترتیب کرده [illegible] باید که این عطیه عظمی [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] حکام [illegible] دولت [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] ملک [illegible] سلاطین عالیمقدار که [illegible] عالم [illegible]

واولاد [illegible] از حکام و [illegible] ولایت [illegible] اخلاص [illegible] مطلوب و مقصود [illegible] باطن اقدس [illegible] سعادت [illegible]

عمدة الخوانین کامل العقیدت [illegible] الاخلاص مستحق [illegible] العالیه امین الدین [illegible] خانه [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] اشرف اقدس [illegible] عنایت [illegible] در خلوت [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] منتظم احوال [illegible] باید [illegible] نماید و [illegible] بکار [illegible]

بجا آورده

[illegible] و لوازم رعیت پروری و رسم [illegible] گستری [illegible] بملازمت اقدس [illegible] بتقدیم رسانند و قوانین پادشاهی [illegible]

[illegible] که در ممالک [illegible] رایج گردانند [illegible] شعار [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] داخل [illegible] امور [illegible] و همواره [illegible] اصحاب اخلاص [illegible] گفتار [illegible]

[illegible] باشند [illegible] ارباب علم و فضل و اهل دانش [illegible] سعی موفور [illegible] آورده [illegible]

معمور [illegible] آگاه [illegible] دست [illegible] ضعفا کوتاه بوده [illegible] زیردستان [illegible] مسکینان [illegible]

و چون [illegible] ملکوت [illegible] علوم [illegible]

[illegible] الملک [illegible] توفیق [illegible] لوازم [illegible] ایام [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اتفاق نموده [illegible] فتوحات [illegible] و سایر [illegible]

[illegible] کوتاه [illegible] جهان [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] تعلق [illegible] باید که [illegible] اعلی [illegible] احوال [illegible]

فرمان [illegible] شاهنشاهی در [illegible] از فضلا و [illegible] الحمد لله [illegible] اقبال [illegible]

تا امروز که [illegible] نظام [illegible] بهار [illegible] دولت [illegible] حدیقه اقبال

[illegible] ترتیب [illegible] علوم و حکم بوده و علی الدوام [illegible]

[illegible] پادشاه عظیم القدر [illegible]

همچنین این گروه گرامی بیشتر جویای مطالب شخص و در وصول محفل پاک که محفوف منتظر خیر و معالی ربانی نشینند درین هنگام که مبیت قیل و قال کمالات کشیده‌اند

اتفاق رضای انشاء جامع الکمالات جلبی بیگ بکمال شرف رسیده جا که در انقلاب ذات او در باطن الهام موالطف برنتوانند آمد توجه عالی مطلب

ظهور ربانیست الحق به نیرو فضل الهی و توفیق مکارم شاهنشاهی محل ابدیت ظهور آمد برخیزند و برده و ترتیب و تنقیح باستقلال حضور ابوالفضل

و در باب آمدن خود و آوردن ارباب استعداد اهتمام تمام نمیند و استعداد و خشنی فیض انشیر در هر باب انجام راه که حکم اشرف صادر شده بحکم گاه

تمام دفتر اول

عرضداشت بحضور شاهنشاهی کمترین بندها ابوالفضل متوجه شاهنشاهی و فضایل انروز که شاه عالمان روحانی ما الیت و درین دو کتابی و دو

اکنون جمیع سرکشان و تحویل فروشان بیاده و آزاده خود گرفتار آمده‌اند جمیع این زمرہ بانده هم خورده و ماه الهی سپاهیان ولی و سوریاری

طلب بوده‌اند آمده‌اند با تمامی عالم زمان شاهزاده بیاده بوده‌اند و برهان الملک مشیر بدید و در سوم تتمه و بیناده و از توری باشند

مستمال گرداینده و روز گوشمال مفسدان جان‌ها ابدی به چه‌اند و در شنیده‌اند سانحه اگر چه شاهزاده طولانی شده چون آمدن مرشنید

احوال انجا اگرچه برحرف و شکایت و گفتگو اعتبار نمیابد کار است و قدری دستور است و از تقلبات عنیفی در ابتدا هر چند بعاد انجا قطب

اتفاق هم رسیده اگر میرزا شاهرخ برسند و یکی سردار و دیگر که بجوانغار و برنغار شتاب باشند مثل شهباز خان توبکی

احمد نگر مجود برآمدن ستاره سهیل باشد و دو هر فرجه و خزینه تا اگر نیز انجا بن نهنیام کار دکن برتیب شود دست اگر از همراه دلی رحم

اینهم بخوبی که کارهای انجا دولت خواه و بیطرار ازه همیشه در تقدیم یخوب تر بجان می کرده و دستا بافی و دادگری و عدل بروز تر و زر

عرضداشت ابوالفضل بحضرت شاه عرضداشت کمترین بندها ابوالفضل حقیقتی روانه شده بخوبی هیجو تدریج بستان عرضداشت کرده بود

بیگلر گوبی

بیگلر گوبی گذشته براحو بود و برهه راه مسعی ملازمت شاهزاده والا اقبال دریافت و دراز و دیده باند و بوداین شاه خبر دولت

پذیرفته از حوشیاری و کامی برنوسید با از عقیدت و اخلاص بدرگاه مقدس بجوی بوده‌اند بخیال آن نوبهار دولت شد در طلب

بکمال صوری و معنوی رسانیده با آنجمله معلوم فرمودند اطوار داد و خلیع بروز دیگر نگاه نشستند و فهم شده باد ستور العمل اماد

ترتیب لشکر و مهم نقد و جنس و راق و قلعه‌ها که سرانجام یافته بوده تمام شده بانتیج سیر و جنبش فرمان از روی گرامی فرمان اقدس

فرستادن لشکر و خزینه صادر شده بود اکر چه بعنایت الهی برای فتح احمدنگر لشکر وافر است لیکن تا تهانه نشینند ملک بسرکار

ضبط نمی‌شود باید که جمعی در ملازمت شاهزاده هم باشند تا اگر جایی آید و در کار شود و گروهی خدمت باشد و مردم بجا گیر شتابد

در حضور دارند و ممالک تقسیم یافته است و سخام برابر نشینند و فرازست و خاصه شاهزاده والا گوهر ازو تغییر و تبدیل جا گیر

چیزی کم بدست آمده مخرج توپخانه و احدیان و مردم نو آمده بجای خود اگر خزینه عنایت شود و گنجایش ورده و توپخانه

گرد اندازند از اطراف پنج قلاع نیز در کار ند و گنگ ازاشان در ممالک بسی کم بهم رسیده اگر زر هم چیزی عنایت شود بر جای خود

هستم که سفیدار دولت ماه رمضان فتح بنجیم متوجه مقتضی خود و امید که برود و خوب بدین دولت کسی به سعادت بر کرده

وازگونه کوتاهی نموده‌اند و رهایی یابند و ملازمت شاهزاده جا و دید باز بنده بیدار دولت والا اقبال شاهزاده دانیال نوشته شد

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره بظاهر و باطن و صورت و معنی بدرجات دولت و جاوید طراز نظام و دولت بیعت

و بهیچ کام و آرزو مشغول نباشند و گرامی اوقات در رسیده و اهالی گذر دولت خواهان مردم شایسته همیشه چاره گر شوند و بی شوند

برجای بیرون و دانا که منشعب از روه اند و عرایض بدرگاه والا می نویسند و التماس طلبی می‌رود و بسیار از خیالی بیرون داد

خود متوجه آنها نشوند و یک دو در علوم طلب شده به زبان خویش دلالت نمایند و اگر از کیفیت آن سخن رود و اغماض نظر نمایند و گروهی

خامه بزرگ منفعت و خدمت گذاری نزدیک به پایه بلندی گردانند و سرمایه دل [illegible] و چند [illegible] و اغماض اگر [illegible]

کم باشند بنا و شوند و اگر نه بعد از علوم و ادب و زر و [illegible] و با پوشیدن و دادن [illegible] در مجلس سخن [illegible]

و منصفان [illegible] و جاگیر دادن اندک و بسیار رود اگر کسی [illegible] باشند با [illegible] یاد کردن [illegible] مردم رفتن و [illegible]

از شکر [illegible] برخی باشند که جمیع [illegible] ظاهر باید فرمود و چند برادر در خور این امور در هنگام فراغت باید اندوخت

و دانشمند [illegible] کارآگاه [illegible] طعام چندین [illegible] کشیده اند و دیگر چندی از خاصان که بهر [illegible]

در [illegible] باید فرمود که احوال [illegible] ملاحظه در علوم [illegible] رسانند و واقعات [illegible] در نظر دارند و آن [illegible]

[illegible] همواره [illegible] درگاه ایزدی نمایند خاصه در سحرها و از [illegible] و در [illegible]

باشند و چنانچه بعقل [illegible] افزودن و [illegible] از تکلیفات گذرانده اند از خورد و ل روز هم [illegible]

بر خاطر معانی [illegible] و لیکن [illegible] خیر اندیشی [illegible] تا آنچه معقول [illegible] و سیره کردن کار [illegible]

روز افزون باد [illegible] والا اقبال شاهزاده والا نیاز نوشته شد عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل [illegible]

و معنوی دولت ظاهری و باطنی آن نو باوه گلشن اقبال [illegible] ایزد توانا میخواهد و آثار [illegible]

[illegible] همواره [illegible] بسیار [illegible] و کار شناسی [illegible] قدر [illegible] آن [illegible] سعادت

[illegible] انگیز گرد و [illegible] گرامی [illegible] تا [illegible] باز [illegible] بانقدر [illegible]

شایستگی

شایستگی داده که [illegible] منتظم باشد بر [illegible] و بایستگی اخلاق گذرد و در معنی آن نیز کار [illegible]

[illegible] از [illegible] توقع دارد که [illegible] بایستگان [illegible]

بسیار [illegible] شمار آنها باید شنید که بکار آید برای [illegible] نامه [illegible]

بشنوند [illegible] از سرمایه خود [illegible] برای آنکه سررشته نیک و بد [illegible] و در [illegible]

اخلاق [illegible] و جلالی [illegible] و [illegible] اندک اندک یاد گیرند و مثنوی معنوی و حدیقه و جام جم نیز [illegible]

باشند [illegible] روز افزون باد [illegible] شاهزاده والا نیاز نوشته شد عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل [illegible]

تا امروز [illegible] در این سر [illegible] خواهد کشید [illegible] بر رسم [illegible] جریده [illegible]

تا [illegible] هم [illegible] روز [illegible] و [illegible] نیازمند [illegible]

و [illegible] اند [illegible] تا [illegible]

بسیار [illegible] خاطر شریف [illegible] روانه ساز [illegible] ابوالفضل

در [illegible] گذرانند [illegible] و دستی [illegible] جدا کردن [illegible] جریده [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] و اگر بسیار [illegible] روز [illegible] خاطر [illegible]

کر [illegible] جریده [illegible] جا [illegible] نیاز [illegible] که [illegible] گذرد [illegible] کار [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] مردم [illegible] گذشت [illegible] ابوالفضل

گستاخانه

باید کرد و باز نیاز که چه اوقات نوشته برای چند ساعتی متوجه شده بود که در رسیده با شکستگی چند ... روز افزون

... بر ساحل گنگ ... نگارش یافت بود الانتزاع شاهی ... میرزا ... سلطان ... میرزا ... نوشته شد

انتقال نامه که تا زود این ... حقیقی شده بود در بهترین زمانها ... چون ... افزود

از اینجا باید دانست ... در حفظ ... در ... مشغول ... روزگار ... زمان ... این

توفیق ... درگاه ... پناه ... بود ...

با ... نوشته که در هر ماه ... چند ... باشد ... همواره باید

دیگر اگر ... در یاد کردن حفظ الغیب ... مقصر ... باشد ...

... شیخ ... بن شیخ ... نوشته شد ...

... کشفات اهل یقین ... حقیقت ... رموز ... عارف کامل شیخ ...

... قبله گاهی ... که احوال این مسکین ... نظام ... کرم ...

... شکر ... اگر ... بگوید باید ... کنند

... که ... حقیقی ... که در بارگاه ... کار ...

... از احوال ... عالم ...

و شرح ... که ...

در ...

در ... ساکن ... شده ... بعد ... این ... اگر ... مقدار خود

میخواهد که ... در لوازم ... بنده

کوته نظران که ... رعایت ... باشد ... هر ... که ... رسد ... بود

... این ... عالم ... نوشته ... باید ... که ... نالد

... که ... شاه ... عظیم ... مقصود ...

دست ... این ... اگر ... خود ... ایمان ...

که ... از ... ملاحظه کرده ...

هذا ... از اصول ... اخلاق ... اصول ... باشد ...

که در ... باید ... نفس ... دیگران ... میگردد ...

... باطن ... در ...

و ... که ... ساکت ... این ...

که ... دیگران ...

... توجه ...

سایه آن ...

امور بی تکلفانه نگارش می رود قبله گاها اگر از احوال سعادت و عافیت خود بپرسند بحمدالله تا فی الحال میرسد که در بنی نوع آدم [illegible]

چند در وجود در رونق بنی نوع و رونق [illegible] و رونق [illegible] والحال [illegible] از لوازم مراتب [illegible]

در نوع واحد قوت [illegible] در نظر جزو [illegible] تکلیف [illegible] والحمدلله والمنه که این [illegible]

صحبت دیگران با زنان ظاهر است [illegible] چند سال [illegible] [illegible]

روز [illegible] شهر جمادی الاول [illegible] بتاریخ مبارک نوشته شد [illegible]

[illegible] میرسانند که [illegible] متوجه شدن حضرت والده ماجده مغفوره مبروره از [illegible]

و کلبه [illegible] سر گردان [illegible] [illegible] از زمانه در جزع و فزع [illegible]

و [illegible] [illegible] که آن رموز [illegible] کارخانه تکوین و [illegible]

[illegible] اندوه [illegible] [illegible]

موافق رضا و تسلیم [illegible] [illegible] طبیعت و [illegible] در [illegible] جزع [illegible]

و دو [illegible] [illegible] [illegible] علم الیقین [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible]

و دیده شناسی [illegible] علم و عمل [illegible]

نجیب بلند [illegible] [illegible] [illegible]

در بیرون [illegible] واقعه والده [illegible]

بآن فرخ

بآن مسافر عالم [illegible] میرسانند [illegible] [illegible] که آن مسافر قدسی [illegible]

[illegible] الهی [illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] بالغرض و التقدیر اگر [illegible] جزع [illegible]

ارتحال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواهند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تسلی خاطر [illegible] [illegible] [illegible] بدریا و [illegible] [illegible]

میاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این گروه [illegible]

[illegible] از برای [illegible] از برای این [illegible] [illegible]

بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شریف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زیارت [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible] بتاریخ مبارک نوشته شد [illegible]

[illegible] والحمدلله والمنه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تسلیم نمیتوان شود و از آنجا که در الکلام الا الفت منسوب است از خدا شناسی نشاط و در عین شادمانی سپارده داده و با بهار [illegible] و صحت [illegible]

نصایح ارجمند شنیده معنی ظاهری و باطنی روزی کند و آنچه در هر باب ایما میشود در انجام آن سعادت و فوز میدانند

سلامی چو اخلاق تو مشکبوی سلامی چو الفاظ تو در فشان با تقدیر رسانند تمنا چنانچه از محروی [illegible] [illegible]

آفاق در روی آن قلم بچه زبان عاجز و قاصر است بدو زبان چه گوید ای گره گشای کلید دولت وای آرام بخش [illegible] احوال [illegible]

میلادن سرور و نیاد و دین مستوفی شکسته است و یکتا احوال و اوضاع آن رهنمای گمگشتگان بادیه حیرانی و در آن ... بخش شیفتگان

کریا الایه بر جود لوای دوستان حقیقی باشند القاصی الجنبی مقدمة الجیش معاکس مهابت ساقه و مقدمة العیش کاشف [illegible]

سپاه ولد مهر تابان خورشید فبشری لقد انجزی الاقبال ما وعدا وکوکب المجد من افق العلی صعدا

بود در جائیکه فانی کلام دل بستگان سلسله مودت و خاتم کار ملتمسانه که در دایره محبت مقرون بالوقت تهنیت و دعا [illegible]

نور دیده شاهنشاهی فاطمه مطهره آن نور حدقه دولت و بختیاری و نور حدیقه نصرت و کامگاری اللهم حصّل ما امّله و [illegible]

میگردانند که طلوع انوار رشتیاق بیمد چون تو لید مسرت و تنهایت است و تراکم افواج فراق بیمد چون انگار [illegible] بانجام [illegible]

المنة لله که نقش مطلب خاطر خواه صورت بست و صورت مراد و بوجه احسن بظهور پیوست زین مژده اقبال کزین سواد و دو [illegible]

تهنیت گوا که گل بوی که باغ عزت رازیب شکفت و بوستان کمال آن شکفته در چو آید اللهم کما نورت العالم بضیاء فیضه [illegible]

بطول العمر و از کمر انیت خاطر جانرا که در حدیقه ایام دولت به گوید و چه نویسد زفرقت تو شبی کیم چه رفت بسر ما زلف تو صحکیم که چون بد

تا آرزو و تو ساغر تقدیر روزی از انتظار تو روزی لقای تو سیاه غمهاشه روزی چند که زمانه در مقام توشه [illegible] اخبار

ازوهی برگرست

از جانب گجرات رسید و بکیفیت و قدوم همت [illegible] اکتفا نکرده در باب دید میدان فتح اندیشه و ضمیمه آن حال کثیر الاشتغال محبت و [illegible]

تا رسید تا مقصد آن اقبال آثاری که از همه جا ناگاه تر بود رسید و علاوه در این حال بر حالت شمات اعدا و مقالات [illegible]

خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا که تشتت خاطر و توزیع باطن بجای رسید که بیان نتوان کرد [illegible] بنابر وجوه [illegible]

مرقوم طبایع فلانات شده بود مهمات [illegible] و جای در این مرزه و در آن جا بجایکه اقبال شاهنشاهی بیمقدمه الجیش اندولت [illegible]

از عوامل توجه و مساکین همت و دیگر دیدن تمام توان بود و آنی این لطیفه غیبی در مژده [illegible] کرده که با صراحت [illegible] و بسرعت ساعات

شدند ایام دوری و تلافی مکافات الایام مجبوری بنحو الصاف و کمترنیا بیندیشد سیاحی و اطلاق و اتمام مهمات حالت سپاره و مهره و [illegible]

و فرزانگی بتقدیم رسانید مرا کجا قدرت آنست که شرح یکی از هزار خلال امور که بعنایت الهی در منصه ظهور آمده تمام [illegible]

دیست که آید بروی کار این کار را از تو آید و مردان چنین کنند باید دولت اگر لشکر هم چون کمان بر دو [illegible]

آورین کنند از میان ما آن التفات آنکه بعد از نظام دل بعد الا اهل شوق است و در باب [illegible] اگر دوری و [illegible] بنماید [illegible]

بوسیله مکاتیب دوستان معلوم شد که پانزدهم بهمن ماه جلالی موافق سنه هم محرم الحرام بندگان حضرت بدو لب و اقبال از [illegible]

الحال الصفا [illegible] صواب انجام و فتح و رسیدن مطعوف معمول و در اسرع اوقات باید دارالملک اگر رفته تخفیف اسباب [illegible]

ایلغار نموده بعد از آنکه گرسنه و اعانت در تعقیب او بیانی معطل قاهره نموده و ما را از روزگار بر آن دیار و قیامه روزگار

تا از آن اوقات مرا صحبت و مستغرق در الخلافه درگه تر دل [illegible] مصلحت [illegible] ظاهر است که غیر از دولت [illegible]

معرفت الهی که مقرون بکمال صدق تابینه و صفای عقیدت است با وجود چندین عرج و مرج غباری بخاطر اشرف راه نیافته [illegible]

شکوفه‌ی گل و غایت شجاعت از روی [illegible] چندین [illegible] نظر و در این فن در بیان و نعت [illegible] جلایل مواهب حضرت

بی‌شائبه‌ی تکلف مثل جهانیان [illegible] از روی کمال شوق و دلبستگی [illegible] چندی دیگر از مواهب

و فلان شیخ بارگاه که قابلیت و لیاقت [illegible] والای این ارشاد [illegible]

[illegible] از روی این خدیو جهان [illegible]

که بوسیله‌ی [illegible] این رفیع الدرجات [illegible] از روی [illegible] در رکاب حضرت [illegible] بوده

منازل [illegible] الحمد لله که راقم این صحیفه‌ی اخلاص [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسانیده و بندگان حضرت [illegible]

[illegible]

بعد از [illegible] ابو سعید [illegible] نظام الدین احمد خان و شهاب الدین احمد خان [illegible] حقیقت

[illegible]

و سایر [illegible] الحمد لله [illegible]

از برای [illegible]

مقاربت [illegible]

مقاربت [illegible] بسی [illegible] از [illegible] و [illegible]

بیچاره [illegible] این لطیفه [illegible] این [illegible]

بی‌شائبه‌ی تکلف [illegible] در عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

هر چند [illegible]

تسلی بخش خاطر نتوانند شد نشد چه هرگاه که مبنای ازلیه محمدیه مرکوز خاطر چندین ساله از اقبال آثاری بجو بتر

صورت این امداد دست غیبی فهمی چنین رسید و دوده باشد هنوز ناگرم کرده بجای اظهار آنها امید نماینده در نظر عقل و قیقه شناس و فهم نکته گیر

هر چه محال تواند بود مفوض ساختن در وقتیکه در آن غوبه درده و دغدغه با لفعل گرمی متکفل ثبات آن غوبه تواند شد نباشد باقی

برین شد که اظهار اشتیاق فرمت و جهات نفع دارد و آن زابر فرط شوق فرود آورده بعرض اشرف اقدس رساند صورت استعجاب

هر چند خدام جالب نور الفانی موجب اخلاص حقیقی دارد و بشفقت عنایت دلبند بر فرموده تدارک بعقیده ارتباط انقیاد

اما مقتضای فهم ناقص این مسکین چنانچه رفع تعجب کرده مفرقه هم بنوسانید ظاهر است که در ضمیر انجلا انعطافی که مکنون شود

عوارض عام مسکن کارشناس شده و جهی و جه کور شده بایستی خاطر این فقیر مهین رسیده تا آنکه بعد از دو سه رفع معتقد فولاد و یک بذ و جوب

منقبت الهامی تقصیر آیات فضل آیات که بعد هم گرچه در فرستادن آن را مجرد رسول و ارسال آن که در دامن عنایت توسیع خاطر باستظهار اشرف اقدس

بعز الله سبحانه و انه لقسم لو تعلمون عظیم هر چند در نظر اعلام آئین این مسکین بمقام امتثال انقیاد ها از عطیات آن خاطر عرض

مستعد نمی بعقد رسیده و نوع نتایج این اندیشه در عالم کون و فساد از فضل این شمرد و یقین می آید که در آئی که هم علم انبیایی و دنیا که

و امور در بالا النظر صورت رواج می‌یابد امیکند مستدعی انجام امر شده و اند چند دفتر فرقه باطن و ظاهر خاطر در روا کرده تا عاطفه تحریر و تقریر

هر چند که مبادی عالیه با علام و دوام الهام ربانی مسکین این مسکین می‌آید و چند که چون از عتبه انتقالی الهی در باب بود و سلطنت

بر یا چنین از یار و شعار ضیاع از زیده در پیشانی اندود و از نکس انعطاف ناشایسته که بدایتی عرصه و ملک جلالت ره نفحات نسایم انوار الطاف

از رتبه نه بسر دو زینت داده اند بر اینکه فلان مقیع این است دو عظیمی منتسب نتیجه تحقیق این سلطنت کبری ها از نوازش روزگار و رسانید

مغفول

مغفول و مصون بوده همواره در کنف حمایت الهی مرفه الحال و فارغ البال خواهند بود اما بمقتضای بیوستگی و کم تجربگی از فقیر تاز رسیدگی

مشمول تفضلات نمی باید بود و از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن یگانه آفاق که در تعقل و معمور آباد و ضمیر این حقیر در از کرده بود

استغنای پناه که بدرگاه کبریای الهی بهم رسانده روزی چند بمکیده تدبیر با تحت تقدیر و سلوک مسالک و نیابت سلطنت و تبار او بر روی

و کلام و شعار تحمل کیا و امثال این تدارکات کیاری یا آن همت بمقتضای معمور حقیقت اهتمام بسیار منظور بوده با فرودست فضیحتی خاطر

فتوای عنایت و اعتباری نظر اهل آن مقام رده با تفاق دوستان حمیمی بعد گفتگوی بسیار و حرف و حکایات بی شمار رسانید که تفضیل از آنجا تتبع

بعلی اعتبار معلوم شد حمایت او رای عالم بر توجه ات با وفر آیات اعتبار الوه بعد جستن نور رویی در فرستادن مزانه عامره و سایر مطالبی که در بعضی

مطلوب است که رسول بولطائف محموصه براو دعا از قصد معموره و نواز و یک و داع و رسانید فقیر نیست و شاید از زیارت و کلائی ایشان

مفهوم شد با پرواز فضیلت بحالت کلالی نیز بحوات الهی و ارتقا است که قبل از وصول تقییت مذکوره ناظره مراد و صورت بیاید که با وجود نشان انتقام

دعوتی اتفاق تحصیل گرفتی نصب در نظر عیش و وفرصت جلوه گری نماید و مطلع از بار بوا زم جنابی بر آمده و از شدت اید حکایات ایام خلافی یا بنده ای

و آن با اقدام قطع نظر از حرف فرقت و کرب غربت که از مقربان الا زمه و تتمه حکایت فرمایند فرمایند از آنکه صدقی جلالی علیه کوچک

کرد بجلال خاطر به صوحه الحفاظ نیز باید و حالی آنکه در او مسالک اطلاع از وجوه تحقیق جواز رهگذر لطائف و علو رتبت آن نام عالی نسبت

با غم و آنست و تتبع نیکی و چه از مراسم نیل روی گار کم فطرت ناتوانی مقدور ضرب و زمانه که هم عرض نمی تواند رساند و جواز

الا یعنی و توفیق شد اید در رخ و مجد و قتی آن صحبت قدم نماید بار یا بمقتضای منطوق الا زم الوثوق ما لا یدرک کله لا یترک کله بدل مقدور اکثر

و ایما کلی بعد از آن اکتفا نموده تتمه طلب بعبارت کلیه و مسالک و قتی که جا بر التقریر و تکمیل التحریر بود و مرقوم ساخت مقصد آن دو تا گوی است

نقش و شواهد [illegible] مطالعه این مقالات [illegible] القلب [illegible] خاطر که از [illegible]

با [illegible] گردد و هر چند که [illegible] زمان [illegible] امور [illegible]

که [illegible] روزگار [illegible] داغ این [illegible] هر [illegible] بر جگر [illegible]

[illegible] که این [illegible] کلام [illegible] جامع کمالات [illegible]

عالم پناه [illegible] نماید که [illegible] هیچ کدام [illegible] ندارد [illegible]

اند که در دولت [illegible] عالم [illegible] باشند که [illegible] شهاب الدین احمد

و [illegible] که در [illegible] ربیع الاول [illegible] المذکور [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] افغان [illegible] عزت [illegible]

[illegible] دشمنان [illegible] اگر چه [illegible]

[illegible] از [illegible] که از [illegible] بوده [illegible]

[illegible] سر [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] آخر [illegible]

[illegible] از [illegible]

درگاه کریم [illegible] احوال [illegible]

دیگر از رقعات

دیگر از رقعات خاطر دریا مقاطر [illegible] خلافت [illegible] فات و الدولة [illegible] که [illegible]

[illegible] از عالم [illegible] بالمجد [illegible] خلوة و جلوة [illegible] المعالی [illegible]

[illegible] و اعداد [illegible] کلفت [illegible] از روی [illegible] بوده [illegible]

که [illegible] در [illegible] اند [illegible] که هر کدام [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] رعایات [illegible]

لوازم سلطنت [illegible] الاتم [illegible] اقدام [illegible]

[illegible] کرده [illegible] توقف [illegible]

نوروز [illegible] رسوم [illegible] بادشاهانه [illegible] نوروز [illegible]

عوام و شریف [illegible] باندازه [illegible] پادشاهانه [illegible]

[illegible] اکرام [illegible] بر کل [illegible] از اعمال [illegible]

[illegible] که [illegible] این فرمان [illegible]

[illegible] که همواره از احوال [illegible]

نظر [illegible] الاطلاع [illegible]

شده [illegible] اصلاح [illegible]

ودانستگی و اتفاق تکلیف طایفه نادرست مینمایند که ابیات منظومه فواید و نتیجه و امید نیابند یا ابیات مخاطب حسبانیه بدینه که زمام معول آن

و دیگر بیست که بیتوی عمدة الامیر و الفقیر طلب قدرت تاریخ و رزایل بعضی ارباب دولت که از ثمر اشتغال لذت معنوی زاده شمار

مستلذ نیست ظاهر تقریر اثر روایات نجوم و همچگونه منفعت شده تمهید بعد انقضای شمایل و فواصل جلال ابطال اولی الالباب نمایند و خوش آید که

و نفوس اکثر ابنای روزگار که الذی نیا دلخوش شده در مزاج معنی از ره سیاحی اخوت اثر نماید هرکاه که مجمع این طایفه موهوم

کلمات شنای ما بنه سهمه سابنده خوش آمد گویان مذکور شد از جمله حوا اخوات در کاه بل بعد وی این راه میارند و باید که روزی اثاری بنه

ترتیب شده انواع نکال و وبال حاصل احوال ایشان شده خیر الدنیا و الاخره می شوند معاذ الله تعالی منها جمیع مصنفین اخلاق نسبت ارباب

مطلب و خیرت از شنا بر راه معقول و سایر طرق منقول ظاهرا و باطنا معلوم بل مشهور است بنابرآن اقتضا ولا اثار تلک الطایفه العلیه

لهذا تنهم هر کاه که بآن علاوه اصحاب خیرت را نصاب می الیه دست داده منظوری از آن وقت سعادت رفت دست تاج عیاب

گذرانیدنا و بعضی در صفا و ران مورد نموده هر چند این دو حالت مطابق نفس الامر هم نبوده اند لیکن موجب شاد ترکلمات مسنونه

و دیگر امروزی بوده که از حسن سیرت و لطف طبیعت در کشش بروز زاده بنابر خوش شمار زمانه نوع البیان اثر در خیال که از این

توقع آغاز کرده ایشان هم درین باب میو وسیته باشند که این طایفه انتقه و این شیمه کریمه در مکان تبایکه از ابنای ظریف تخاطبات

مسکوت ناشمو و قیقه از ذوقانی برخوش آید و مطایبات موجب روزگار رستی بنا باشد بنابر آنکه هیچ نیست که در بین طایفه التشوق اولا فعل حمید

از حقایق حکمیه خلقیه که باتفاق ارباب علم و عمل اشرف علوم و مقیوق بالذات از جمیع مقاصد علمیه و مطالب حکمیه است در سلک عبارت او

که انقلاب سوانح روزگار نتایج و ثمرات ازمنه علما و علامت شنیده است و تا نیاز التماس نماید که نظر انصاف و دیده بصیرت ملاحظه تمام

یک بزنار فرزند

یکی نه نتایج قرار بیند که قطع نظر از ین کردین مطالب علمیه منسوق الیه عقلای روزگار است فی الواقع نحاف و خطیر چه مرسیده و اولا نکته معلوم

معقول نیست انجه خلاف ثبوت اوست نه ابنای ظلال و خذلان در دو نا افتاده است عاری نماید که اگر هر روز نبات شده و صفا گردد خواند

در هایی اگر درهایی نشینند در بساط علم و قدر گرای گذشته حکم تقریر با دینه پیدا کرده از ضعف شنوم تمیز تا مدتی خاموشند ولی انفعید

و از ارسطو الی حجابانه در خفوق خانه دل اعلاط فرمینه که در سنین و شهور ایام سالفه چه قدر رواج و چه قدر مخالفت اعتقاد شده اند

و تقاوت حاصل از قسم مستبعد بل از عدم کمال است اما انتقاد رسیده که شاید از خود غفلت بینداشته زمان مستقبل بعد در طلوع نگذرانند

ثمره زندگانی مصروف مستلذ نیست نقض نگردانند اما جز قدرت کرده که درین خوض بلا و حرف استیلا شده نه موصلا انگه از ین معتقد تامل نمایند

انگه که اوجز از خود به بیت در نشینه مطلع مطالع لیالی ایام از تحقیق تقیید الدین وحدت اما باطل معنوی یکچند تا بیگذرد و درک آن معالم بنای آورد

بالفرض انچه منافی خیر نیست کرده القصه با اتفاق در سلک اهل منهاج اتفق مذکور شنیده مقاصد و اکدر بر باطن اوست

نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلت حکمته صلاح هر کسی در تعدد نتایج از بیشتر نیست که نظام ترقی او در سر انجام نیز نیست مقام نقیض امید

نظر امور اخلاقیه بیکران که عالم صغیر نیست نامیده شده بر نقل مستقل کشته بنا بر قرار اعتبارات عالم کبیر منوط و مربوط موقف علم نمایا

و تقدیر نیست وجه بصاعت که اگر تدبیر وفق وانفس و اعمال قوای طبیعی وجود که گمان استکمال او چند از روی ترقی و علو ارتباط باشد احوال او

بر نهج متعدد و استقامت گیرد و زوال از دور و ملک صحت و عافیت بر آید تا آن نفس با وجود اخلاق هم چنین مالک ملکه ملکیه یا ولایت اگر

مقرر آغاز کرده که نفس هیبت و رزان بر ای انگار هم اخلاق مستعمل گشته و تمام بصفات موصوف شده از راه تربیت متوجه سر انجام معاد

هر آینه خواطر جمهور انام را در هیچ تسخیر در آورده و منشور دولت او ایام بر و در اطراف اقتنام در حوزه تصرف نگاه دارد و گرنه نقد ایام شنید قبلا

مبنای احوال او و مدار فتوت با قواعد امن و امان درست است تا بر زلزال عزل بالید گردد و بعقوبت سیئات علی و سیئه مکشوف گردد بر انداسی عمل اهل او

فتوت بالله من شرور و علامکرو و عهده های اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیر و تنقیه این دو عظمی بان مرتبط است

پنج چیز است اول آنکه نسبت بعین جانب بودن بر نقیر و قطمیر و شریف و وضیع و همواره بوسیله ثقات بعین مردان اعتماد یابد

که هر یک دیگر نیابت شد و همدیگر را شناسد از ولایت و شهر و دیار و در خانه خبردار بود و مقتدا و اخبار و کذب آنرا تعقل

تیز گرداند و دویم تغافل و بردباری از زلات و تقصیرات مردم است بعد اغماض نمودن و اگر خواند بر نقض عقل و جهل نموده از جا

و عفو بعد از جمله ضروریات خود داند سیوم داد مظلومان دادن و عفو ظالم و قرابت آن منظور نداشتن چهارم جوانمردی

که در دنیا نظر و تشمنی منظور نداشته و ابتذال و هیچی از الفاظ اخوان زمان نشنیده و بوسیله سود و وسایط التماس جای بجای مردم

انام نمود و هیچ طرایق در اموال مردم نظر طمع نینداخته و زیادتی جاه و مال را از فکر نیندیشد و جز راه انصاف سلوک کردن

نموده و به جایی نبرد که بر آئین دین و رونق دولت مضر باشد و با بعضی معاملات و عادات نبیند و در زرق و دغل وعده ادا کند

یا از روی تهدید و التماس استمالت در استعمال بخانه ایشان نیاید و با هیچ فرقت ملی و مذهبی بسیار دخل نسازد و اموال

دست تصرف و تعدی محفوظ و مصون دارد و ای عزیز این کلام چند خلاصه آنست که حکما چنین بسته اند که از فرط محبت بجمیع خلایق اموال

در حکم ملل و قوم کلک جوامع سلک گفته اند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین بحکیم معجون بجوهر افضل خیر فرخنده نکته سمع بنشنید

والی آشنایی بامویه کوره سرا به شیر مردی راه دور به سپهسالاری در فارس است تا با آدم نسبت و کلمات اردم نیست تا بدو دست و دشمن برده اند

حکیم انوری بسیار نماید که هیچ خود که شیر زرد و جبین شیر مرد زمانه دلگیر از کمان دشمنی نتوانند ساخت و آنکه با دوستان توانند زیست

تحصیل خیر و عالم باقی دانسته حق نیست اند بهتر که خود را از گفتن و شنیدن این مقدمات کار و ادبیات خود نهد نفس تربیت کنید

خود را و مردم تصدیق نموده که بر اراده الله بر بیان کلمات حق آیات حقیقی مقامات و ادراک مهذب الاخلاق سعد و رنجاید تا غیری

باید و معتقد به تربیت شیوه تربیت شیخ و مرید و خود را و مردم بدین سبب است الله مقتضی تربیت اخلاق را بحق خاص شیخ و مرید

بمقام وصول رساند همه ولایت بالا حرس ختم شد سخن بیرون هم زده تقصیرات این فرد بیروی سید که در عقل اوامر

و او جمع شیر رسیده بود هم هست که خود را از اتفاق آن که اعتقاد به اخبار وجه روایت است و منابع رسول حق آن که از اخلاق

بر خلاف عقیده خود که آنچه تش نظر به مقامات تو فرموده بر روزگار را بود که دقت و در زیر پا بیرون جمعه که ابتلای اولاد و اخلاق

که این مرحوم جمع با تفاق مقامات رسمیه میکند و هر چاره سازد که علمای آن فرقه چنین وضع ناپسندیده این گرفتار بودن به

بیند و فرایض علمی این علم با تصدیقات جمهور علما اتفاق و در امور شرعیه تا آنکه بعضی از اجله اقلاد و اخلاق بعید تا بعض علم جمیع آن

یار و دوستی با هو میل و حرص او نه تنها ترویج فقرا را بر اهل اقتضای نسبت کنند با علایق آنکه جواهر زوال هم وجهت ولایت است

و همیشه این تراوه سیمت و عالی آن اقتضای الا ای مورد شرح است که بالفعل وجوه بودن گردد یا به بیرون که در اطراف حقایق

آنکه قوت و غرض همگان نه تنها در زور اجتماع نموده چنین از جمیع آن جهت و شرع مثمر تکلیف و در عقیده بیش از مقصد اهل

که هم از ظاهر و از دقیقه ترقی مشاهده چند قدرت علیه این معتقد و معتقد در مقام آنکه رفتار و کار رفته با اخلاص علم گرفته صحبت عرفان

خلاف آن اعتقاد باید تا آنها توان کرد که بطور یقین علم نظریه و وجدان رزو دولت حکمت از تعقیب و جهد مرحوم بود تا تفصیل اجماع قول

که نوع این کار بسیار و عادت در شنیده است که هر چند از وضع علما و مشایخ و اخلاق در دوران اتمام به شمار این مقاله تقریر آن معقولات

تکمیل نمود

رو دیگر و خدا آگاه است تحقیق رابطهٔ معنوی نمی‌گذارد و کار از این در آمد و توسط بگذرانده‌اند و هیچ خواهد که کار می‌بندد از در و نیا یافت بمقصود

و بیغولهٔ احوال خود در مرقوم شتابت خفیف نمیمهٔ آن شرح رانده و شبهای وهم نرسیده جدی که اقل مرتبه را از استماع سخنان کار از دیار

بموجب بیقضا عتی و بی پاس خط عمی نگاهد و نشست آن در نهانخانهٔ خاطر نمی‌توانید و در عالم ظهور بیا اختیار را نه میریزند مشفق و مقتدا

در قعد نشو هوی که از مشاهدهٔ ظهور یک نحو حلاوت عامیه و در مقامات سلوک طوایف انام تحقق یافته و در جد فزوده و نهایت معقولیت

این معنی نور شرف معرفتی که طاری بیا اطوار او توانند شد نباشد بیگانه و در راه سلوک [illegible]

اطلاع نماید و نشمه از آن الام و انتقام این قصهٔ پر غصه که راقم سطور را تا دیر شاغل الا یعنی منهمک شده از عبدالباقی عبید الطبقی [illegible]

شده که حیات و بالقه از عبدالعلی عبید الله را امیر الدنیا نیز موصوف گرد و در قید حیات و در آنوقت تا تم زندگی [illegible]

ترود و از [illegible] با اقتضای تو نگاه که در فطرت طبیعت در بین سن و چهار سالی [illegible]

افتاده است قدرت سکینت [illegible] اعلام آن [illegible]

به بریم [illegible]

قوای [illegible]

در عالم [illegible]

باطن [illegible]

که نا [illegible]

از مسودات

از مسودات [illegible] این [illegible] نماید [illegible] از [illegible] غرایب [illegible] رقم زده [illegible]

و از نسودات در روزگار [illegible] حلقه [illegible] موفق [illegible] گردد [illegible]

[illegible]

هیچ [illegible] سر گردان وادی سایر الناس [illegible] باید که اگر تفصیل [illegible]

اینجا طریق اختصار [illegible] عالم [illegible]

چون [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

جلیل القدر [illegible] از زبان [illegible] حقیقت [illegible]

و انماید که اگر [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] طبیعت داده [illegible]

و ظهور [illegible]

[illegible]

ظاهر [illegible] روزگار [illegible]

[illegible]

نماید و مقاطع والام آنرا که بسبب کثرت عبارت و اعتقاد از نظر کوته اندم صورتان پنهان ماند بعالم ظهور آورده تا واضح گردد که بچه قدر خون دل

بیاد تباهی داده اند و حیل انتقال و ارتقای قوای بنده عمده لذات و دانسته اند اکنون مجلس از اصلاح گذشته موقوف که لازم وقت

از فساد سایر عبارات گفتن و از قانون همایون انصاف و عدالت بر آمده و منهج انواع سلوک کرده نسبت از بین ابوالفضل بعماد و دو ابوالحسنها

خود بعبارت آورده سخن بنا بر هر چند که خزینه بیکینه این مسکین از نقود ... فصول اربعه معتبره متفارقه اقلیم سخن کشور ...

از شرح اردوی دعا و لیط اسباب اشتیاق و تفصیل مناهج خلافت و تبیین لوایح افتراق نسبت ما لا مال بوده اکا ... خاطر از زده

از رنگ زمینه دیده شواهد ریاضت ... کو در مشارع قدیم این الکم که متفارک مراکم اند متنبذ ... این ...

در یافته نگذشت که ... از این مطالب علیه ... کلمه چند در ... الوده ... سالار ... تمکین ...

ملک آسودگی ... فلک ... برآید چنین ... که ... روی کرم ... من ...

وکلیات و جزئیات ... سایر ... بر ... در وکلای ... متعین ... متکفل ... اتفاق ...

احوال گوره ... زمین ... فرصت ... در ... منظور ... تخیل اگر ... شده ... ازده ...

کم ... در ... تازه ... که در ... جانب ... تحقیقات

از کهوره ... دریای شور ... تسخیر ... بر ... تمام ... متصرف شده ... مسکون ... ملحقات

مقصود ... عالی ... گرداب ... دریای شور ... که با مداد ... از ... زده

تا ... نواحی ... در ... تعدی ... از زیر ... ... تقاعد ... در ... گردانیده

بندگی درین

اعوجاج ۳

فصول اربعه ... و ... در ... ربیع ... از فصول اربعه ... ذکور ...

بندگی در این ... افغانان ... دولت ... زاده ... عالم ...

مصحوب شیخ ابراهیم سگیری ... حکیم میرزا که ... روزگار ... نظر ... نکفل ...

طایفه مذکوره شرح ... انتظام ... شهرت ... احتیاج ... اینجا ... این ...

مرتب آثار از ... که قوای ... که ... اینجا ... دیگر ... خداوند ...

محبت ... اخلاص آثار ... نظام الدین احمد ... که در ... منفصل ... بدرگاه ... اظهار

دیگر ... زبان ... نموده ... تاریخ ... سیوم ... بهشت ... ربیع الآخر که ...

حضرت ... دیگر ... شرح احوال ... سعید ... تحسین ... زمین ... فرمودند

در ... خدمات ... تقدیم ... عالی ... و ... در ...

قالب ... انصرام مهام مذکور ... تاکید ... درگاه حضرت ... جمیع ...

بر وجه ... گردد ... نظر ... زدگی ...

نسبت ... اقلام ... انجام ... المقام ... سنت ... که در ... گاه ...

اقتسام نماید باز از عالم ... که ... میگردد ... صورت ...

میکند ... که ... بنا ... نظام ... ابوالفضل

هر چند که از ... کلام ... ابو ... ظهور ... دوم ... اجل ... است ...

تسویف

فضائل ۳

تحفه ۳ سینه ۳

انشود ۳

مودت ۳

بواسطه آنکه بعضی مقدمات بجایی الی الغایت جایگاه نگارش نبوده بود و برخی [illegible] رقم یافته بود که بظاهر صورت معقولیت [illegible]

و دون زبان باشد فنون علوم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت [illegible] آن اطوار راه نگنجد نمیشد [illegible] هرگز ای [illegible]

عقل معاش منتظر [illegible] و تامل در اوایل و عواقب امور ملاحظه فرموده مقتضیات موصول و [illegible] که هرگز [illegible] ضمیر [illegible] اند [illegible]

عمل موقوف آنکه نظر بر [illegible] این بوستان افتد [illegible] این چمن و [illegible] این گلشن و [illegible] فوایح روایح انواع بدایع [illegible]

و موقوف باید بود [illegible] روزگار [illegible] باطن خود جا نداده و عمر گرانمایه [illegible] بدل اندازد و [illegible]

و در شکوه [illegible] روزگار است [illegible] هر چند بیاید که [illegible] توزیع خاطر مشاهده احوال [illegible] روزگار [illegible]

ناموزون [illegible] و در مذاق [illegible] روزگار [illegible] در مقام [illegible] شده از زبان [illegible] میکنند [illegible] نماید

اشکال انتقال [illegible]

اصحاب فضل و فضایل از [illegible]

راه [illegible] روزگار [illegible] نماید [illegible]

و جای از [illegible] ملاحظه شریفه [illegible] اسباب [illegible]

یاد شده لیکن چکنید که [illegible] العاقبه بالنیل و الظفر   سبحانک ما [illegible]   الا بان [illegible] الی [illegible]

و منتهی وقتی [illegible]

هر چند [illegible] شوق [illegible] عقل [illegible] زبان [illegible]

ترجمان [illegible]

ترجمان [illegible] گه بر تا [illegible] لا اشکو ما القاسی فی الفراق [illegible]

مرا [illegible] گوش [illegible] زبان [illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چندند که فن [illegible] خندند بر زرق [illegible] هر دو عالم خندند و اگر در خلال احوال [illegible] دست دهد از رهگذر نایافتن این مقصود [illegible] تقدم

شرایط طلب با مجاری [illegible] روی نماید در اوقات و شغل از هر قبیل طلب [illegible] طبیبان حاذق و [illegible] تنبیه [illegible]

کمال [illegible] آن [illegible] مطابق آن از [illegible]

باید [illegible] و اگر [illegible] از [illegible] باشد از دست زمانه [illegible]

که مقصود [illegible] در روزگار ما نایافت [illegible] مطالعه اخلاق [illegible] باید اگر [illegible]

[illegible] طالب [illegible] که سواد [illegible] که [illegible] کند [illegible]

مطالعه [illegible] در مقام [illegible] زندگانی [illegible] در تحصیل سایر علوم

کن [illegible] تحصیل علم اخلاق [illegible] در جمیع [illegible]

[illegible] در باب [illegible] و [illegible]

که اگر آن موافق اراده [illegible] اتفاقات از احوال این [illegible] اجل [illegible]

اراده [illegible] در [illegible] باطن [illegible]

که [illegible]

در دیگر [illegible] که [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible] دریای [illegible] باشد [illegible]

رسانند

رسانند و بسیار رتبه‌های صوری و معنوی فایز گردانند محبت [illegible] خوب است که [illegible] از خصوصیات در خانه و [illegible]

و ارزش [illegible] دوام بنا و صلاح و [illegible] برآمدن از [illegible] که در [illegible]

[illegible] از [illegible] اوقات [illegible]

اگر وقت وفا کند و موافق [illegible] باشد [illegible] شرح و بسط فواید [illegible] نوشت زیاده بنویسد [illegible]

و دیره [illegible] بر خود و دیگر دو نوع مردم [illegible] یا با غیر از خود و از هر که بود یا با غیر از خود و از هر دو [illegible]

باشد [illegible] که [illegible]

[illegible]

نیافته از روی [illegible] دل [illegible]

از سر دل حاصل [illegible] که [illegible] است [illegible]

باشد که از [illegible]

از آنجا که آن خوی [illegible]

در [illegible] و لطایف [illegible]

نخستین [illegible] از [illegible]

دوم [illegible] اخلاق [illegible] زبان [illegible]

التسام ۴۰

این مردان مشکل پسند و شود گزین که بنیاد دری نمونه جیدگاه که کام فراغ در کامرانی زنند و زمانه بسان تابه بوی نغمه سخنان
که بر مذاق زبان تلخ آید یا اگر شنوی پیش آوری و با زبان دل گرفته طلبکاری فرمود و درین جیدگاه بوی از نسیم معنی بشام بریاب
نرسید باده مورد دوستی گرد بدیع نیست اگر از خارج باده رسانی و بیگانه اند نشنیده همت در اصلاح این شیوه دارند و اقامت
نوشتن باز آورده چه راه دوستی گذشته بنگر چه طوار نشاید بگونه درخور باشد و دیگر اگر حقیقت از گروه تعلقی بوده یا گزیر
لیکن چنانکه بطور که از باب تقلید برتری هر گرده در آمده باز از رفت تنها گرم دارند این لطیف کثرت بر روی نقش و نقد دار و نقد
در لوازم آن می‌کوشند چون از ستاد این فن خبر یافته به لوازم آن تر دو کیش شود و صفی متاد با او رسوم صوری و معنوی شیخ ابوالفضل
روی در نقاب اختفا کشیده تا رو بود این سیاز تعلق روی در پراگندگی نهاد و از فرو گذاشتن تجربه اصلی در برآمده چگونه کرید
نامور نظریست بر سنگ از تقال مسکن با و فرو یقین اندوختم که به بینش بهار تسلیم خود رسیده باشم بی‌ای جبری با پرده کار دیده آخر از این مقول
و دیگر دارد فکند اندر خرابه‌های بسیار کنون زین باب تا کار دانم مگر کرک بسیار اند بخواهم در تشنه در راست گفتن و نوشتن راست
تا بفهمیده پسند بوطن شهر یاروان پیش برده و قدر دست من از بی گوی بی اختیاری از سفر اختیار باز دو نشسته خوابی بی خوابی بر گرد تعلق
کی باشد از بین نقش بیرون از تن در باغ اهل بیش تنهایی ساز تن این دیو سر آدم شوم فقط در بینش آن وره تنها انداز تن این ظلم
در کار که کمال تمام زاده ما تن در این شوریدگی تن طبعی بده با خود و ذشته با تنم مرانم خود را گرفته بودم که از مرنگ سخن سرایم و حرف گوییم و نیست
یاد دارم که در بیکاری بودم که بعد از سیاه و دکری محمود چار رسیده و کارستان و تناع صورت یافته مجالی شود رقعل گردانچه لوازم خبر مبرای بی
ما می‌پسند بود و چون بی معانی از قرار رو وقتی خاطر تا در کاه مقدس سند ازینجا هر باره از جانب این ارباب گفت و شنود گردید

وگی ۳

شاهزاده

رسیده به بهانه گردن فرو هشتن شرمندگی کشیده و چرا نکند که شما سالها از خامه قلمات یکتا نوشته و دوانیده بود برای چه کار با شما کشید
صوری و معنوی رسید مجبور خود را گروه بوده ام بر دیده و دل کشیدیم و میدانیم که جا بقی صحبت جانان چنین نرود و شاهزاده و از سر
و بزرگی راه مدار از رفت عقل و فنون تواری دانایی یکتا شد چرا بر خود و از رسیده و از یاد گرد کلالیه عاریتی دریا به بیداد
چقدر بکار بود که توجه او شنیده در دل شاهزاده به برای خاطر تعالی محبوب چرا آید نیاورده و بعد از آنکه در بندی بسیار از بد مستی چنین
و خود راه دوستی گذاشتنی هنوز زیاده راستی گری بخواهیم که بگویم تمام مزار و شنام و هم در دل خود یافته کنم اقا زبانی جو هر است
که شنیدنام آلوده گرده و دگر رفتم که رابطه نبود و چقدر بد نشستی از علاقه کاشته و تنها حرف قدیمی دیدنی شده چرا که ربط طبع اندر نتیجه تا انجام
سرگفته شود و اگر بی شناسایی این حیرت انجمن هستی گناه نبود و مرا زر فرو نشستی که ماتم اینکار سنگ گرد بود با اخبیه و نشستن کامبیدا
جمع بنشینم و جهت دو زمانه غم کردند و از آنجا که او بعد فهمیده بود دم و تغییر نبینه از رستم که اگر دیوانه و در باشد بد نیدن من هر شیار گرد و
کار گر آید بکمر از حضرت درگاه طلبیدم که اکنون مقتضای غیر گذشت آنچه گذشت رفته و در باندن فرصت نرم محبت گرم نساز و
نگارد که نامه‌ها ناخن از بعضی و بعد شاهزاده به بیرون شده ولی مدت از صمیم دل تقدیم رسانند شود و شد نماید تا اینکه در بین عرض
اما مراد در دل از نگه بر بنیاد تقلید خود بوده ام معنی مایه صلاح این خیر خواه حقیقی نیست که با ما می‌آید محو خاطر معلومش از گرانی گر نرم
از ربیت آن حسبند زود در سنگ زدن هیچ فرزند خود و نشسته باشند اکنون التماس طلبش بر طرف ساند و از بزرگی کسی بیند و انها آمد
بالفرض اگر حضرت طلبیدم هم چنان آن است که التماس خدمت نماید و تکلیف که خاطر تعدد آن بیشتر می‌خواهد که آمدن نشست از بین ایشان شود و اگر
انکه مرا شدید بسیار آمده خود را رسیده تا و رسید که گفتن من با دیگر شو و من گاه در اینکار که یا بنیدن هم معروف نیست که با خاطر دوست

هزار شکر که بر آورد ... تقریر ... [illegible] ... دانستم و آن باب تحقیق یافت ... بالکلیه برطرف گردد ... [illegible]

بگم ... اگر ... [illegible] ... غلط کردی ... گمان ... [illegible]

عاشق آن ... [illegible] ... عاشق ... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]

در بند ... دشمنان ... [illegible] ... زبان ... [illegible] ... دل ... [illegible]

همیشه ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... سوگند ... [illegible]

کز ... [illegible] ... دل ... [illegible] ... زبان ... [illegible]

آن ... [illegible] ... تحصیل ... [illegible] ... آرام ... [illegible]

... [illegible] ... عالم ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

نیک ... [illegible] ... نیکو ... [illegible]

دشت ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

... [illegible] ... خاطر شریف ... [illegible]

یکبارگی ... [illegible] ... درست ... [illegible]

دنیا ... [illegible] ... آن ... [illegible]

نوازش ... تا ... دل ... شور ... [illegible] ... اولا ... که ... [illegible] ... رضا ... [illegible]

و ... بوده ... [illegible] ... باطن ... [illegible] ... اندیشه ... [illegible]

نیکی ... [illegible] ... دوست ... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ... طایفه ... [illegible] ... بالکلیه ... [illegible] ... افتراق ... [illegible]

... [illegible] ... آید ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... مضمون ... [illegible]

زمانه ... [illegible] ... روزگار ... [illegible]

... [illegible] ... زمانه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

از خود نوشتمی و رستانی چند و واقع از یاد رفته و نوشتها و گو نشتها و دل سوزیها با پادشاه و برای برادر کاران و دانا و دل [illegible]

به بیکار رفتن [illegible] نماند و نشیداوی کار رست و از هزار یکی و از [illegible] نوشتمی الا حکیم که مرا دیده و بینا و دل [illegible]

همگذار و که از این باب در بازار رایج [illegible] که اگر در روی گفته آید شنیده با معامله دست [illegible] گران می فرزند حرفی زنند [illegible]

کر شناسای [illegible] زمانه نیست می گوید که در [illegible] که شرح حالی تر [illegible] و سند [illegible] تو گوید و نیکو کار [illegible] و [illegible]

عوامل متوالی رست تا به خود خانه انچه چند و گوید و در روزگار به معاودت و ایام آن معاش [illegible] و در برده [illegible] بندگی خود فرو مانده و

همگی [illegible] و هیچ کاری نرادست و از باب افتراد و [illegible] بوده و برای [illegible] بد نیک [illegible] و امید و [illegible]

بدین سان [illegible] حکیم که مرا معامله با فطرت افتاده [illegible] [illegible] نیست سببی [illegible] ابرابای [illegible]

چنین گفتگو انداختن چه حکمت است تا [illegible] روزگار [illegible] چندین [illegible] و داده کار [illegible] باید کرد و چندین [illegible]

اما چون [illegible] از کارخانه تقدیر با [illegible] نیست [illegible] از این لباس بیجا آورده و شکر این لباس [illegible]

استحکام [illegible] بسترکه از این [illegible] حرفی چند گفته آید [illegible] نیست که تو [illegible] ظاهری و باطنی بندگان

زیاده از نیست که با این نامها [illegible] کرده آید [illegible] [illegible] از این همه [illegible] ست که [illegible]

[illegible] نکرده [illegible] در [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] روزگار [illegible] می شود [illegible] حکم [illegible]

در هر دیار [illegible] ساز [illegible] انجام می باید [illegible] آن [illegible] آید [illegible] [illegible]

گفتار بیش از این دارد [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رقع نامها

رقع نامها فرستاده بود و در مراسم [illegible] شده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با تمام [illegible] کامیاب [illegible] شوند از احوال [illegible]

به [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] نیست که با این [illegible] على الاطلاق از سخنان [illegible] [illegible] گفته شود در [illegible]

در هوا و هوس [illegible] فرو رفته اند که اگر احیانا حرفی از [illegible] گفته آید [illegible] دیده می شود که خاطر [illegible]

و انتظام [illegible] [illegible] آن قدر [illegible] به هم رسانند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تیره می شود و اگر تنها [illegible] [illegible] شود [illegible] که با [illegible] [illegible] آن قدر گرانی می شود و از [illegible] وقت

این [illegible] و وسیله چندین باطل میگردانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکیم [illegible] که اکثر اوقات [illegible]

اگرچه [illegible] [illegible] [illegible] رفته اند که گاهی حرفی از [illegible] [illegible] گفته آید [illegible] کرده این [illegible]

بدید آورده شود [illegible] [illegible] [illegible] نیست ندارم که [illegible] [illegible] [illegible] برادر گرامی حکیم ابوالفتح

[illegible] [illegible] [illegible] که بر دل [illegible] این [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

هر که [illegible] [illegible] [illegible] آگاه دل امروز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اخلاق [illegible] [illegible] [illegible] که نفس اماره [illegible] [illegible] کاری [illegible] انجام نماید [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن نفس [illegible] که بگوید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گفت بعضی از ارباب خرد از چرب زبانان که بهر زبان لطف سخن و دلخواهی خود نمودند هزار کار تباه و سر براه نمی‌نهند اهل دولت [illegible] کم و کار بسیار و خوش آمدگو

و از ایشان و منهیان راست گو نباید دید و از [illegible] و از مکر و فسون زبان آوران چشم نباید پوشید تا کار ساخته شود [illegible]

نجابت خانمان و ثروت [illegible] الا در رفعت یا دولتی [illegible] خاطر [illegible] معنوی رسانند و آنچه در باب [illegible]

و به تمشیت [illegible] ایمای رفعت [illegible] گردد و [illegible] و دیده [illegible] و بنای [illegible] گزیده است

من که در دوران [illegible] اعتقاد [illegible] تا در غربت [illegible] توانم کرد و لیکن چون طلب [illegible] صادق و اندیشه [illegible]

که چنین متعرض بوده تا [illegible] گذشته [illegible] اهلیت [illegible] استیلام [illegible] خلیفه زمان [illegible] آورده‌اند

نجیب و [illegible] ارادت [illegible] بود [illegible] ظاهر و باطن [illegible] تحقیق

در [illegible] دیده و در [illegible] تا [illegible] نسبت [illegible] مقصود [illegible] گذشت

جهات [illegible] کثرت [illegible] سلطنت [illegible] فاطران

محقق بوده [illegible] گشت [illegible] راه [illegible] گوهر مقصود بدست افتد و [illegible] گردد و اکنون بعضی از [illegible] خود را که

بهر که صدق ارادت در روشنی افزای خاطر تیره [illegible] برادر [illegible] که این [illegible] خوشامدگویی و سستی [illegible]

در خاطر جای [illegible] برادر [illegible] رسیده [illegible] از نظر

اکنون اول [illegible] اهلیت [illegible] گستر [illegible] اختیار نکند [illegible] خواهد

گزیده [illegible] راه باطل [illegible] افتد سالکان طریق [illegible] هر طایفه

وسعادت

وسعادت [illegible] و سعادت [illegible] تعلق [illegible] این [illegible] تقلید

که [illegible] حقیقت [illegible] کرده [illegible] که در عبادت [illegible]

و [illegible] سرمایه تجارت دیگران [illegible] سرگرم [illegible] از جهت انتظام [illegible] در این راه [illegible] و رفتند

و کار [illegible] چون [illegible] سر [illegible] سر کم [illegible] باشند

و [illegible] سر [illegible] چون معشوقان حقیقی اند [illegible] که [illegible] عاشقان [illegible] باشند

[illegible] تباه [illegible] که گر [illegible] تمیز [illegible] اخلاص [illegible]

نادرست [illegible] معامله فهم [illegible] گفته [illegible] مقصود

در [illegible] سازند [illegible] اندیشه [illegible] گوش

سیوم [illegible] و [illegible] دارند بلکه اگر [illegible] باشند [illegible] کار [illegible] بخاطر

نیاورده [illegible] کار [illegible] باشند و [illegible] مقصود [illegible] اهلیت [illegible] نباشند

که [illegible] کرده و [illegible] حقیقت [illegible] دیگر

گوهر [illegible] در [illegible] باشند [illegible] علف

و [illegible] او [illegible] از سود اگر [illegible] و در وقت

[illegible] این [illegible] زنجیر [illegible] گردن

در بیرون انداختن نگذارد که عزیزه نماید که از قضا بجای این رسید که بیک رنگ دوی تا بدرستی و برسید که نگذشتن تسلط دل را باید بعد از نمودن نشست

جاه حریص او با نیاز عالم بر نشود و اندیشه باید کرد از آنجا که جمع کرده بودند داد آنجا که جمع میکنند چه خواهد شد ششم مرد بی نیازی شنیدند

و در روزه و ادبهای شکر و تجرید که گریبان هر طایفه بر خود لازم شمرد و مقدم مطلوب گشت اخلاق را از نام ریا و جلال و منتهیات و معاملات اعتبار خود

و از نسبت ذات او و آثار شرف و صنایع او ساز و دست از روی منصب خود شاید که تا تقدیر مجال احتراز نماید که پهلوی تا در این راه از تیرگی

هلاک شده اند و بستگی عاشق همچون زلف گریبان که ظاهر تلخ و باطن شیرین با اگر از همراه آنکس بحق نفس خود صحبت و در گذر هر جا که

گروه تنفیح باید بعلاوه مراد و اشتیاق به سخن بسیار و رخصت کم و ملاطفت بسیار و از آب زندگانی و اگر عهد وفا کنند از شوق ملاطفت او

سخن حق بلا حرج گفته آید الله اکبر بالحق بحرس سخنان تازه نوشته شده نامه لطیف خوب و ندای عاشقانه بود و شوق مرغ و در میان

بالتیام تا وحید و خود را از این حکایات بعد از عالم از زنده به شکر و از غصه شب خیز تا صبح شوق این ندا شنید تا از آن امثال مردم که بکار

تعلق بیندیشی و طلب نشاید باید ببرد و شب انگیزد و نظامی گرد زنده کا گر نگشته بلکه چون از جمال احوال الا آنکه تفکر اینقدر و ملاحظه و اندیشه

ظلمت و قید بی دم شود و از آنکه رشید و کار روبه دارد از زمان سعادت و از شیء خوانند و مشتاق از بیت و دو کلمه نوشته و الا از زمانه ساز بی نقد گنج

احوال زمانه سرور بر حرف زنده خاندان است از العاقبة بالخیر سخنان تازه نوشته شد اگر نوشته شد معلوم رسید از این حرف غم خواهد دیده

انجمن و دو گونه رنج و غم از جان مجنون شده بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی خلق که در حضور و غیبت و در وصال و فرقت از دو در بینی

از دوست بسیار دشمن است دو خود را بیار زده است دیر هوشیار شوق و رنج و داغ آرزو دوست مطالعه منشور محبت که محرم و خاک او را فقر

شاد و ممنون از آنم گشت شایستگی آنکه نظر این بوی خالص خاک دنیا که نه دوست نه از او در آورده و نه دشمن اتفاق بر خود نگار معمور اند دوست بیگانه

کو مرا اولنا

که مرا چون من در دو دست مبینید و اگر یکی بیخ اودید هزار غبار خریدار و اشتیاق این عقیده اول آنکه بر زبان آن زمانه ساز را و که تعلیم یافته مکتب خانه آن قدر فنون وقت

گذشت که مرا افضل از براهین و لمعهای خاطر شما فرستاده اند شنیدم دوم آنکه نظر برنامه دلکش ما خاطر آورده و شنیده بود واقع شده سوم آنکه

از آن تعلیمات گران نشاید از آن تشبیهات گفت و بکرده و بچه و از ناز رنگی و در شورش آورده شدم سوم آنکه خط روح پرور سرور افزا و آمده

دیگر سوم آنکه بر مضامین فلسفه که منبع لطف و دوستی با نظرات انجمن است مطلع گشتم اگر چه از جنگ و صلح و دوستی متعارف روزگار فراق یک بار

سخن کرده اند تا چون شایسته مخلوق این خلف بعضا شده و افزا گشت پنجم چهارم آنکه این قادر و ما به افتخار مشترک خود و از صمیم ذات وجه

و التیام نیستی و در رشته شدم چهارم آنکه خوف از توجه تسبیح و تقدیس روح و جسم و جهت آب نیت کرده شده ششم آنکه رب ابتهاج و فیروزی

لیکن تفویض کلام شده پنجم آنکه بر سطر اساس در آن باب اندیشه و یک راه منت و در بیکران الانجام ششم آنکه بیجد و رشید خود

نیافته را میدید که در معرفت ما و شما بعدی تا چند که از آئین و قالب و روش تعقیب مستی خود بپرورش دو دین تا شاید گفته و نوشته

غم نوشتم آنکه در این باب توقف نمودند جهت سان رسانیده بود که بعد دست یافتن ای اهل ادب از آن فضلا نوشته عاقل گرداند ای ابوالفضل

دانستم که در این نیستی که بعداد شما و نه تکرار غیر ماهی توقف نقش شده بعد از جهت و در تشکیل تکلف بعد از جهت توقف و نشو باشد

و معموره سلطنت جهان مانع هر چند نظر این چنین انجمن شتاق رشید حفظ شما نیکی اختیار میدانم که خاطر مدار اوراد در دوستی

در نوشتن نامه و فرستادن پیغام محبت بی تو از آنچه که باز آمده بود عجب که منتقم مگر تنها که دوستی احوال الا آن بیگانه روزگار گذشته بود از

نگارین مسکین معامله نافهم برده اند و در آن دست بخاطر خود ملاقات گفتم که مرا اندیشه که بود از اخلاق و افرشتا بود که مباد از افتخار

در مرا شاعر خاطر فرستاده ها و فرستادن مردم خود اسباب خاطر خانه و ضمیر آرزو و دیگر طلب آنکه قرة العین و دولت مرزا برج همکاران سلام و

نابرشید و در زراق خانه زرستان اند هرچند که نفس الامری در نشسته باشند در مذهب نکته سنجان ایشان امثال این امور را معلوم که مرا دوست

نمیدارید یا دوستی خود که به تعیین است آن را به اعتقاد غدار بخاری نیز میگویم که معامله دوستی در خور زینک اندیشی است نه تکلیف که در

باشند و چون عالمیان را بدشمنی انگیز حیران باشند محبت بی تفاوت خود عظم رسانیده میکنند یا رب یا که ذات هیچ کدورت اکنون همگی

جاه و اعتبار رفیع و افرت و صوری رشته آن و حمید الدهر بعد از غذای اهل تابستان نماید و در لوازم و فقرا زخود فرشند و زیست

غیبت نکنند میگوییم که دروغ نگفته باشم چه به اسلوب مجاز آن بیگانه غیبت و در غیبت گفته میشود که در حضور مذکور نیفتد که مبادا از رنجو بگیرد

راه باید القصه که توجه باطنی و ظاهر حضرت خداوندگار در درجه اعلی است لیکن از بیم آنکه تر و خیال مصدر تروزده تر عرایض و ستند

شنیده و نوشته هجوم عوام و التجای مردم پروانه و وزرا اند به اسباب دنیوی مرکب اند اولیت و فعل تمیز ارسال عرایض ادبی تا قرقد

بداندار کمی اقتدار توفیقات و بیگانگی دل در فتوحات مقارن روزگار خواندن آن بیگانه زمان و راد و محمود جهانت فقد ملکا را

گزین است از این بار را بنظری دیگر شد توقعات و داعیات خود در گفتار دو کردار از وزرا ایام و السلام سخا کاملا نوشته شد

گر عزت آید گلوی او بگیر و او را زدولت باز میرداد تا از مظالم آستین جامع گو خیر الجمعه مزیت پیرایه خاطر خواهد داد بوده از نفوس نیک اعلام

که صفح جهان را زدانا گزیر ندارد و دانی از زرسیاه و الا از سود شناسی از امور دنیا اسرار عقود است و سیه سرای دل و دین با آن

معشوق سرفراز و زن عاشق بر خوار در من که جز عاشق است معشوق کو هیچ سنراوار رشتگی چه معنی دارد که کمتر کسی هم بدیدار

و در مین من اگر از کمند آن خوان و خیال میگویند آن خود در روز بازار مردی نشیوع دود بزرگان صورت بر ابقای آن با پرده

عیش نفس مستغرق نفس انداخته تا نشنوانید معنی محرم سرحد مردم زخود که حال او معلوم است رضا شاکر که گردید بدرد من و صد جهان جان خاطر خود

نشنید

مردود زن زنیم بشتاکه و زن زنکار بر اگر زن تعقب کانا با زن نوشته بود

تنشیند داگر از نمگر نگ خود رن زنکار در ای زنان و زنان منعقد با بنده فوق ممنون با سخن قلم عیار خلاص است که سود در ناند درین

گمان بنیش میشود و در راه معاملات با فرمانروای حقیقی مسلوک دوست ناشی است هر از جهت مقامی مقصود صوری و معنوی دام گسترده میگردد و اگر زر

دوستان شرف و رسانیدن ظاهری هر زبر اسباب انتظام حالت صوری اند و در تقرب اندیشه خود بجای محبت است که امثال اگر و دعوت نکند گذر نیت

با مکلفت کار شناسان در درگاه ایزدی چون توانند شد و اگر از دولت صوری بود حقیقی آرزده دل اند خود از کمترین فکر نمودی

چه غیبت حقیقی روی بیچاره نه بیند و مفارقت ظاهری موجب انفصال احوال نبود چه در تقرر البیت که اهل تر دل مودت حقیقی است

از این دو سه کار بر هر وصله کم و صله بسیار بر او رکم بر در من امروز از روز است که شما از خود بهره و در بعد بید رقم خود دو الا

و درست عزم را غفیر ره گمنه رهنمای داده تمیز حیات هر چه بعد سرانجام نمود دارد به بیت بزرگان جهان نهاد به صحبت آرای خوانند و دوستان

گردند چون از زمانه مطلوبی نیست فراغ آن بزرگ جهان باید که آن را در دل یاد آورده کلیه چند نوشته و عمل آورد و آن یاد داد

فرمایند که انجا چندر بیچ سود گوارا را پسند بعد از اعمال خود در ترتیب مقصد که نفس اماره خیال و در این راه نفس مطمئنه تکدر وجود دارد

که از کور باطنی از در دو صوری در زنان شیب پیچیده چون ملح کل و در میان است او هم از زنان نیز آمده بعض گرایید اشعار نخبه که در

علیه و قلم نیز بر شده بود و اشخاص ملیحه و اخوان بعد از تنبیه مشتمی شده تا در بیت تا بکجا فرستند و بعد از آنچه شود خبر و گرو از فرستادن

و بجای آن نوان فرمایند قرة العین دولت و وجود سعادت دوستی هر از این روزها ارزو قاره ره هر روز در صورت و معنی شود و قلت خاند

که در ایام ره رفیق فرصت و در نظم جا بر ارتقای ایزدی که کامل حالت در باب است گذرانیده میخواهم که همواره از رسم و ستیز و حقیقت این باغ

نشان تر دی که بگذرد و یکی از من نگرد این رابطه محبت فرمایند که ثبوت نشیمن غیر شناسایی باشند زیاده چه نویسد سخا کاملا از شبه دلی تاحم

بیخود درکش کن

رغم عدا اندیشان وز تو بیرم ستیزه زیشان قدر عرش اندر سر کار تو شود بهر تو بیرون شد در هم خورشید [illegible]

چه جای گویم بخاطر انمودن شناسای مزاج آن در روزگار آن [illegible] باید که نگذرد [illegible] در صد هزار [illegible]

که در حرف معامله خلاف [illegible] خاطر [illegible] گذر [illegible] راه باید [illegible] و دوستی [illegible] عالم ناراستی بر [illegible] گویای [illegible] مدارا هم

بگذرد و چه جای آنکه سعد ما اندر [illegible] درگاه [illegible] سخن با همه استعداد و [illegible] از وصل [illegible] و قدر [illegible]

جمع هزار روزگار [illegible] از جهات [illegible] و طرق مختلف از مقتضیات روزگار راندن [illegible] و دل و خاطر بر زبان

و هر آنچه بود [illegible] که خاطر من نظارگی [illegible] از هجوم بد معاملگان [illegible] وقت [illegible] نصیحتی از فطر

فرو رفتن تو یوسف معنی بود در چاه بلا [illegible] بود [illegible] مصر که دیده الحمدلله [illegible] از خانه [illegible] گدائی

و از [illegible] رسیده [illegible] خطوط که نقش [illegible] آنجا که او دید [illegible] نامه [illegible] که اگر در خور

نباشد باندازه قدر نامه روزگار نامساز [illegible] طبیعت ملول [illegible] گشت و نظر [illegible]

در فراز [illegible] و فرو [illegible] کشیده ز شب [illegible] عجب شد [illegible] ای فرزند [illegible]

من همیشه [illegible] بخاطره [illegible] حسب [illegible] حرف [illegible] خاطر [illegible]

هین بهار [illegible] و معامله [illegible] گرفته اند [illegible]

کرامن [illegible] لطایف [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] تمام

شنید [illegible] هزار [illegible] شکر [illegible] گرفتن [illegible]

تهیه در زمان دیگر شنیده اند که [illegible] نهایت [illegible] اند [illegible]

[illegible] قبول کنند [illegible] کار هزار ساله [illegible] اگر این حرف [illegible] که کاری [illegible]

مجدد [illegible] سلوک [illegible] میکند در [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] بانفاق [illegible] اگر [illegible] اندر [illegible] که باز رسود [illegible] اگر [illegible]

[illegible] سحر [illegible] جلال [illegible] یافت [illegible]

[illegible] من نگر [illegible] وصف ذات [illegible] الفاظ و عبارت [illegible]

بکار [illegible] استیلا یافته [illegible] شرح شد [illegible] و تفصیل [illegible] تنگ خاطر [illegible]

سخن [illegible] کلام دل [illegible] که سلطان [illegible] بر [illegible] نظر [illegible]

نامه [illegible] مطلق [illegible] و محبت الحاح [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] قند [illegible] اکنون [illegible] کار [illegible]

[illegible] حرف [illegible] که [illegible] سود [illegible]

خاطر [illegible] قند [illegible] داده [illegible] سخن [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] قند [illegible]

[illegible] قند [illegible] باید که [illegible]

زبان را ساده و عطا از خود کرده ضمیر شکر و دیگر از غیبت و دوق فرصت و ضمیمه شمرده حجتی و جلالا اعتبار برده الوثاقی عبارت

مترو فقه ادرشد و حسد بشود انگیز نفس مردم گلی بخود بیت اگر چه اگر مردم بحق خواهند شد تا هر روز شکل ازان با شب و پرورده و دوش گوش

کنامور و دیگر و ادبیات و پرورده باشد و هوشیار و خود و دستدار یقین و بسیار خود خود خواهند خفت و بد که مطلب شما طفل نامه و شاه نامه و

باید که باشند نه اخلاق نامی با و مکتوبات ترف میزی ها و خاقانی و حدیقه کرده که گفتگوی بیتی و بیت و ما تعلقات زیر که کسی است از نوایی

از جدای نفوس ما در بدست که در راه ما گو فلانی خوب خوش کند جاه و نزدانی تر تیب و اداء که خود باز و در عالم و عشق و رفتار با تفرقه

لازم شما بر دیگری شعر بدن مخصوص بود از غیبت و ادبی و ان شیر بوده از دلها و گرد خاطر ها گشتن که هشت برگ در بستگاه برگزار شتن

نگاه نوشتن شعار خود سازد و در تشیید و ان کنند و باید کیفیت ان کمیت او و اعراض و فرق گرد و غلو گم گشتن طریق بسته

زینت بلبل نشست کارها کلان بر آمده و غیر شود و در دولتخانه علام نیک قسمت بالفعل و چیز خود باید کرده هندوستانی نیز هر دو گم

و دو قابل در روانی و دو جهانیک به تعلیم و ترتیب باید که در هر جنس کار آمده است ملا تقیا بود و در وقوع شکل استوار و مطمئن

بی جا بانه تعلیم کرد تا جو کشاده و مشغول شهر ابی حیدر از زبیده کامعتبر و بار عام منتظم و مطالب مردم ایمان نوشته باشند و در ده بعوض

علاوه بر این زر و رستاخیز و گره هم بکار بزم و هم بکار رزم آید و خوش ترتیب طامان اصل شفاوت خواهند تا جیب فکار که تر جانی

معتبر است از نظم کردن مری بیاید در هدا حکیم کر نا تو انی جنون در بستر افتاده و در و لاد لشکر نامه که بعضی گفتن برادر گرامی و علیم تمام

و از دگر شنیدن شود و آن بیع شده و بعد از نه خسید یتیم آن خالو کاکل شکفت علی اصغر استقبال شود و رسیدند که نامه از عیان قند ها رهم خرم

بعد از برابر با سعید گوئی نشانی شد اندر قالب جمعی آن که هر مرد الا بر بخرد و تمشیت انبان بلند و در روز تر و در بیان وی کس بر آنچه اوده

بلند برز خریده می شود و آنکه قرض ده یا تره و وده کرده و درین برز کوکنار بلیغ خوردند بخود دو نفقین کم در ستیغ نام بلندانداست

رفواهی که کوهی هم از انشای علقه بر رو رعنا چه علاقه گشاد زبده نظر بلند و مهد و الانامی و نیم و همدم و هموار شمابا الا تفات

زبالا بم نو لیسید نجا نجانان تو نوشته شد و ان معشوقا شور دیده قرن و زنان شورش می باشد هم سوز غیبت خرمن و دامان بربند کو

بیت بگو هر یکی باید گفتن از مطالب معانی و غیره آن که آن زنده خاطر شد چه از مبنی الفاظ و حروف کامل آن رموز دان

دنیا و دریا رانده تعالی عمر و غیره چه بر آنچه فاطر آن نکته تسبیح و در این راه بنده او و نیز و درفت که از هر زه گوهیهای من ودفتر سپید دار که

از نظامی کارخانه خوش خبری باید گاه گفتگو آمده است مطول ابداع بوده و انده ضمیمه باید اکتفا نکرده و بسته های و نوشته های مهر بانانه فرط

مهربانانه آنست که متن آن با مانند شعرای با طرز تنها یا بر روش و در و نیاز و نیابتها تا خود بعقد تا خوشی و مقالات

ایها مقطعات و ابواب ستیغ امال کرده و سازد و چنانکه خاطر آن نکته دان نرم و در کل نفس فصیحه نظام او تشبیه بیرنگ اقرایی لونی

مرز بوم است از من خود خواه و دستار مبین طبع شده باشد و آن غیبات و دیگر که ایشانکه کوی با اهلیت رواندارم تا آن معتقد انکار

اهلیت ملکوت بجویز نامه که بر ضمیر جور گزین رشید با شیم مقصود نو لیسنده آزار دست خاطر جمعیت نکرده آن معتقد شکری یا شید اهلکه مهربانی

که بر آمده کار ما از خویش منظور مرتبه مطلق چند بیت تا شیرین نامی شود در موقف اوه آمده در کارها بیش شود زر مین آنش اند است در گنج و دوستی و سیم

و اجب تجربه که گم کردن بخوان نشستن و اده و بعد از هجوم عوام الناس و انبوه عام و ابهام غبار بیتمیز شکیده و که منظور بر روزگار

مراد محبت و یکجایی که بر زبان داده اند و گفتگو بیچید و قیمت تکلم و نظاره و در پشتاره فکند است از آنچه باید کرد و می جاه خبر و طالب شوق

که به سیه سالار همه شاره داده با ز تاتاریم بود و در وغ گوئی با هر زه سرائی هستم که با تقریب چنین معبود که یا شوم و دیوانه نیستم سخن

او اشنو و از شمایل معاملت [illegible] کم فرصت [illegible] بخاطر فارغ [illegible] برطرف سازد و شاید که [illegible]

[illegible] دنگی [illegible] سرای خود [illegible] گفته ام با [illegible]

آن منبع [illegible] باز آمده و در مقام آزردگی [illegible] اگر بگویم [illegible] و اگر نگویم [illegible]

ای برادر عزیز [illegible] خیرخواهی [illegible] باشد شما که [illegible]

[illegible] خیرخواهی شما [illegible]

گرفته کار دوستان [illegible] قرة العین [illegible]

[illegible]

و زبان [illegible] نصیحت گفتن [illegible]

[illegible]

معامله [illegible]

ای خواجه سلام علیک [illegible]

[illegible]

همواره [illegible]

[illegible]

از او می

[illegible] سوگند [illegible]

[illegible] معامله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم [illegible]

سیوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از بکمن ... منصه ظهور نمود زاده و گرنه کلک چند نوشتی و مقدمه دور دیباچه آوردی که خاطر من الیوم از آن باده بهجت افزای ...

فارغ شده خوش وقت گشتی اکنون که با این حالی سخن گذاشته ام خود چه توانم نوشت به هر حال شوریده [illegible] تسلی داده می نویسد که [illegible]

که اگر امثال این قدر تا [illegible] در حکایات تاریخ [illegible] روزگار رسد گویند [illegible] هر چند که [illegible] بسیار آمده [illegible] نهادی [illegible]

تو دانی که [illegible] صحبت [illegible] بگیریم و گر [illegible] دلبران دگر گیریم اگرچه رسیده این نامه [illegible] بخشید و از [illegible]

بهر نوع [illegible] شدم [illegible] نموده [illegible] تقصیر [illegible] بطرف [illegible] الاعراض [illegible] روزگار [illegible]

بارها [illegible] شدم [illegible] که در [illegible] از دست داده [illegible] خانه باشد [illegible]

[illegible] چندین سال [illegible] بوده برای [illegible] وقت [illegible]

دقیقه [illegible] بگفتند اگر چه [illegible] خوانده [illegible] بوده [illegible]

یکی آمده [illegible] یک [illegible] هزار [illegible] اصلاح کوشش [illegible] تقصیر [illegible] شد

[illegible]

[illegible] مطالب [illegible] معنوی [illegible]

[illegible] معنوی [illegible]

[illegible] سوداگری [illegible]

[illegible] معنوی [illegible]

کارشکن

کلک شکوف طبع [illegible] آشفتم [illegible] فرا اعلی [illegible] رقیمه [illegible] غم [illegible] ساییده [illegible]

یافت [illegible] موافق [illegible] طرفی [illegible] و هر گاه [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]

بهتر [illegible] روزگار [illegible]

چاره [illegible] دل [illegible] دیگر [illegible]

گرد [illegible] مردم [illegible] عراقی [illegible]

در بعد [illegible] گرد [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] مشکل [illegible]

[illegible] اگر [illegible] فلکی [illegible]

[illegible] سباع [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

برتر از افسانه گوش شنوای [illegible] و تهنیت [illegible] و چون دل [illegible] یقینی داد [illegible] خاطر [illegible] قلم [illegible]

برای [illegible] عالی [illegible] و فقیر و غنی و در [illegible] سموم [illegible] برگشت [illegible] تسکینی و خاطر [illegible]

و خاطر [illegible] که در زمانی [illegible] در هنگام هجوم دنیا و [illegible] و نگاه [illegible] گردانند چون [illegible]

امراء [illegible] در [illegible] گروه [illegible] و دیگر [illegible] توانستی و [illegible] از جهان [illegible] تا کار [illegible]

[illegible] جبل المتین [illegible] در [illegible] و [illegible] گاه [illegible] و [illegible] در رفاه [illegible]

بجایی برسد که [illegible] گروه [illegible] احتیاج [illegible] سردار [illegible] از [illegible]

و [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] نظر [illegible] که در [illegible]

دیده اند [illegible] نگاه [illegible] و [illegible] که در [illegible] سود [illegible] و در [illegible] سود [illegible]

نگاره در [illegible] که [illegible] انکار [illegible] تباه [illegible] میکردند این [illegible]

از [illegible] و [illegible] مانند تاریخ [illegible] نگارنده ذوق [illegible]

فراق [illegible] که هیچ زیرکی [illegible] چون در چاره [illegible] اگر روزی [illegible]

[illegible] و [illegible] مدام [illegible] تا [illegible] شنید [illegible]

حاشا اگر [illegible] که [illegible] زمانه [illegible] خاطر مشغول [illegible]

دارد [illegible] آن چه [illegible] میکند [illegible] از این [illegible] زبان [illegible] از [illegible]

و از [illegible] و [illegible] دیده و در [illegible] وصول [illegible] از [illegible]

[illegible] گرامی [illegible] رسید و [illegible] و [illegible] بوده در [illegible] راه [illegible]

[illegible] و [illegible] دیده و [illegible] و [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] زمانه [illegible] وقت [illegible] که [illegible] گرفتند [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible] گرفتند [illegible] که [illegible] زمان هم [illegible]

و انواع [illegible] گشت [illegible] و [illegible] در [illegible] شنیده اند [illegible]

که بهترین [illegible] از [illegible] و [illegible] گشت که [illegible] و [illegible] هم

[illegible] آن [illegible] زمانه [illegible] دشمن پیدا آمده [illegible] خاطر [illegible] گشت [illegible]

[illegible] جلوه [illegible] و [illegible] پدید [illegible] در [illegible]

عالم [illegible] و [illegible] مقصود [illegible] اکنون [illegible] عالی [illegible] یافت

[illegible] و [illegible] اکنون هر چند [illegible] بود [illegible] سود [illegible] که وقت

[illegible] و [illegible] روزی [illegible] و سرگرم [illegible]

و از [illegible] روزنامه [illegible] نگارش یافت [illegible] نوشته [illegible] نیز [illegible]

[illegible] خود [illegible] که در این [illegible] و [illegible] خود [illegible] و از [illegible]

توان کرد ع پی ترا ده حکیم انچه در او نه من بیست و الی آن تا انجا که دو شیخ معامله نهی و نحو کار رسیده شنیده این نشان در مبدا امید که در آن [illegible]

جز زبان نان حرارت طبع شوریده نیست ازین تراوش پدید شبهات آرزو دیگه نیکنامی را راه نمی باید الا حقیقت کار است [illegible] قلم و ضمیر کاغذ

زبان عنصر بطبی در بارگاه و گفت گذار نیست هر چند این جنس بدایع بوسایط سمت ظهور یابد جلاب [illegible] بیشتر بود و

قلم [illegible] که ملتزم این سواد [illegible] است که [illegible] نادرست والی نماید هر چند میخواهم که [illegible]

[illegible] باور [illegible] پسندیده و درین [illegible] نامه نوشته [illegible] موصوف وارده و [illegible] فنون النفوس الالهیه

آمدیم بر سر گذارش معنی [illegible] اول انچه احکام مقدر [illegible] نادرست کرده [illegible] شد و حکیم عین الملک [illegible] درین [illegible]

و انچه در باب [illegible] نا یافته رقم زده [illegible] تحقیق شده [illegible] بتکلف انچه این [illegible] مطلع [illegible]

اگر در عبارت و لفظ انقدر تفاوت [illegible] در بعضی یکی بود شیخا تحانان [illegible] نوشته منت خدا را عزوجل که [illegible]

باری [illegible] کار [illegible] سید [illegible] زمانه نگم [illegible] سنگین [illegible] نیست و درست است

کار [illegible] بهترین وجوه بانجام رسید [illegible] مدامی کار [illegible] شریف [illegible] آماده [illegible]

[illegible] زیر [illegible] و به کلمات باطل [illegible] شعله [illegible] ندارد [illegible] نقاب

دو جزای [illegible] در این باره [illegible] سرای [illegible] عقیده دل [illegible] شریف الذات [illegible]

عزیز [illegible] هر کار را [illegible] یافته [illegible] که هرگز [illegible] تا الا [illegible]

[illegible] تدابیر [illegible] می باید [illegible] وجوه [illegible]

و معطی قرار داده [illegible] از حروف نیست و ما قاله الان [illegible] خدا [illegible]

که مبادا دولت

که مبادا دات [illegible] بردن [illegible] و الی الله که در آن نوشتهٔ [illegible] تا [illegible]

[illegible] خواندند

[illegible] با طبع [illegible] نیز [illegible] و در هجوم [illegible]

[illegible] شیخا تحانان نوشته [illegible]

ظاهری و باطنی [illegible] یگانه زمان گرد [illegible] بر [illegible] اگر [illegible]

[illegible] گویند [illegible] انچه [illegible] کند [illegible] که [illegible] درست [illegible]

و در [illegible] که معتقد [illegible] مظنون شده [illegible] که از [illegible] بزرگی است

[illegible] بیان [illegible] که [illegible] یکی [illegible] اتفاق [illegible] تحقیق که [illegible]

و درست [illegible] قلم [illegible] و انچه [illegible] یکی [illegible] وضع [illegible]

معامله [illegible] گویا [illegible] میرسد [illegible] جای [illegible] ولایت [illegible] مفتوح [illegible]

در هر [illegible] سلوک [illegible] فراغ [illegible] رهنمای [illegible] نگم [illegible]

[illegible] احتراز [illegible] سخن [illegible] که [illegible] این [illegible]

روز [illegible] شیخا تحانان نوشته ابو الفضل [illegible] کرده [illegible] شکر [illegible] است

مشتاق گرد [illegible] خدا [illegible] که [illegible] هر [illegible] نویسد و چون [illegible] خاطر [illegible] کوم

[illegible] است از [illegible] خاص و عوام [illegible] بزرگ زاده [illegible] خدمت [illegible]

این [illegible] هر چه در این مجلس گاه این بیت [illegible]

نقل است از شیخ فریدالدین عطار قدس سره [illegible] در دل میگذرد [illegible] هزار بار [illegible] کرده [illegible]

در هر گاه و دل [illegible] تفصیل [illegible] یافته [illegible] احوال [illegible] این بیت حکیم سنائی [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] شده بود نگارش شد سخاتخانان [illegible] عاشق و معشوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible]

نگارش [illegible] السلام سخاتخانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم میشود

معلوم میشود که این بازگشت موجب [illegible] از شوق آن [illegible] روزگار [illegible] که از عالم [illegible]

[illegible] اتصال معنوی [illegible]

خواجه عطا بیگ [illegible] از احوال [illegible] این تحریر شد [illegible] احوال [illegible]

[illegible] سخاتخانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روزگار مصفا نشد تربیت تسخیر [illegible] زمین [illegible] اگر [illegible]

که در [illegible] فاضل [illegible] کامل [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

او [illegible] تقلید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میدانم که از شناسائی [illegible] زبان [illegible] لیکن آن [illegible]

[illegible] شناسا [illegible]

امروز که [illegible] زمان [illegible]

بازو [illegible]

[illegible] گر دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بستان چون گویم که [illegible] نباید [illegible]

شگفته و [illegible] توفیق [illegible]

کو در هنگام [illegible]

و دیده [illegible]

شناس [illegible]

[illegible]

گذشته [illegible]

نقاد [illegible]

مکتوبات [illegible] ابوالفضل [illegible]

[illegible] سبحانه تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قائله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوالفضل

والا هر چگونه در این قطار کشند و نشستم نام بر نهند و در لیاقت بی همتا و غیبت بی [illegible] و دیگر وجوه دل جمعیت و خاطر خورسندی [illegible]

و همه بار گذار و زمان و دیدار [illegible] افروز [illegible] روزی بالا زبانیه پیوند و السلام سخا تحاتانات تو [illegible] از نیکوئی احوال صحبت اشتغال [illegible]

امید که صحت قرین و عافیت اقتران باشند [illegible] شوق که انتظار [illegible] کارخانه تمکین اهل [illegible] صحبت [illegible]

دو تسلی فدوی شما صادق و حکیم همام و ابوالفضل [illegible] نظام و التیام یکجا بوده [illegible]

در عالم [illegible] السلام سخا تحاتانات تو [illegible] با شماها [illegible] گونه که در احاطه عالی [illegible] آمده [illegible]

آهنگ [illegible] و گزین ترین [illegible] و چند [illegible]

با مال [illegible] مزاج [illegible] روزنه [illegible] الزوال [illegible] تنها [illegible]

[illegible] از آن [illegible] اطبای [illegible] تقید [illegible] اطبای [illegible] بکار [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible] شفای [illegible] ماه [illegible]

یافت سخا تحاتانات تو [illegible] ای مشتاق [illegible] شوق افزوده و دعای [illegible] قبول [illegible]

[illegible] و حقیقت [illegible] توفیق [illegible]

و داد و دوست [illegible] عشق [illegible] در این دور [illegible] وصل [illegible]

گفت [illegible] گفت [illegible]

گفت [illegible] و گذار [illegible] گفت [illegible]

بعد ملاقات

مهر [illegible] رنگ [illegible] و رحم آورده و عشق [illegible] نه دیدم در جهان جستجو [illegible] گفتم

[illegible] سخا تحاتانات تو [illegible] و مرتب که با دل [illegible] طبیعت [illegible]

گاهی چند در [illegible] امید که [illegible] ولی [illegible] انگشت [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] زمان [illegible]

[illegible] فرصت [illegible] احتراز لازم [illegible]

باشند سخا تحاتانات تو [illegible] خاطر و صحبت [illegible] بوده [illegible]

[illegible] جلیل [illegible] خانواده [illegible]

[illegible] زمان [illegible] احیا [illegible] نوشتن [illegible]

و [illegible] العاقبة بالخیر سخا تحاتانات تو [illegible]

[illegible] و [illegible] کلفت [illegible]

[illegible] گرم [illegible] عشق [illegible] زبان [illegible]

و [illegible] سخا تحاتانات تو [illegible]

[illegible] ادای [illegible] عالم [illegible]

[illegible] بحث [illegible] تخیلات [illegible]

معروض می‌دارد ... اگر ... توقف نموده ... [illegible]

که قلم ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

اندیشه ... [illegible] ... شاید که توفیق ... [illegible]

در ... شاید که ... [illegible]

شاید که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دولت آبادی ... [illegible]

دولت آبادی ... شمس الملک ... [illegible] ... تفصیل ... [illegible]

در این ... [illegible] ... توقف ... [illegible]

اگر ... راه ... مردم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والا اقبال [illegible]

[illegible]

خواهند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آرزو [illegible]

آرزو [illegible]

آن است که خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مادام ... نذارد ... [illegible] ... امور ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... بارگاه ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ادیکه شغفا باید

ادیکه شغفا باید ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و دیگران [illegible] این کلام [illegible] وقت گردی اگر [illegible] جای یکدیگر کردن آنچه [illegible] در باره آن [illegible]

چون [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] کردن [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشغول اعلام خبر [illegible] پرداز و عکس خورشید [illegible] که [illegible]

و [illegible] نهند گوهر [illegible] باشد [illegible] که شما از این گروه والا [illegible]

و فراوان [illegible] خوشامدگوی [illegible] گذرانند اگر با این هر آدمی [illegible]

[illegible] گفته [illegible] هر که [illegible] ماند کدام [illegible]

[illegible] نگاه کنند هر [illegible] و نیز [illegible]

[illegible] گفت [illegible] چنین [illegible] گوید [illegible]

[illegible] و نیز [illegible] از [illegible]

و با [illegible] خوشامد [illegible] گفتار [illegible]

[illegible] برای آنکه [illegible] این [illegible]

کرده‌ام اکنون با این [illegible] که [illegible]

اگر [illegible] که تا [illegible] و [illegible] بدین و دنیا بکار آید [illegible]

[illegible] فرماید [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] اگر [illegible] از سود و زیان [illegible]

عطوف ز

[illegible] باشد [illegible] از [illegible]

که نظام این انجمن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] در گروه [illegible] تمام [illegible]

[illegible] باشد [illegible] که [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] گرداند [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدست باشد این ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورزش نشیمه صورت و دست خامه و در آینه هنر شنای چیزی و در راستی و درستی دیگر فرستم ... احوال آن بیگانه روزگار بالا گرد ... [illegible]

نه از روی قبول آن مدعی نداند یا قول گفتن هر دو یافت کرد ... [illegible] ... بالش خواب ... [illegible]

منکرات و گروه بنگر و نماید اگر سعادت یاری ... [illegible]

و افزایش ایام همگانی که گفتار ... [illegible] ... نماند و ... [illegible]

انگیز هر جای دوستی همراه ناشنیده ... [illegible] ... راستی ... [illegible]

از فرمان خود بر ... رسوم ... [illegible] ... از بزرگی معنوی بهره ... [illegible]

و در زمان ... گوش ... شنید بر این ... [illegible] ... خامه ... [illegible] ۳ شمار ابنه ... و نقض ایام

هر شما چه اگر سر از قدم ... [illegible] ... آدمی ... [illegible]

که اورا ... آدمی ... [illegible] ... احتیاج ... [illegible]

نگار نامه که ناگاه ... [illegible]

و فزونی کردار در ... [illegible] ... ربیع الاول ... [illegible]

مرشد ... [illegible] ... ۴ و مطالعه ان ... [illegible]

نو ... [illegible] ... توفیق ... [illegible]

نامه ها ... [illegible] ... ناگفته ... [illegible]

تمت ... [illegible]

نو و افزوده ... گفتن ... [illegible] ... خامه ... [illegible]

قدر ... [illegible] ... ابوالفضل ... [illegible]

الله الحمد ... [illegible]

و در این شیوه ... [illegible] ... عالم ... [illegible]

خرد ... [illegible] ... آیین ... [illegible]

نظر ... [illegible]

و از آن جای ... [illegible]

شمس الدین ... [illegible]

اعمال ... [illegible]

و هم ... [illegible] ... شیخ ابوالفیض فیضی ... ابوالفضل ... [illegible]

این نامه ... از ابوالفضل ... [illegible]

نا ... [illegible] ... روزگار ... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

کار افتی با تقدیر بنیادی نهد و تقویتش از جزع اقدامی باز [illegible] و در تسلی خاطر بورود آن نگاه نه اتفاق است و اگر نه خود [illegible] با عمارت [illegible]

و ما نشکیبا باشکیبائی خرد بیا ای برادر تا بگوییم که در پیش بعد جان گزا و حالت غم فرسا اندر یکی نباید بود [illegible]

تعلق بهر اگر در مثال این حوادث جامه جان چاک نشود و مطعون خرد خورده بینی نشویم و اگر طبیعت بشری [illegible] که در [illegible] سایر [illegible]

تفاوت نباشد نظر از نتیجه طبیعت [illegible] و لعابش از دست [illegible] تا چنین شنیعت نام ماند بلکه [illegible] که آن والا [illegible]

عوام از جزع و فزع نه زنده که آن [illegible] جلد و در [illegible] نقارت است چون [illegible] باشد که در چنین [illegible]

والا و مطعون خود [illegible] شده و هم [illegible] گم [illegible] راه نام [illegible] رفته و هم قرة العین خود [illegible] که [illegible]

نشویم از تعارف [illegible] که خاطر [illegible] بوده و در آن [illegible] و تسلیم [illegible] که بر روی [illegible]

و در تسلی خود بگوییم که آن [illegible] جانی [illegible] است [illegible] دوستان [illegible] مطعون [illegible]

و ار [illegible] دفعه عذر آورده و دفعه [illegible] باشد و در چنین اوقات [illegible] نمی [illegible] تسلی [illegible] خاطر [illegible]

کر ما [illegible] کنند کارت امروز [illegible] که نصیحت گر [illegible] خاطر [illegible] بافت و [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بر [illegible] دامن [illegible] شود تا [illegible]

از بار نصیحت گران روزگار [illegible] برادر [illegible] و معنی [illegible] باطن [illegible]

زدن بماند [illegible] که خاطر در [illegible] شد [illegible] و معنی [illegible] باطن [illegible]

تا از آن [illegible] که [illegible] این غمزده [illegible] باطن [illegible] که آن [illegible]

جواز نگذ

جواز نگذر برادر [illegible] و چه از مراقبت [illegible] و چه از وجه [illegible] ذاتیه و چه از [illegible] فضایل [illegible] و چه از [illegible]

از دیگر [illegible] که کیفیت [illegible] نباید [illegible] که گاه [illegible] از عالم [illegible] و گاه [illegible]

برادر [illegible] گاه [illegible] این [illegible] و آن [illegible] که [illegible] عالم [illegible]

[illegible] تازه [illegible] گویا [illegible] ای برادر اگر این [illegible] برای مقام [illegible]

نبایستی رفت اگر [illegible] خود [illegible] بکام [illegible] رسید [illegible] تسلیم [illegible]

[illegible] این مقام [illegible] بوفا [illegible] و [illegible] سرای [illegible] و [illegible]

و در چنین مقام [illegible] تا [illegible] بسیار [illegible] نشود [illegible]

[illegible] و بیدار [illegible] گاه [illegible] که در چنین روز [illegible]

[illegible] این [illegible] و سایر [illegible] و [illegible] زوال [illegible]

[illegible] کالقدم [illegible] و [illegible] گفتن [illegible] باید [illegible]

[illegible] بالیه [illegible] الاول [illegible] یافت

[illegible] اکرم [illegible] الاخر [illegible] آن [illegible]

[illegible] و در [illegible] تا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] رسید از [illegible] این [illegible] از بلند [illegible]

کف النفس عن الجزع والفزع عند اصابة المکروه

و چون سعی بر رضا باید [illegible] و نیز در منزلگاه تسلیم [illegible] که هر چند [illegible] باید

و باید که [illegible] آن در [illegible] رضا [illegible] و در خلوت [illegible] دل

روشن [illegible] که هر روز [illegible] علمی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که علم و عمل [illegible]

[illegible] اعلی [illegible]

و [illegible] رضا [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] که [illegible]

از این [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] از این [illegible] زندگی [illegible]

[illegible] و [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] علمی [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] افلاطون [illegible] اگر [illegible] از عالم [illegible] باشد [illegible] چون غرض اصلی از این [illegible]

اصلاح احوال [illegible] به وسیله [illegible] و حقیقت [illegible]

حقیقت [illegible] و بزرگی [illegible] زمان [illegible] از آن گروه [illegible]

[illegible] یگانگی [illegible] از این [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

در روزگار [illegible] شیخ [illegible]

برادر [illegible] و فطرت [illegible]

و [illegible] روزگار [illegible] از این [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] رضا و تسلیم [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] زندگی [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] رضا و تسلیم [illegible]

[illegible]

از دیده دیدار اول خوب و جمالی که بنگرند و نگاه و پرتو اصل جا یه [illegible] شیخ ابوالخیر فرزند شیخ [illegible] که ازین گرامی برادر شده در حمایت الطاف بیکران [illegible] نمود فرزند گرامی گردانیده

رسالات امروز منوچهر [illegible] بخشش [illegible] گردی کار ساز این شیوا ازده و دل [illegible] راه بندهند و بدو دوام قدرت شان بی [illegible] ازدور شده در ستایش

ازین رو در تحصیل کمالات نا شده و آبادی قبیت و لطف و لطف و نفس نفیس مقصد و درخور و [illegible] نفرازی یافته و دل او بجا اینان و درین روزه دلها من نیز بر گزند عادل اگر از

گرفتگی من خوانم جز نوشت و در دل جا در بند و شگفتگی دیدار راه فرا اندیشی فرزند که موجود است از آن غم غالب و در بند آن دل از خوبی تخت نشینان

نیاید زندگی بر نولید شیخ ابوالخیر فرزند برادر گرامی موفق باشند بحمد الله که آن برادر و فرزند بعمر که خیلی [illegible] تحصیل فرزندی نمود و با یار خوش خوش

واندوه و [illegible] از نقصان نیز بهشت و در بارگاه معبود نگنجد این نشان و در جمیع خیر و اقتضای این بهشت جای پسر باشد که جای [illegible] و وقت [illegible] ستایش بودند

در تعلیم فرزند شیخ ابوالخیر فرزند بجای اندیشه و در فقد که گلهای خندید و در فرمایی آورد و نشان فرخی تا نبود و ناخوشند و در تحصیل بهترینها

مقاصد بسیار گرانمایه که تنگ نگشته کارساز حقیقی جانشین با یدنظر بدیع دارد و لیکن اصل تعلق بهتر فرزند دل این همه بنیاد نکو [illegible] اقتضا

جز از نفس نفیس و جز بعلم در این سرنوشت تقدیر که شرح نه ... در مقصد وقت که گفته از عالم و مال بیمه بر [illegible] وضع او و بشا [illegible] خیال نفس بند [illegible]

شیخ ابوالخیر فرزند ای برادر همه کار و فایده و دین و دنیا و در تصور و معنی از خوی نفس قبول و فضل و قبول و خوبی و در [illegible] نیست

برگزیده‌ای الهی هر چه قبول و اندر آن گشت و عرصه حال اعتماد [illegible] تفاوت از [illegible] در حمایت الهی ام در بند و بر [illegible] و مقصد فراغ نبایند سرگشته

کشند با تأمل که منزه و پاک که اندیشه و دل خاطر و مبلک و صاف آنرا دیده و دوست بینند و جدا با نمی بوسیم [illegible] بند گیر [illegible] ارزانی [illegible]

و اخروی از جا نزد و کلان و بیاد و همه مردم باید دید که کار [illegible] فضل افزای عجز [illegible] افادت بفاصله [illegible] فرزند خاطر محبت احوال

افادت بسر مولود رسیده و در آن دل تا خوشیده و از بهر خشکی ماندند تا همراه و دل تا نه جبر این گروه حکم و تربیت و دل فتن [illegible] بر سر زمین [illegible] آورد

فرزند زاد

خطوط [illegible] برادر [illegible]
[illegible] و آرزوی
[illegible] فرزند
[illegible]
و دینی و [illegible]

فرزند زاد و آمده و او فهم اراده ملازمت فرزند شاید و اگر چه با زمانند و شمار دو و انه نیز دو اتمام و اها کون شنیده [illegible]

آگاه دل آنانی که خوی نفس و جواب و فراغت یکی از مطالعه و [illegible] در مقصد شاهزاده بود و نفس اقبال المنه اتمام نیک شنیده می شود که از آن اتفاق

و در کار شنیده بهرانی خاطر اقدس شاهزاده تقید به غایت دارد و در اوقات رسیده نزدیک رسانند که الحمد لله که شیدا [illegible] عقل و دولت

و دانا و وصل فراغ داده و اعتقاد بر عنایت الهی و عطوفت پادشاهی [illegible] بر رونق کار فرزند طلبند که بر سر زمین دلنشین گردند [illegible]

احوال اتمام نیک این که از العقوبه بخورند معروض دارند که عزیز قبول خواهد یافت و همه اخلاق پسندیده که فطری شاهزاده است ز بیده ابواب

فوائد سنگی و وقار و در گذشتن از تقصیر و متعذر در گذشتن و کوته مو صلها و دادو دهش و آگاه و دانش بر روی و مطالعه کتب اخلاق

شما هنر و جنگیز نامه و با بزنامه بتفصیل میگویند باشند امید که از جهت رحمت بتافر و کرشید و کار دانی و معامله سر کرده و دل ها بیت آورد

سپاهی و بسیار روز بروز در انفزون شود و مراعات خوبی سزاوار است و با همت و اقبال خدانم می دارم که همیشه این همت و ملک نقاش شوم که بیت خواهد

اتفاق احوال شاهزاده [illegible] قبال ازین شغل و طالب و در صحبت خوبی فیدانم و چند جز [illegible] که جا و امید با شنید نخستین خبر دار شنیدار روزه که

بسیار کند و درویم شغلی که همه روز کشید سیوم اول خاصه مردم کار دیگر جوانان سیبیلات نقیض داد و چهارم آمد و هر که [illegible]

پنجم تور کردن خانه و هر بسیکی بر انجام نمود و صحبت شاهزاده و الا گوهر سوار می شوند و بجای که نشسته و فرمایند که

هر کدام جای معین تا دا و در در نیمه شغول گرد و نوازند و مراتب اعتنا متقرر شوند که در سفر نشستند برود و اگر هر کس نتوانی

و بعد عرض بوده هفتم بر شنید ستم رسیده و در مظلوم داد و هشتم جاسوس منتد هم سپهر و خبر دار بوده و اگر بهم رسید گفتند

گذاشتن بطور دیگر از یک دیگر خبر دار شنید از تقاریر مشغول دینی الیعفو و بر وفهم و در خوشی بر صحبت اهل نمایش سیاه

و دیگر خوانان کار طلب
خود ما باید گویند
[illegible] نوشتن و فرز

ای عزیز اگر شما را ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نثر لطف

نثر لطف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاء الدین [illegible] که از کبار اولیا اند در زمان شاه [illegible] بودند [illegible] رسیده [illegible] عزلت [illegible] کرده [illegible] توفیق [illegible]

و عبادت [illegible] که در [illegible] گمرگرفته [illegible] اعمال مردم [illegible] حکم شد که [illegible]

عبادت [illegible] علاء الدوله [illegible] در ایام وزارت [illegible]

[illegible] اگر [illegible] هرگز [illegible] ظاهری [illegible]

برای [illegible] کار تنها [illegible] است و در نوکری [illegible]

و در اتفاق [illegible] که [illegible] از [illegible]

برادرم [illegible] بودند [illegible] خوشحال [illegible] با هم اتفاق [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] با همه [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] کرده [illegible] حکم [illegible]

[illegible] انجام [illegible] گرفتن [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

و آن [illegible] ام [illegible] امروز [illegible]

[illegible] اعتماد [illegible] نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible] الخ [illegible] خواهد [illegible] و بعد [illegible]

و در [illegible] زمانه [illegible] خواهند [illegible]

که در [illegible] نه [illegible] الاعلام [illegible]

و در [illegible] نمی‌کرد [illegible] ظاهر [illegible]

اتفاق [illegible] امروز [illegible]

[illegible] بجا [illegible] آمد [illegible]

تحصیل [illegible] اتفاق [illegible] ظاهر [illegible] بر اخلاق [illegible]

[illegible] خدمات [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] برادر [illegible]

و اعتماد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نماید [illegible] امروز [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible] و هر کدام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که مطالعه اخلاق ناصری [illegible]

این بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد [illegible] والمنة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احوال سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در درگاه بودن

اگر تر دل امور کار بجا بودن شد الحمد لله از گوی تازه خوشتر از این خبر خواه [illegible] بتوقف عرض [illegible] رسانید که التفات [illegible]

[illegible] دیگر گردن کج نیست [illegible] واقعات [illegible] گشت [illegible] بجا [illegible] لیکن [illegible] خود [illegible]

بی اتفاقی [illegible] آمده مردم [illegible] و کوتاه [illegible] اگر [illegible] معامله [illegible]

بیاید [illegible] گرفت و آنکه از [illegible] شاهزاده [illegible] آنکه حضرت [illegible]

دیار [illegible] کار [illegible] شاهزاده [illegible] در این [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رو بخاک نهند [illegible] که نظام [illegible] و ارتباط و التیام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جانب [illegible]

حاصل گردید [illegible]

که احوال [illegible]

[illegible] العاقبة بالخیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کار در فراهمی بوده در اراده و بر افتادن آن دیار که مطلوب است نماید طوری معامله در میان آمده که قطع نظر از آنکه بر مزید اشفاق انجمن [illegible] افزوده

گرفتار خود میسازند خاطر [illegible] به هیچ وجه [illegible] رهین منت میگردانند چون بر است والا در کار [illegible] ترقی میفرمایند

مفوض [illegible] نمی‌شود تا بیک حکم [illegible] منصب [illegible] جاگیر [illegible] شده [illegible]

تکلیف مراتب [illegible] دوستان [illegible] احوال [illegible] حضرت [illegible] وعده [illegible] تحریر [illegible] مفصل

[illegible] مقتدا و علامه متاخرین مولانا [illegible] اگر [illegible] ندیده [illegible]

و احوال [illegible] شده [illegible] نامه [illegible]

[illegible] در [illegible] بر آن [illegible]

از کسادی بازار [illegible] کرده [illegible] در این هنگام [illegible] دارند [illegible]

و در اینجا که [illegible] میشود [illegible] از این گروه [illegible]

[illegible] معامله [illegible] توافق [illegible]

[illegible] استحقاقات [illegible]

[illegible] اندیشه [illegible] این اندیشه [illegible]

[illegible] قطع نظر از اخلاق [illegible] معامله [illegible]

[illegible] عاقل این راه [illegible] گذارد [illegible]

دل افلاطون گزین

دل افلاطون گزین [illegible] تسلیم [illegible] خود گردند العاقبة بالخیر والظفر [illegible]

[illegible] اگر در رسائل [illegible]

[illegible] مستلزم [illegible]

تا [illegible] برسد تکلیف [illegible] بزرگ [illegible] انقلاب [illegible]

گردانیده [illegible] معامله [illegible] خوانند [illegible] در گروه [illegible]

[illegible] زبان [illegible] ندارد [illegible]

[illegible] معاملت [illegible]

[illegible] اگر زندگی [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] هر گاه [illegible]

[illegible] انجام [illegible]

در کار [illegible]

زندگانی [illegible]

ستوده [illegible] خدمات بارگاه [illegible]

دل آشنم

جهانیان [illegible] باشند که [illegible] در سلک [illegible]

[illegible]

این [illegible] تا بهم [illegible] و السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] ابتدا [illegible] اول [illegible] توقف [illegible]

[illegible] سرگرم بوده [illegible]

[illegible]

چون طلبا بتعلیق که سرمایه نظام [illegible] آورده اند و در سرانجام آن کمال سرگرمی و کوشش بتقدیم رسانیده [illegible]

[illegible] خاطر راه ندهند و چون [illegible] بتقدیم [illegible] و در [illegible]

باید [illegible] تدبیر [illegible] نقش [illegible] تنها [illegible] اندازه [illegible]

و در صحت [illegible] باز گرامی اوقات [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] تا از [illegible] گروه والعاقبة بالخیر [illegible] این در روزنامه است روز افزون

[illegible] گرامی [illegible] حکیم [illegible] موصوف بوده [illegible] در روزگار [illegible]

بوده [illegible] حکیم [illegible] مولانا [illegible] بوده [illegible]

برادر [illegible] حکیم ابوالفتح بوده [illegible] حکیم [illegible] سال [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] آورد [illegible] جلوه گر است [illegible]

مردم [illegible]

[illegible] زبان کوتاه [illegible]

الحکیم [illegible] از زبان [illegible] تحقیق یافته [illegible]

و در [illegible] روزگار [illegible] حضرت ظل الهی [illegible]

و [illegible] تحقیق [illegible] و بیکار [illegible] خاطر [illegible]

و [illegible] شد [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] گرامی [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] مطالعه [illegible]

[illegible] اینجا [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] آئینه [illegible] [redacted] [illegible] حقیقت [illegible]

در [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] سلام [illegible]

بر [illegible] حکیم [illegible] خاطر [illegible]

ناکام [illegible]

آباد و عالم [illegible] حکمت [illegible] روزگار [illegible]

ازین تهی [illegible] شروع در سوگواری و ماتم [illegible] الفقد [illegible] از تیغ اندیشه [illegible]

[illegible] برادر [illegible] نقد [illegible]

در دو مکتوب برادر [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] یا رفتن [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] روزگار [illegible]

[illegible] ابوالفضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوالفضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روزگار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالفضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

و دنیا نیست که دخل و خرج [illegible]

[illegible]

خواهند خست [illegible]

و دنیا نیست

و لیکن در فرصت انجام تقلید [illegible] مجازی و نشانهای [illegible] رسمی [illegible] اگر [illegible] ترک [illegible] کند [illegible] بار [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] گرفته [illegible]

گر برابر و این بار بر دوش نمودن [illegible] شود و مخصوص [illegible] که [illegible] باشد که [illegible] تمام [illegible] آمده بر زمین [illegible]

[illegible] تعلق [illegible] شده است [illegible] ظهور [illegible] تجرد [illegible] کار [illegible] کرد در نقاب [illegible] و [illegible] خاک [illegible] طبیعت [illegible] در [illegible]

او [illegible] زندگی [illegible] کند که [illegible] دو عالم [illegible] بر دارند بایین کرد [illegible] گردد

بجا به یقین رسد العاقبة للمتقین [illegible] بر [illegible] شده [illegible] که [illegible] معاملت [illegible] بود [illegible]

کرد [illegible] هنگام [illegible] ظاهر [illegible] گرچه [illegible] این معاملت [illegible] و قلم [illegible]

در [illegible] آن [illegible] است که [illegible] کلام [illegible] تا [illegible] است [illegible]

با [illegible] قدر [illegible] دین و دنیا [illegible] چهار [illegible] بر زبان [illegible]

بخواهش [illegible] کرد [illegible] که [illegible] در [illegible] اول [illegible] در خانه [illegible]

که کار [illegible] در [illegible] آن [illegible] کرد [illegible] چنانچه [illegible] را [illegible] سلامت [illegible] بار [illegible] آرد [illegible] فنا [illegible]

و در [illegible] آدمی شود [illegible] نفس ناطقه و [illegible] قوت معنوی [illegible] هرگاه [illegible] از نفس ناطقه [illegible] دین و دنیا [illegible]

[illegible] کار [illegible] در [illegible] معامله [illegible] صواب باشد [illegible] درستی [illegible] درستی [illegible]

و [illegible] تمام [illegible] گشته [illegible] دراز کرده [illegible] اوست [illegible]

باشد [illegible] تقدیر [illegible] بسیار [illegible] وسیله آن قوت [illegible]

نماید بس [illegible] آن از [illegible] در تقدیر [illegible] کنند [illegible] نماید [illegible] که

و در [illegible] آلودگی [illegible] منزه [illegible] عالم [illegible] سایر [illegible]

[illegible] که [illegible] آمد نخستین قدم [illegible] معاوضه [illegible] اندیشه سود [illegible] عالم

سرمایه نفع [illegible] این کار [illegible] نظام [illegible] کل [illegible] اختیار نماید [illegible] سود [illegible]

[illegible] از نقاب [illegible] بازار [illegible] کنند [illegible] از [illegible]

[illegible] در این عالم [illegible] افراد [illegible] در تقدیر [illegible] خواهد که

و [illegible] اندیشه [illegible] اقسام [illegible] انواع [illegible]

[illegible] سلسله [illegible] عالم [illegible] معنوی [illegible]

که [illegible] گروه [illegible] نماید [illegible] بنده [illegible] درگاه [illegible] فرمان [illegible]

و [illegible] گروه [illegible] برگزیده [illegible] سلطنت [illegible] عالم [illegible]

نباشد [illegible] عالم [illegible] لطف و قهر [illegible]

آن [illegible] و [illegible] عالم [illegible] ظاهر و باطن و [illegible]

[illegible] و [illegible] عالم [illegible] آمد [illegible] از [illegible]

[illegible] عالم [illegible] نماید آن [illegible]

تو نگاهداشت تا گزیر و تعیین آن بر و زحمت آن در خور حوصله و درپیش [illegible] هرقدر که شود [illegible] باید ناچار [illegible] باید گرفت

و بسیار آن کارخانهٔ سلطنت نظام و آیین نقش سیاسی در گرو [illegible] داد و [illegible] و اصل [illegible] نباید کاری [illegible]

روش شوار هر قدر که بسیار رونق این گروه [illegible] تعلق [illegible]

آنست که روز بروز در تزاید [illegible] زمان افزایی [illegible]

و دیگر دوم محصول [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible] و مستعد [illegible] که از این گروه [illegible] باشد [illegible]

کیه [illegible] و معاش [illegible] باشد [illegible]

راه مطالعه بسته دارد و هرزه کاری [illegible]

[illegible] که چند چیز [illegible] اندازه [illegible]

آن شود و هر کاری که [illegible]

[illegible]

الفاتحه [illegible] شیخ موسی [illegible] شیخ محمد حسن [illegible] در خانواده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترا زنشارا باید

ترا زنشارا باید بر گزیند و خلود دولت [illegible] شوند چون [illegible] شاهزاده [illegible]

و خلود و دوستی [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دولت ... تا صد ... شنبه روز ... که چهارم شوال ... پادشاهی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا زده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترا که از خانواده حقیقت و معرفت [illegible] کرده و بدین سودا گری که نه بضاعت و نقد فرصت دست رسیده محروم [illegible] تا در [illegible]

در اهل عبادت و تقوی باشد نخستین کار آن است که در افزونی و محو آن [illegible] باشی و در رفاه [illegible] مقصود [illegible]

و نا [illegible] کوشش [illegible] و فعل [illegible] از سایر اعمال [illegible] که به نحو [illegible] در هر جا [illegible]

[illegible] از مناخ [illegible] روزگار که [illegible] بالله الحمد که [illegible] رسیده ام [illegible]

[illegible] در روزگار [illegible] گردم [illegible] اگر در سرانجام [illegible]

[illegible] که [illegible] اگر [illegible] نوشته ام

تمام شد رقعات ابوالفضل

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ادای حمد و ثنای بیحد خداوندی واهب العطایا بخشنده روزی انس و جن [illegible] و گرداننده [illegible]

و برآرنده گردون و افلاک [illegible] و دارنده عرش و کرسی علی السما و درود بی شمار بر پیغمبر [illegible] رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه

و سلم و علی آله و اصحابه و احبابه نموده می شود که رقعات علامی افضل الفضلا شیخ ابوالفضل [illegible]

در [illegible] نور محمد [illegible] مجموع [illegible] نظام داد [illegible] از مکارم اخلاق [illegible] فضیلت [illegible]

اکنون چون این رقعات [illegible] در دیده [illegible] منظور گردد [illegible] سازند و از

گوز [illegible] که [illegible] این رقعات [illegible] در قانون انشا [illegible] گردد

که این

که این [illegible] رقعه اول [illegible] برادر [illegible]

از خطرات [illegible] و مضمون [illegible] مطالب [illegible] و معنوی مستفید گرداند [illegible]

[illegible] که این [illegible] در روزگار [illegible] در مقام [illegible] خواهد داد [illegible] که قلم [illegible]

و [illegible] که [illegible] از [illegible] که [illegible] گیم [illegible]

گفت [illegible] بر بام [illegible] روزی [illegible] که [illegible] در روزگار

[illegible] خدایا [illegible] نه [illegible]

روزگار [illegible] فراق [illegible] خدا نگهدار [illegible] محبت [illegible]

چندی گوید و الا [illegible] رقعه [illegible] رفیع المقام [illegible] الدین حکیم [illegible]

از جمله [illegible] معلوم [illegible] که [illegible] داده [illegible]

[illegible] مردم [illegible] اگر [illegible] از راه [illegible]

مردم [illegible] روزگار [illegible] نداردو السلام رقعه [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible] خلق [illegible] نزد [illegible] بیگانگان [illegible]

[illegible] و اظهار [illegible] افزای گردانیده [illegible] استعداد [illegible]

منظور نباشد [illegible] کام دل [illegible] اگر [illegible]

در سخن گستری بر زبان‌ها که گزیدگان را لایق و سزاوار است اما ملازمان حقیقت و وفا را از التزام بدان [illegible] آن مایه [illegible] آوردن بدست

که مراتب حقوق آشنایی فرشته نباشد در کار و بار [illegible] طلب‌ها از باز و بیخود [illegible] بعنایت [illegible] که مرتبت محبت

از ضرورت ذوق و ذوق تیغ است ممکن [illegible] از [illegible] این [illegible] و السلام رقعه بحر فیاض طبع روان

[illegible] فضل و [illegible] در [illegible] و السلام [illegible] می‌نماید که ذره التعظیم [illegible] عقل [illegible]

[illegible] که لایق [illegible] بزرگان است [illegible] گفتن [illegible] برگزیدگان است دیگر نبوده

متعطش [illegible] نمی‌توان [illegible] دوستان [illegible] چون شرح [illegible] از آن افزون است

قلم تیره [illegible] از [illegible] آید لاجرم قطع آن مراحل نموده [illegible] گستاخی قلم [illegible] مضمون

مرغ [illegible] که آن [illegible] و السلام رقعه

برخوردار ابوالفضل [illegible] الحمدلله [illegible] کمال [illegible] بندگان

حضرت خلافت [illegible] که ابوالفضل یکی از بندگان [illegible]

عین [illegible] کار و بار [illegible] ربانی [illegible]

که اما تمامت نعمت [illegible] و السلام رقعه [illegible] برادر عزیز رسید

الحمدلله که شکر [illegible] شیرین سخن [illegible] امید است

که [illegible] گذرنده بخشنده

[illegible]

زبان [illegible] مقام [illegible] از [illegible] گرم [illegible] جلوه [illegible] وقت

در [illegible] شدیم [illegible] قلم [illegible] و دوام

[illegible] الحمدلله [illegible] در حریم [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] نگشت [illegible]

اگر [illegible] سلوک [illegible] گشت [illegible] در ترقی [illegible]

[illegible] و السلام رقعه [illegible]

[illegible] شکر [illegible] شکر [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]

[illegible] و السلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و السلام رقعه [illegible]

اگر چه [illegible] دیدم بالله العظیم که شرف ملاقات معنوی مؤکد [illegible] الفت معنوی گشته بلکه از روزی که خاطر [illegible] فقیر

[illegible] رقعه [illegible] تا

باشند [illegible] رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برانگیخت [illegible]

[illegible] والسلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام

رقعه [illegible]

شتاب دیده مار بیوک ناوکی و وزنده بروی تعیین نموده می‌شود که دمار از روزگار آن بدنهاد برآرند و عقوبت ستیزه زاده

عالم و عالمیان با هنگی مراحل بسیار زیالوا ابرام نرفت والسلام رقعه بعد از تقدیم شرایط و قواعد اخلاص و تشیید لوازم معاهده

اختصاص مکشوف ضمیر انور که جام جهان‌نمای ایزد حقایق است میگرداند که در اوقات سعادت دست نداد استماع اخبار [illegible] سعادت

الی توجه دولت قاهره شهنشاهی تسخیر قلعه [illegible] که از شکوه و صعوبت زبان طعنه بکوه الوند [illegible] و وادی الیم [illegible]

قوانین مانعه که در حلقه کشور کشائی و ترددات مصلحت عالم گیری انگشت نما بوده انگشت بانگشت خائی او دی نهاده

فتح آن مدتی بیرون از وهم و [illegible] ساکنان بعد بندگان [illegible] شدند باستماع این خبر [illegible] گردید و [illegible]

و شادکامی [illegible] فتح آن قلعه گردید و غنچه خوشحالی در ریاض [illegible] شگفته طوطی ناطقه در چمن تحمید رب الوهاب [illegible]

مشغول بود هزار شکر ز الطاف کردگار [illegible] که مدعای [illegible] صادق الولا [illegible] که

شاهد فتح و نصرت هم آغوش گردد و [illegible] که همواره اقبال و دولت در [illegible]

درون [illegible] والسلام رقعه با قبا نان فلک [illegible] تا [illegible] جهان [illegible] جدای [illegible] از این [illegible]

آتش فراق و شور [illegible] و ولوله اشتیاق [illegible] مشتاق دیدار [illegible] که [illegible] است [illegible]

در قضای [illegible] فلک [illegible] در [illegible] اعلا [illegible]

گنجینه [illegible] و [illegible] چون [illegible] دیده [illegible]

مقرر است که [illegible] لطف [illegible] نموده [illegible]

با [illegible]

باد منظور [illegible] باشند که باز همین آن [illegible] تا در [illegible] مصلحت که سرمایه [illegible] و [illegible] نامه [illegible] میکرده باشند

تحریر یافته [illegible] رسد والسلام رقعه عریضه نیاز [illegible] که دم از اخلاص [illegible] زده [illegible] و دعاگویان [illegible] نموده

که [illegible] قلیل اللفظ و کثیر المعنی [illegible] و بلندی چون ماه نو در [illegible] معنی می‌نمود و هر سطر [illegible]

مقصود [illegible] گردید و در نظر [illegible] او جز این [illegible] نمود [illegible] دولت

خرم و سرسبز با دو چون [illegible] آدم [illegible] بود [illegible] ابرام [illegible] آمدن [illegible] الی [illegible]

والسلام رقعه [illegible] روزگار دولت همایون و ایام [illegible] که [illegible]

و معاودت [illegible] و فتح بالا [illegible] از اقبال [illegible] و [illegible] دولت همایون [illegible] تا [illegible]

از حق [illegible] که [illegible] گردد و دوام دولت [illegible] این [illegible]

مذکور [illegible] و [illegible] که [illegible] دولت [illegible]

و چون [illegible] عالی [illegible] و جلال و [illegible] آن حضرت [illegible]

در روز [illegible] گرفتار [illegible] والسلام رقعه [illegible] اتفاق [illegible] وطن [illegible] قیام [illegible]

که خاطر [illegible] باشد [illegible] که در این [illegible] و [illegible] از [illegible] فارغ

فی الجمله التفات سابقه [illegible] فقیر [illegible] باشند و [illegible] از این [illegible] گذشتم [illegible]

و حالا [illegible] میگوید هر [illegible] که دم [illegible] دارند

رهگذر در را انگیزد خواهد بود دولت بمنه الاسلام رقعه رقم شریف که سواد بیاض چشم چون زلف خوبان دلارام سلسله جنبان آشنایی بانفحه

دولت وبیاض سواد دیده همچون آیات ایشان نجوم دولت چون تقاطر ابر کرامت برونق تمنا زاده رشید و رفقا فواید کرد تربیت

دیده و دیده سیم کشیده اند بوده بودند برونق سبزی تسلی خاطر امید دیده که بهر نسق هواخواهان صفا اندیشی بر بین رسل دو رسایل

مزین گردانیده ذره ذره پرورش نشده والسلام رقعه رنگ بر تابش بیم طلوع جدایی که بر رخ دیده بی‌سابقه همواره خون زنان والاجاه

غازه چهره احوال بی‌نشانی میکند عرضیست که بطالع ذوق خبر خیر خود دکان قند مکیدند به خورشید از زبان برآمده بعد فرو رفت ای صحبت نداده اند

نیاز نشانه ستم سنجور آورده اند بمال گنجی کم بیره و ادام رنج نشین و بعد العاقبة بالخیر رقعه بنده حلقه بگوش بخشا وفا تا تن فرخ نجح زبان

بتاب احوال آلام وادی فراق نماید که بعنایت مخففه آن معلوم خاطر بوده باشد آنکه به عزت و آبرو بوده سرانجام نماید کرده فریاد بخشش

نقض فرشته و وکالت اضطراری شیر و رزبان و بنیاد طلب شریف اهلی که در لجه وصول شتاب میکند قلم بر نوشته همین خود رفت که اولا

ازکمون خاطر او دیده حرفی جهد اعلام نماید تا نیاز از فهمید گیها خود فرمود و اداوت و سعادت و خلاف سابقه نموده با الضرورت بر زبان

منجم و دوکار و نجم مرتبه العاقبة بالخیر والسلام رقعه شعله طوفان آتش درد و بعد که از تنور ابطال نه بهر روشن منتقل نیستان

سوز دل به نیم سوختگی هم سینه های کباب سینه شد و کان گرد و نهند از غایت نشانه هرگز به تقاطر با رش ابر سیاه قلم غایت گر فوطه زدن

دریای استلاطم رود از هجرت بی‌پایان منطفی گردانند الهی سلامت باشند والسلام رقعه عجب حالتیست که شعله شوق از سوز آتش وجود بر سر زده

باشد و اثر آن به نقیض مقصود منطفی نگردد و نیز درین معنی انتظار نموده دل سوزی عاشق صادق در دل معشوق اثر نمیکند

درین دو حالت است یا آنکه یار بیار نموده باشد یا ظاهرا در سوز عاشق ثبات قیمت نموده باشد دل سنگین تو از گریه ما نرم نشد لاله

دل را گداخته

در سنگ بر دیده گنه بار نشد یقین است که در دل ما مرسد آری از طلب تحقیق نماید گذشت بنابرین گوید زر قلب آرام دست

نکار من برآید یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید رقعه بر رأی اولو الابصار اکتفائی نماید که گل آن است که بر سر بنگر ودو شده

هرکه او بو کند در شام از برو ی لطافت و نزاکت هیچ تفاوت و تجاوز نه نماید من درین حیرانم که آیا گل کامل که با همه کس نظیر فرخ

یکتا دلبر از دولت در شام و دیده بنگاه بوی زنگ بیجا انی کند درین دو حالت نماید که شاید بدیده کامل و داغ نه نشسته

زر شاهد از دولت فقط از محروم میماند یا آنکه گل گل نباشد چون فقیر این ماجرا امتحان کرده است از زینت و از سطر سیاه و نگاه

معلوم از زمان شد امیدکه با رین و دقیقه مشکل های بر رای مشکل گشای ملتفت دیده والسلام رقعه گرامی فرزند که بعد از زر درد

بشتافتن با اخلاص سرفراز نموده بودند بگونه گون اشفاق و التفات غم پرور گردیده الحمد لله والمنه که بحقیق و اینه توفیق

از نوازه خانه غم و درد برآمده بخلوت سرای انجمن بی‌غمی برآرد تازگی و ابتهاج حصول نموده و باین صدا رایسنده گشت وفا

تازه شد و زینت دیگر یافت والسلام رقعه روز نامه گردون اقتدار فلک جا حالی خداوندگاری بهشت بر مسند دستوری

کامیاب جلایل القاب موقر حضرت زمان بوده در منظر الهی بخشنده گرین بندگان ابوالفضل طلب اوست عقیده زمین قدر پرورش قدیم فرد زرین

که بیننده بوسیله عرض عبودیت و زیادت میسر شد تا آرای نور سپهر آسا داده ذره ذره سیادر بجوار مهر اوج شوکت و جلال جلوه داده

آفتاب ذره به جای بنیاد است بندگان فلک رفعت خداوندگار همواره کارساز فرمایند باشند از حق تا که بنده از درگاه

والا متعین امید بمشاهده لقای آن است که در شکرانه اینکه بهزار محن و آلام گرد آمده بود در زیر نوازش و مطالعت نگاه سینه از بهم ریخت خود

متعهد بکم با وجود این دل شوریده و خاطر بی‌تاب از التفات بندگان حضرت انتریای کلان خود ننی بینند بلکه بر اوج اوج دست دهنده جا گیر اولی نقره

در تفرقه دیگران ارشد و میان نقاب بر عهده بنده تشکر چه کند مردی که ذخیره از عمرها گیرند چه مشغول دارند و اوقات خود بعیش و فراغت

میگذرانند خواه تزه و کنند خواه نه عجب است که چنین وسعتها روشن باشد و هم این عاجز صورت نه پذیرد تو لا از مکارم اخلاق [illegible] دارد که

در بارگاه معلی عرض کند که عوض جاگیر این حقیر جای دیگر خواه یابد رقعه عنایت نامه گرامی که در عنوان مصحوب ملبوس در رفعت و سنگینی

امانت پناهی علاقه فیها مرزای ام فرستاده بودند با برادران کلاهها شادی در چمن جان شکفته گردید اما چون منفقد مستقر همین الملکی نظیر

در آمد ساعتی از خود رفت بعد از زمانی به هوش آمد اما چون به کرشمه این کلاهی دارند بیشه اضطرار [illegible] و خفیف اهل مراد بوده

والا من الملکیس کوش شنید و اگر بدان آتش در بیرون تیزتر کنند اجداد از نظر دارد و آنکه زمین لامو راغب العیب بیت خشت اند نقاب

ر نقبند چراکه پی تشخیص دوانیتا عظام عهام انجام پذیرند هر جا که متوجه شوند جنسی خطه در راه آن گرامی فرزاد و ایام نعمت و امارت

مستدام باد والسلام رقعه نواب طلب و پیمود مرتب جاهی نعمت و خیر و مسکاهی همیشه پرواز در کلاه گیرش مستقل باشند و در ده مثال

حاح عرض ستانم کشف احوال و اظهار عجز خود می نماید که چون تا زمانی که خوبی وقت تعبیه عالیه بر هر پایکه رده سعادت خود در پیشه الحق حکیم

شده بود به تقصیر از خود راضی نشده و نگواهد بود و لیکن جو ریخ و نیا و در بنگیر شده و نمی گذارد که متعهد اوقات فرخنده ساعات شود

نبابر عذرهای همت در رسید و تصدیع از قرو بگیر چند عرض میکند که اینهای جز این عرض نامراد و بعدهای خود و کام شیند و میده کم از ربیت تولا که نظر

رحمت بحال این دولتخواه شمر الاوقات انداز ند که کیمیای سرمو و خیرطلب این است نزد دید اهل مروت نمی نماید ظل امام ابد ابد محفوظ باد والسلام

رقعه علاقه ما محمود کفایت و دولت گنجینه محبت و مقصاحبت علاقه ذیها امیگها نیفرست جمیع ملوقی باشند شبها را چه یاد که نمیفارد وزبان بخشی

زنشنید خود بعد در معرض اظهار تواند آورد و در موجه ضعیف و نحیف هم بقدرت بر باسلیم همه زبان گرده و از از آنجا که سوابق بوده از آن

خداوند ینا

خداوندی کشف ملال طالم بندگان است از بنده بهار تشبیه عرض میدارد که علاقه زمین بنده منظور لطف منظور ز شنته نو غیرت بر برگشته فلانی اند

زستاده بود ندارند و دلخواه بی تقصیر از شده آخر نتیجه آن این بایم فرست رسید و زندگی می گذرانند و دوستان جمیع و یار خود قدیم از کلمه حق خاموش

مانده گله از بخت خود و است باد گری نیست بهرحال امید از لطف و کرم حق دارد که از بین علاقه خلاص شود و اینهم موقوف بکرم شما است

زمگیده و مهمان تنگ بعرض رسانید مستقلین بنده طلبند و اگر چیزی اند و چیز در میان باشد خود بیتا فرمایند که شیئا نفیس زنگ الفیاد

شکسته شود والسلام رقعه زخنشیاق ملکی که مرحمت نیفر رشد سالها گر چه بکوشند خرد و در ادراکش نمیدانند اظهار توانند و اطلاع حاصل و اتحاد بدل

جنبش و ارادت از بند بر سم اقتضاء موادش اقی کمینه شده و نمیر مر فیض شریک دارند که از ز و مندی بدریا سعادت و ملاقات انباریت گرسنه بیا

در و در آن در قدم توزن نهاده و یا بیای خاطر تبعات تواند کرد در بیش دعا سنگ ان همه چیز بیرون است افتضاع نایم که الهی سیکی در یا فت شیاعه

باشند همیا گرد و نا روا شده و کرده رقعه شوق اوزو دیده نسیم را ست و ملاقات آن نگار نه آفاق نه بدر ربیع است که شرح نیز از آن توان

اندیشید جناب حقیقی کو ایمه الفارق والمشتاق زین عطیه کبری که شر و جه مرتبی و متصل گرد نا چون تقدیر بر وفق تدبیر نیست خیال که گفتنه از لقها

بیاد می والله یفعل ما یشاء بتابر بنا از شرب انفعال تن الب بست رها کرد آتش اشتیاق بزبان و سال آن حمیده خصال برد ورد لطفا نذیرد

و نایره شوق خفقوت فرو نشیند آمین رب العالمین رقعه محبت گنجینه صدق و صفا و دفینه راستی و وفا همواره بر بسود و دولت جلوه نما باد

عنایت و التفات را ز دان نگاه که از صحبت گیرانشان مطور در دیده و دیدار و شب و نهار دل خواهان دیدار آن و وجه بر ورت و رحمت تعلیم

فوزیت المولی که بر پیوند معنوی از شوق محبوب و هوا مصون و مامون است او و تغافل تا در گوشه دولت گرامی نامه ای و مبین نه ای بر انجام و تمام

بحسب تسلی تحبیش شوند که هرآینه موکد بنیان دوستی و اخلاص و موجب مبالغه اتحاد و خصوصیت زیاده در این باب تصدیع و آن داد است باد و دولت

عود تیز باید بار والسلام رقعه خدام رفیع المقام ملک الشعرا خواجه حسین ثنائی از خود و روزگار و سوانح لیل و نهار

از مسلمات ایام بوقلمون بحظ وافر بهره مند و محظوظ باشند اثر و اوگوش نشینی از انداز تیر و رفته [illegible] انتقال

تبدیل قافیه باشند و عذر لنگ [illegible] از این در رسید [illegible] گمان [illegible] ماکم کردن خانه و درست [illegible] ملاقات [illegible]

حال [illegible] املاء بخشیده خاطر دوستان [illegible] متعلق [illegible] و در دیدن و غیر [illegible] نموده [illegible] از دو جانب [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] جلوه گری [illegible] باشند نیاز [illegible] ز نشو و ماه [illegible] آسایش [illegible]

رقعه مسافر [illegible] از سرای [illegible] نزول [illegible] گردنده و ه [illegible]

[illegible] کار [illegible] از [illegible]

[illegible] و در [illegible] و دسته هر گز [illegible] اگر بعد از این [illegible]

[illegible] دوست [illegible] گفته تازه [illegible] زنگ [illegible] دولت [illegible]

رقعه جوانمرد [illegible] در [illegible] کلاه [illegible]

[illegible] شده [illegible] دیده گرفتار [illegible] پیش [illegible] ع [illegible]

[illegible] با سعد اوقات [illegible] و از [illegible] والسلام

رقعه [illegible] تو [illegible] گناه [illegible] و [illegible]

[illegible] دوستان [illegible] یکدیگر جلوه گر [illegible]

بدیگر گزند

بدیگر گزند [illegible] فلک [illegible] و بر [illegible] هر گز [illegible] باده [illegible]

[illegible] حیرت گزین [illegible] کرده اند [illegible] بیگانه [illegible] کنون [illegible]

[illegible] شمارست [illegible] نازک [illegible] بوده که [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] رقعه گلشن [illegible] الفاظ رنگین [illegible] والسلام

[illegible] گلزار [illegible] دوست [illegible] چگونه [illegible]

[illegible] بدست [illegible] صاحب [illegible] الاحزان [illegible]

[illegible] بیگانه [illegible] قلم [illegible] الف [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] رنگ [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] نظم [illegible] تا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شکایت [illegible] جلوه [illegible] کشیده [illegible]

والسلام رقعه [illegible] اشتیاق [illegible] که جلوه [illegible]

[illegible] تماشای [illegible] گشته [illegible] باشد [illegible]

[illegible] جان [illegible] ملکوت [illegible] رقم

[illegible] تو [illegible] جان [illegible] دل [illegible]

الشعراء [illegible]

کرنهای سخن بغیر غم دم نزدیم چه بایدم و چه طاقت اندک قلم چون دل که خلاصه عناصر است در حضور وقالب [illegible] تقیید انجو ر [illegible]

نزد اشتیاق تو تحریر کند بیتابی غم و ناله شبگیر کند این نقص بکاغذ و قلم باید گفت دل خود برت با تو تقریر کند فی الجمله بنظر انتظار [illegible]

ذوق نگار این شرست که از فضای نایره غموم و فاجعه فضا [illegible] در [illegible] رقعه [illegible] و بخشش [illegible] علی اسرع الطریق [illegible] دار و السلام

بلبل [illegible] رنت و مانیکه شکاف قلم از تحریر آن بکم ماند از روی نیاز و تمنا [illegible] علی [illegible] دلها [illegible] اشتیاق [illegible]

فضای [illegible] و اتحاف [illegible] نوا [illegible] و جوانان [illegible] لطیف و تفقد عالی [illegible] باشد و در حالت [illegible] حلوه [illegible]

بحرف [illegible] در [illegible] نشسته که هیچ [illegible] از آن نمی توان کرد [illegible] [illegible]

یاد [illegible] که [illegible] التفات نماید که هر [illegible] در [illegible] آن [illegible]

عمر [illegible] مرا [illegible] و السلام رقعه حضرت [illegible] شیخ الاسلامی [illegible]

باشند [illegible] تاثیر [illegible] گل [illegible] از روی [illegible]

گلهای [illegible] از رای [illegible] باشد [illegible] از [illegible] بتو [illegible]

و تازه گرد و السلام رقعه [illegible] از بوستان [illegible]

شریف [illegible] لطیف [illegible] گل [illegible] از باغ [illegible]

و [illegible] دین [illegible] [illegible]

[illegible] لطیفه که [illegible] گل [illegible] رساله [illegible] گل [illegible] درین بهار [illegible]

علاوه بر نیکی

عدن تجری من تحتها الانهار طرح باغ و گل و اشجار فرموده‌اند قوله تعالی انبتها الله نباتا حسنا [illegible]

از [illegible] مضمون [illegible] و از [illegible] باشد [illegible] و از [illegible]

لفظ [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] ترتیب [illegible]

باشد و از [illegible] گل [illegible] و از [illegible] بلبل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گل [illegible]

[illegible] بلبل [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] و السلام رقعه بنده ابو الفضل [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] الملاقات [illegible]

[illegible] تقدیم [illegible] ایام [illegible]

[illegible] و السلام رقعه [illegible]

[illegible] گرد [illegible]

زیادتی خاطر نبوده و نیست و از مراحل تغافل الفرار و باقی قلم را منزل گله بر ورق نه سبک روکنند کاو ندی ارزند در دین گنه حیله نماید

جا به بزییت ای که رده زمین جنباند فراموش گز فاذ مروه جان فراموش نشد نامه دوانده شد در گلوگره زده ای گویم اهنگ هجرت

در گذشت نگه دارم که اگر سر بدهم تا قلم درگل برود تا جای ضمیر بر دری سازم و ملغم شا که موزون قیمت درگاه بجای پی بر در راه سعادت

الهی در به شود که دوست معمور بر تشنه تا شای ظاهری چون قرب الطلب مهیا در در و السلام رقعه جناب مستفیض الانوار باز دید بیشش

زنان بر خواجه علی را بحفظ خدا سپرده بود با سعادت و باشند امر که و لکو بیت در دعای و خبر که جان آشوب الم نهفته دوست

سبز و که شمر با آن با بانگ مدارد در گروه حرمان حکم کلی ظاهر که مستلزم ادای شکر محمد ذات اظهار مینماید که بهر حال نوید نصرت و صلت قسمت

یکدل و یکرو و زرفیق و فقیر و سوار و پیاده برین شرح و بسم جنت تنها نهاد و داغوی تا بر روز کار بحلیل آرزو و طلبات و هوا خواهان الفقرا

استر دارد کریمت زنموده در فصل بهشتی و بیست دایمی بهترین کنار و نصیحت این فقیر از من مبتلا و در و بعید سبا و و اعزکم الله و ابقاکم

الی یوم الدین و السلام رقعه فرو شوکت پناه عطوفت دستگاه دوست کام صوری و معنوی باشند و در از پای آرزوی گرامی فضل خدا

کرباد و با آمدن این نامه سر بر نیاورد و خوش آمد و چگونه بجو بین پای قلم در نورد و دانچه دستگاه خیال که افزون نگاه فکرت و دور منازل

خاطر انگار رسید آید یا گرد رنگ گرفته که بهر زبان نگاری خاتمه و هواه این آرزو رسید فقره چند که در سر سوده و دیگری نبوده بدرد دیده

از خاطر هزار منعقد مبدل برآمدم و بنگار بر زنی دل را کام نشان و کامی بر نشاندم لیکن آنچه نشاید انجمن و شود رسید بدینگونه سرانجام

تو دانی و از کدام جرات سخن نوران بدر آورد و از اندیشه فلفل مروری انکه این خلاص بریده بخواند نامش نشان افزون تماشای بولی والسلام

گردانند و آدم معتقد بر این بعضی کارها بعد کابلی رود نه فتح اند آنکه در هر جهت جلا نشان رجوع آرد و توجه خاطر خود در دیع تخواهند

رقعه بعد از رقیق و کاتب فواید بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر که فی الحقیقت معدن نقد نجوت و در پرده نقصان نامه که مدتهاست در از آنجا که

شرف نامه دوستان صمیمی و مخلص قدیمی بیاد نکرده و ندار زمین مردان برالتهاب و دیده بر ابر سلامت و دل خوش نگر و آنچه از ضعف مالیخ

بر آید و الا قیاس نهی که بعد دوستی تنازع نخست رسید قسمی بخود بی اغبار بیندر میدانند هر از بابه جز این بعد توقع نه چنین که بخبر نمودن عوظف

سود از زه ای مهر نگین شد که من بعد آن لبیان را دیر کرده و تلخکامان باده نعم شده بیحوصله تسلی نجشی کم عباد از نتیجه قلم

رقم رفت شیرین کام گردانند و خنجر که نگار نشان آن و از دو خط لعل قبا و دستهای رنگ آب ماه تقاضا باشد یاد نمایند و از استماع

آوازه منصب دوستان در رقعه دو شیمان بر میشده اند نهنیت آن او قلم زبان نه شدت و زبان قلم تا شایسته بسیار شد که از هم عنبر

اولی زمت تقصار مینماید هزار هزار سال کایند هزار هزار بعینه که و در دیده عزت هزار هزار معلی بیت هرچند سر خوشتنی نی فی المال کف ماند که

جان زر طبیب و در خار عشق و السلام رقعه رواج نخستین بزم محبت و وفا معنی خواجه علی خیبو و ایجاد حفظ دایم البقا که مستلزم المرت

بوده جان خاطر در هرچه زیاده کردن و دوری تا خبر رشته تعلق دوری دور از زه و یاد تو از دو اتکی وقت شناسی کو نشان نشنند و در پر

منهج نقصانی که از ان کاکان بسیار کنفنا نموده از نقد الامر عالم بجهت جو زبان کن یاد کرد تقشیر آن ازنجا در دل در بیت تنگنای مخصر

نی گنجد و از دلها خوبی هر چه چون قلب مجروح تکلف تحریری مستبد الحق کو کرانه نیست و هر نیم و دل از بکشی بیخبر از نیات اتحیات و صال مستند

مانه انتقال نفس مهربانت رد آمد که شرف قبول خداوند سبحانه نرسند السلام رقعه جان مت و همینه حضور در نظر است اگر چه مانع سفر منازل

سفر قرار دارد جز حکم الله و کفی بالله شهیدا اگر به دیده صورت از جهان جنابت را محروم است از جانب باطنی ملک صحبت طالبت مساعده جلوه گر است

و اما آنچه در ملاقات حسی محجوب تو جاده جنس رسد منصفی ضمیر هر چه نا کرد و وقت بیخ زمند محمد طاهر کرا خلاص چ میانی تر به ان زمان از این دقایق

ترقی ... و الا ... شار الیه ... که از زبان مشتاق ... روانه [illegible]

محرور ... [illegible]

[illegible]

... و السلام و الاکرام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زندگانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و السلام

رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... و السلام رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... و السلام رقعه [illegible]

بدین پایه رسانیده [illegible] و از روی [illegible] بود چون لطیف [illegible] حکیم فلک [illegible] ملاقات ذات [illegible]

[illegible] تنگی حضور [illegible] توانند بود [illegible] عدم دارد [illegible] می‌کند آن [illegible]

نقشهای ایام [illegible] معامله [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

از درگاه الهی مستدعی خواهد بود والسلام رقعه برای خورشید شعاع اصحاب [illegible] و بر ضمیر خورشید نظیر ارباب [illegible]

مستتر نخواهد بود که هر چند فاضلان [illegible] بلاغت و عارفان کارستان [illegible] صغیر و کبیر [illegible]

طعن [illegible] مجموعهٔ انوار [illegible] ربانیه که تألیف افضل المشایخ

[illegible] شمس الافلاک [illegible] حکیم [illegible] حضرت شیخ نظامی [illegible] در این [illegible]

[illegible] صمصام قاطع زبان خود [illegible] طبیعت [illegible]

سخن [illegible]

[illegible] اگر زبان [illegible]

دعوی نباید بست والسلام رقعه در زمان [illegible]

سپهر کمال و تمکین و ماه [illegible] و در دو کشتی [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

بر سرگاه

هر سرگاه بلکه گاه [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible] آمین رب العالمین والسلام رقعه برادر عزیز [illegible]

[illegible] سلام [illegible] الاعلام [illegible]

تحصیل علوم [illegible] فضایل [illegible]

و در این [illegible] فضایل [illegible]

[illegible] گشت [illegible] عالم گردد [illegible]

رقعه [illegible] احترام [illegible]

[illegible] پیاده [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible] ابن [illegible]

[illegible] اعلای [illegible] الاحترام [illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] گردید رقعه [illegible]

از حیز تقریر و حیطهٔ تحریر بیرون است لیکن چون [illegible] ارسال ذریعهٔ [illegible] موجب انفعال و خجالت شد

[illegible] معلوم شد که ذریعهٔ [illegible]

[illegible] هرگز [illegible]

گرامی عزیزی حاضر بود [illegible]

[illegible] از استماع این حکایت [illegible] مانده ام [illegible] زنده ام [illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقعه

[illegible] والسلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقعه [illegible]

بنجرت سامی
او زنوید بهجت چنین رفعت قدر را دو گونه خوشوقت از آن حضرت از ذره کمتر نوید خداوندگار او دارنده و این ذریعه را وسیله این وادی

وارو
که از سعادت استحکام گروه رو بآستانه که پناه هر شهنشاه یگانه است نموده رسیده نظر تربیت بحال او فرموده بسلسله خادمان جاه و حشم درآورده

استحقاق دارد در جایی که نجم سعادتش ترقی کند تا مخلص بدین منت گردد زیاده ازین سمند قلم در میدان تصدیع جولانگری نمود

رقعه عزت آثار اعلاحضرت و سرو فخر شعرا اعلا عرفی و فرزند دلبند والد مقیت که یک یاری ... فصول اند و شوق دریغ نهایت ندارد و دو اشتیاق

بنمود
غایت وتوزع بپایان نرسید نیاز آتش داغ بچوبین با قلم شرح داد و دو از نهاد قلم مدد برآورد آتش از آن سوده نمود

ریل
بی بهره گواه ضمیر درنگ ... بر جابجا والسلام رقعه درد آتش و... گر نماند شاخ درخت عمر و شرف باقی نماند

تفکر
فغان بر آرکه شیخ زمانه رفت زی دیده خون جای که نور بصر نماند فقیر حقیر فقدان در مقام تحیر دایره وار سرگردش و در

نقش الکلام
نقطه مثال پای بند حیرانست که آیا چه بنویسد و از غم اندوه و کیفیت حادثه جگرسوز اعلام نماید و بچه قوت در قید کتابت آرد

بر زیع
هو دیع روح شریف فلان در بیرون رفت بجوار رب العالمین انتقال رحمت معطی کل نفس ذائقة الموت بعموم سایکنان صوامع قدس

گرفته گر
و مقصوران مجامع اعلی علیین بوده است سروی تازه گی و نور از باغ لطف رسته و زمین مهر بوی گیسو کنده از حریم باغش زان

این فرقه گوید جای شرفت که گر دین تو از ... والسلام رقعه رفعت پناه حکیم ابوالفتح سلمه عبارتیکه در باب فقایق آگاه

قرین
نشان شاهی بتحریر آمده بجانا مبتشر هم گذر خیش نامه تنگی برقیب از اتفاق فراق در نیش دشت آتش که در باب خیال دیده قطع نظر از

تا
دیگر نقاب او مرتبه کمال کار رو باشد بعضی ارتباط و ضبط خاطر احباب سلوک تفعیل آرند و دیگر باره در باب این شان مراجعت مدد فرمود

کلام فرخ
ابرام دوباره کوتاه گرد که شیوه مردم شناسی در شما و بجه کمال ما شنوی شود والسلام رقعه سال آن و آنای ما لا مال باشد

در بزم فرقت

نجات بستیم
در بزم فرقت و نشاد و نای بردست ساقیان رونق دلیر بالینده نظم مرام بصفت نافه زده و بجاده و ار کرد خدا بر فعان

شد
سلامی که در رواج آن در جهت روح بمشام ارواح می رسد و ترتیب ساید و دعوت تقرب تاب و مخمور شراب مستقیم خواهان

وراو
که مجلس احباب و بزم اصحاب محفوف زمره ارباب فضل و کمال که کواکب ثوابت سپهر فضل و افضال اند آن جناب با رونق و آراد

زیبای
که جا با آتش مادام جا بر بعز حضرت خورشید انوار و قدر گرد و السلام رقعه به بهوب نسیم التفات مرام و زید

رشاره
عنایت کلام نوازید با عیاد بر عیاد وجود این ذره بمقدار بر اوج اعتبار روانه قدر بر افراخت و آثار او بار از چهره حال

بیجر
احوال این خاک بر باد رفته زدوده بتیمی چون غبار در ره باد نسیم لطف تو از خاک بر گرفت مرا و در مقابل آن ذره بر

شد
دعا نزد بیدجاه و جلال آن ملازمان رفیع المکان چه باید در شما بید چون المنة کلام موجب انوار ... بجان صعادت

بیت
فلان آفتاب ... والسلام رقعه اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ... بدام ما افتد ... ما

جیب
نسیم لطف از ریاض مطرب فرحت فارغبالان عالم ذوق بر چهره آماله و امال خستگان ... سنبله مراد و در

زر
بلبل مشتاق کلام شوق زدگان بیجر مبتدی شاید در بیشه سوگل از باغ شگفته از باغ محبت با گل امید شکفته باقی قطع نظر

درمن
جوانواهی دیگر نمود مرتبه ... سعادت منظور ... بجود ... ترتیب ... است ... ازین کار آگاه از جمیع جواد ... بدو

بهو نورنو
و دولت بیخ زده سود و از او د دربجل غریب و درین ره بر گرد و السلام رقعه تا چند ... فراق تو تا چند بود و تای عاشق

زر و ن
بود تر زر شعله ... شعله ...

حرقت
آتش زبان زمان ... منتشر ریزه ...

و قوت تسوید متن را گر دل [illegible] مقاومت نکردی یا توان خاکی مرتبت بوده که در بحر فنا غرق گشتی ورد [illegible] برگز

بمواد وصل یاری [illegible] چون [illegible] بود [illegible] تصدیع ندادم والسلام رقعه [illegible] ترین بندگان زمین خدمت [illegible]

تفرج و ابتهاج [illegible] تماشاگاه [illegible] گلستان [illegible] می‌رساند که [illegible] دولت

[illegible] بندگان [illegible] زندگی در [illegible] پراکندگی [illegible] سلامت

[illegible] جهان [illegible] رعیت [illegible] اللفظ والمعنی [illegible] مغفرت

رسنده [illegible] که [illegible] خدمت [illegible] شاید که [illegible] توفیق [illegible]

برآمده [illegible] بحبل المتین [illegible] پراکندگی خلق [illegible] وکمال

[illegible] که [illegible] درگاه [illegible] رسید [illegible] ظاهر [illegible] معنی [illegible] استقامت

در [illegible] بارگاه [illegible] قبولا لاالتماس المسلمین والسلام رقعه [illegible] سعادت

[illegible] العلاء [illegible] دعاگوی [illegible] موقف

عرض می‌رساند که [illegible] ملاحظه [illegible] بنده [illegible] احترام [illegible] سعادت

[illegible] بیان [illegible] کلام [illegible] دعا [illegible] درخشان

قبله‌گاهی مخلد باد آمین رب العالمین تمام شد [illegible]

[illegible] ۱۳۳۰ [illegible] در آوردند

[illegible]

خطی
۸